

خود آموز و آموزش

فن علوم غریبه

رسالہ کنوز المعزمین

نوشتہ شیخ الرئيس ابو علی سینا علیہ الرحمة  
مشمول بر علم

سیمیا - ریمیا - کیمیا - ہیمیا

دستور ریاضت - جفر جامع - طلسمات احضار - اسم اعظم - تسخیر  
جن و ارواح - خواص حروف - علم اوقاق و اعداد و اوراد مجربہ

بامقدمہ و حواشی تصحیح استاد شگاہ

جلال الدین بانی



# خود آموز و آموزش فن علوم غریبہ

## رسالہ کنوز المعزمین

نوشته شیخ الرئيس ابو علی سینا علیہ الرحمة  
مشمول بر علم

سیمیا - ریمیا - کیمیا - هیمیا

دستور ریاضت - جفر جامع - طلسمات احضار - اسم اعظم - تسخیر  
جن و ارواح - خواص حروف - علم اوقاف و اعداد و اوراد مجربہ

بامقدمات و حواشی تصحیح

جلال الدین سماوی

استاد دانشگاه

حکیم حاجی علی ضیاء احمد صابری

## مقدمه مصحح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله معروف به (كُتُوبُ الْمُعْزِينَ) مربوط بقرن طلسمات و عزائم و نیرنجات که تهیه نسخه و تصحیح و طبع آن از طرف انجمن محترم ایران باستان برعهده این بنده قلیل البضاعه قصیرالباع واکذار گردید و اینک نسخه مصحح آن بامقدمه و حواشی و توضیحات نگارنده بنظر خوانندگان محترم میرسد، از رساله‌های فارسی گمنام مهجور است که تألیف آنرا بفیلسوف بزرگوار نامدار ایران **الشیخ الرئيس حجة الحق ابو علی حسین ابن عبد الله بن سینا** [حدود ۳۷۰-۴۲۸] نسبت دادماندو باوجود سرگذشت‌های تأسفیکیز ملال‌انگیز که درباره فقدان و از دست رفتن آثار شیخ مخصوصاً رساله‌های کوچک و منفردات متفرقه او سراغ داریم (۱) خوشبختانه هنوز

۱ - از جمله سرگذشت‌های کتب و مؤلفات شیخ این است که شاگرد ارجمندش **ابو عیید جوزجانی** از قول خود شیخ نقل کرده که بر حسب خواهش و درخواست اشخاص کتاب مینوشت و نسخه منحصر را بآنها میداد و خود شیخ نسخه دیگر از آن نگاه نمیداشت (رجوع شود بر گذشت شیخ بنقل ابو عیید جوزجانی در کتاب تنه صوان الحکمه و جزو دوم طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه).

و نیز از سرگذشت‌های اسف‌انگیز، غارت کتابهای شیخ است از اصفهان که مکرر اتفاق افتاد. - یکمرتبه در واقعه قتل عام و غارت شعواء مسعود غزنوی که علی التحقیق در اواخر سال ۴۲۰ و اوایل سنه ۴۲۱ واقع شده است - این مرتبه اموال شیخ را بقیه حاشیه در صفحه بعد



در گوشه و کنار نسخه‌هایی از آن رساله یافته می‌شود که هرچند بیشتر از سایر نسخ خطی مهجور بروز سیاه نشسته است و ماجرای تحریف و تصحیف کتاب بی‌سواد خودسر ناموفق غیرمأمون درطول چند قرن بر آن گذشته، باز از خلال سطورش که غبار تصرفات بی‌وجه نابجا بر آن نشسته آثار اصالت و قدمت هویدا است. و تقدیر روزگار چنین بوده که بعد از قرون متمادی در این ایام بمناسبت جشن یادبود هزاره شیخ بزرگوار ذکر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

که مدتی مدید در اصفهان اقامت داشت غارت کردند و از جمله **کتاب انصاف** شیخ بود در یست مجلد که بتاراج خراسانیان رفت و دیگر اثری از آن پیدا نشد. [ ج ۲ ص ۸ طبقات الاطباء ] .

بار دیگر در حله **یوسهل حمدوی** که از طرف امیرمسعود غزنوی برای سرکوبی علاءالدوله ابوجعفر ابن کاکویه در سنه ۴۲۵ باصفهان تاخت و خزانه علاءالدوله که مشعون از آثار گرانبهای شیخ بود بغارت رفت .

کتب شیخ را مخصوصاً در این واقعه از اصفهان بغزنه بردند و این آثار مدتها در کتابخانه بزرگ غزنه باقی ماند تا در حدود سنه ۵۵۰ هجری که **علاءالدین حسین جهانسوز غوری** بانتقام و کینه غزنویان تمام قصور و کاخهای منبع محمودی و مسعودی را ویران ساخت، از جمله کتابخانه غزنه را نیز که مخزن آثار علمی و ادبی نفیس بی‌همتای ایرانیان بود آتش زد و آنها را آتشی طعمه آتش کینه گردید و بیاد هوس و انتقام جاهلانه رفت !

در کتاب محاسن مافروخی مؤلف حدود ۴۸۰ هجری واقعه قتل و غارت شمواء مسعود را در سنه ۴۲۱ نوشته و آن قضیه هائله را چون اهیت بسیار داشته مبنی و مأخذ حوادث تاریخی فرار داده است .

در کامل ابن اثیر مینویسد « قُتِلَ [ یعنی مسعود ] منهم [ یعنی من اهل اصفهان ] مقتله عظيمة نحو خمسة آلاف قتيل » .

در شذرات الذهب مینویسد « قُتِلَ ما لا ثقله الكفرة » .

در این فتنه گروهی بسیار از علمای اصفهان از نیل **عبدالواحد باطرقانی** کشته شدند که نگارنده در تاریخ اصفهان بتفصیل نوشته ام .



آن تازه گردید و باز نامش بر زبانها و قرعه تصحیحش بمناسبت سنخیت و اشتراك در صفت مہجوری و گمنامی بنام این بنده افتاد، تا بخشی از سرمایہ فرصت وقت را در راه این مقصود خرج و یاد کاری از آثار قدیم را کہ نسبتی با آن دانشمند بزرگ ایرانی دارد احیاء و تقدیم محضر دانشمندان جهان کردم.

امید است کہ در پیشگاه ارباب معرفت این خدمت مقبول و سعی نگارنده مشکور افتد و دوستان ادب اگر در میان هفتاد عیب يك هنر بینند بمضمون این ایات عمل کنند:

مرد باید بہرچہ در نکرد عیب بگذارد و هنر نکرد

ہست در عیبا ہنر بینی در میان صدف کھر چینی

ہرچند با وجود حجج اقناعیہ کہ عنقریب بنظر خوانندگان میرسد، هنوز خاطر در صحت انتساب این کتاب بشیخ بزرگوار سکون و آرام ندارد و نہن کنجکو دیرباور در این بارہ خالی از دغدغہ و تشویش نیست و بالجملہ دل بر صدور این تألیف از شیخ رئیس قرار نمی گیرد. و لیکن ہمین اندازہ کہ بدو انتساب دارد و هنوز دلیل معارض قطعی کہ خلاف این امر را یقین اثبات کند در دست نیست، نگارندہ را از انجام دادن این خدمت کمال خرسندی و خوشوقتی حاصل است.

أَحِبُّ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَا وَافَقَ اسْمَهُ      وَ أَشْبَهُهُ أَوْ كَانَتْ مِنْهُ مُدَانِيًا

مضمون گفتار حکیمانہ خود شیخ رحمہ اللہ در امثال اینگونه امور نیز

بہترین سرمشق و دستور است:



« كُلُّ مَا فَرَعَ سَمْعَكَ قَدْرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذُكَ عَنْهُ  
قَائِمُ الْبَرْهَانِ » .

## نام کتاب

پیش از ورود در سایر مطالب در باره نام کتاب گفتگو می کنیم :  
جزو اول اسم کتاب یعنی ( کُنُوز ) جمع ( کَنْز ) بمعنی گنج و کنجینه  
نزد همگان مسلم و محقق است - اما در جزو دوم مضاف الیه ، احتمالاتی  
متصور است که اصح بلکه صحیح آنها معزّمین است بضمّ میم و فتح عین  
بی نقطه و زاء نقطه دار مشدّد مکدر بر وزن مُحَدِّث و مُؤَدِّن صیغه جمع  
سالم اسم فاعل از باب تفعیل بمعنی راقی و افسونگر و عزائم خوان مأخوذ  
از عزیمه بمعنی آوردن مخصوص و رقیه و افسون که در کتب معتبر لغت عربی  
مثل قاموس و تاج العروس و در عبارات فصحا استعمال شده است .  
صاحب قاموس در ماده عزم می نویسد « وَكَمْ حَدَّثَ الرَّاقِي » و تاج العروس  
علاوه می کند « الرَّاقِي بِالْعَزَائِمِ » .

منوچهری گوید :

چو هنگام عزائم زی معزم      بَتَك خیزند ثعبانان ریعن  
فعل آنرا یعنی عَزَمَ يَعَزِمُ از باب تفعیل بمعنی افسون کردن و عزیمه  
خواندن که قاعده بایستی همهجا ضبط شده باشد ، بعض کتب لغت مثل  
المنجد معروف ضبط کرده « عَزَمَ وَ عَزَمَ الرَّاقِي : قَرَأَ الْعَزَائِمِ » - اما  
صاحح اللغة و قاموس و تاج العروس و لسان العرب ضبط نکردند و فقط فعل ثلاثی



مجرد آنرا « عَزَمَ الرَّاقِي » با تخفیف زاء معجمه باین معنی آورده اند :  
 اضافه کنوز بمعزّمین اضافه تخصیصی است متضمّن معنی لام اختصاص ،  
 یعنی گنجینه های ( اسرار و رموز برای ) عزیزه خوانان و افسونگران .  
 نظیرش در اسامی کتب : **کنوز الاولیاء و رموز الاصفیاء** ، تألیف  
 ابواللیث بن ابی البرکات واعظ حنفی متوفی ۱۰۰۰ - و **کنز العباد فی شرح**  
**الاوراد** یعنی اوراد شیخ شهاب الدین سهروردی - و **کنز الموحّدین فی**  
**سیره صلاح الدین** تألیف ابن ابی طیّیحی حلبی متوفی ۶۳۰ - و  
**کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال** تألیف علی بن حسام الدین هندی  
 در سنه ۹۵۷ - و همچنین **کنز العارفين و کنز القاصدين** و غیره .

اما یکدسته از این نوع اسامی اضافه بیانی است متضمّن معنی من تبیین  
 نظیر **کنوز الذهب فی تاریخ حلب** تألیف ابوذر احمد بن برهان حلبی  
 متوفی ۸۸۴ و **کنوز الفقه** در فروع فقه حنفی تألیف شیخ ابوالعبّاس احمد  
 مرعشی متوفی ۸۷۲ - و **کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق** تألیف  
 عبدالرؤف مناوی متوفی ۱۰۳۱ - و همچنین **کنز اللغة و کنز العرفان**  
 در آیات احکام و امثال آن .

در کتاب کشف الظنون که عین نوشته او را بعد نقل خواهیم کرد کتاب  
**کنوز المعزّمین** موضوع بحث را همانطور که گفتیم در متن با عین مهمله و زاء  
 معجمه نوشته و محشی المغرّمین بتقدیم غین معجمه بر راء مهمله را نسخه بدل  
 ضبط کرده و آنرا خطا شمرده است (چاپ جدید استانبول ج ۲ ص ۱۵۲۰) .  
 اما در ذیل اسماعیل پاشا بر کشف الظنون کتابی را ذکر می کند که  
 از جهت اسم و موضوع علوم غریبه شیهه و نزدیک بکتاب مانست باین قرار :



« كنزالمفرمین فی الحروف والافاق لقطب الدین عبدالحق بن ابراهیم  
ابن محمد الشهیر بابن سبعین الاندلسی المرسى المتوفى ٦٦٩ تسع وستین و  
ستمائة اوله الحمد لله الذی خلق الانسان : ذیل دوم ص ٣٨٧ . »

در چاپ واضح و روشن مفرمین بغین نقطه دار و راء بی نقطه نوشته  
و قبل از آن كنز المعانی و بعد از آن كنز المفاوض را آورده ، و چون  
در اسامی کتب پیروی از اصل کشف الظنون ترتیب حروف تهجی را رعایت  
می کرده ، محتمل است که خود مؤلف ذیل صحیح آنرا مفرمین باغین معجمه  
میدانسته ، یا اشتباه از مصحح باشد که حرف بعد از میم مابین ( ع - ف )  
معانی و مفاوض را حتماً ( غ ) توهم کرده ، و حال آنکه ممکن است مؤلف  
دو کتاب را از حروف ( ع ) پشت سرهم آورده و از حرف ( غ ) در این موضع  
نام کتابی را اصلاً سراغ نداشته و ذکر نکرده باشد .

علی ای حال صورت طبع شده مفرمین است بغین معجمه که باموازین  
ادبی در این مورد معنی مناسبی ندارد . و این مطلب را در ضمن وجوه  
محتمله نام كنوزالمفرمین عنقریب توضیح خواهیم داد .

زهار کسی توهم نکند که كنزالمفرمین ذیل کشف الظنون  
با كنوزالمفرمین ما ، در اصل یکی و مؤلفش قطب الدین عبدالحق اندلسی  
باشد نه شیخ رئیس ابوعلی سینا ! - چه اولاً نام دو کتاب با یکدیگر  
فرق دارد و احتمال تحریف کنز و كنوز بدون دلیل حدسی نامعقولست - ثانیاً  
علم حروف و اوفاق که موضوع آن کتابست باریقه و طلسمات و نیربجات  
موضوع كنوزالمفرمین بسیار تفاوت دارد ، و در این کتاب از حروف و اوفاق  
مصطلح حرفی نیست - ثالثاً خوشبختانه مؤلف ذیل اول کتاب را نقل کرده



است و هیچیک از نسخ کتاب ما چنین تصدیق ندارد - رابعاً کتوز المعزّمین  
 شیخ را خود صاحب کشف الظنون نام برده و درباره آن توضیح داده است ،  
 باین حال تکرارش در ذیل و مستدرکات هیچ علت و سببی نخواهد داشت .  
 ضمناً یاد آور می شویم که نام رساله حاضر در همه نسخ کتوز المعزّمین  
 است غیر از يك نسخه تازه که بسهو کاتب کتوز المعزّمین بصیغه مفرد کتوز  
 نوشته شده است .

آمدیم بر سر وجوه محتمله دیگر درباره جزو دوم اسم کتاب که پیش  
 وعده دادیم :

بعضی آنرا با غین معجمه ساکن وراء مهملة مخفف مکسور یعنی  
 ( الْمُفْرِمِينَ ) بصیغه جمع سالم اسم فاعل از باب افعال بوزن مُنْعِمٌ وَمُقْلِسٌ  
 یا با فتح راء بصیغه اسم مفعول از همان باب بوزن مُلْزَمٌ و مُحْكَمٌ . و  
 برخی هم با غین وراء مشدّد مکسور یا مفتوح بصیغه اسم فاعل از باب تنفیل  
 هموزن مُعْلِمٌ و مُحْصِلٌ ، یا اسم مفعول این باب هموزن مُکْرَمٌ و مُعْظَمٌ ،  
 نوّهم کرده اند از ماده غرامت بمعنی تاوان .

اغرام باب افعال و تفریم باب تنفیل هر دو بیک معنی است ، گویند  
 ( أَغْرَمَهُ الدِّينَ ) یا ( غَرَمَهُ الدِّينَ ) بصیغه فعل معلوم متعدّی بنفس یعنی  
 او را ملزم بگزاردن وام و دادن تاوان کرد - پس مُفْرِمٌ و مُقْرِمٌ بصیغه اسم  
 فاعل از هر دو باب بمعنی کسی است که دیگری را بادی دین و غرامت وادار  
 کند ، و مُقْرَمٌ و مُفْرَمٌ بصیغه اسم مفعول کسی است که ملزم پیرداختن  
 وام و تاوان شده باشد . فعل أُغْرِمَ صیغه مجهول باب افعال مرادف ( أُولِعَ )



و مُغَرَّم اسم مفعولش بمعنی مَوْلَع و حریص هم آمده است .

از این معانی که گفتیم صیغه اسم فاعلش با نام و موضوع کتاب ماهیچ مناسب نیست ، و صیغه اسم مفعولش هر چند با کلمه کنوز خالی از مناسبت نیست اما با موضوع کتاب باندازه معزّمین که در اوّل گفتیم تناسب و سازگاری ندارد .

اگر مُغَرَّم صیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی لازمی مرادف غَرِم یعنی تاوان ده و مدیون (۱) آمده بود ، مناسبتش با کنوز بیشتر از معنی متعدّی میشد (کنجینه های بینوایان وام دار) اما باین معنی در کتب لغت ضبط نشده است .

در خانمه این بحث نگارنده میخواهد با حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و امثال ایشان در اشکل خطّ معمول خودمان ، همناله و همدرد شود و از این داء عُضال بگ شکوی کند ، و لیکن باز می بینم و میدانم که قسمت اعظم بالغ بر نه عُشر این گناه بگردن کاتبان و خطاطان و منشیان خود پسند لاابالی است که نه تنها در شکل و اعجام و تبیین حروف تقصیر و مسامحه کرده و احیاناً آنرا با مراتب فضل فروشی فنک و عار می شمرده (۲)

۱ - غَرِم بمعنی داین و مدیون و تاوان خواه و تاوان ده هر دو آمده اما معنی دوم با کنوز مناسبتر است .

۲ - در کتاب ادب الکتاب صولی می نویسد و کره الکتاب الشکل و الاعجام الا فی المواضع الملتبیه من کتب العظماء الی من دونهم فاذا کانت الکتاب متن دونهم البهم ترک ذلك فی الملبس و غیره اجلالاً لهم عن ان يتوقم عنهم الشک و سوء الفهم و تنزیهاً لعلومهم و علو معرفتهم عن تقييد الحروف ؛ ص ۵۷ - معروفست که مأمون عباسی این رسم را نمی پسندید و منشیان را بر شکل و اعجام یعنی ضبط حرکات و نقطه گذاری تشویق می فرمود .



بلکه در اثر نفثن خطاطی و تقید بمشبه نویسی مشکلات بی حد و حصر  
بر آن افزوده اند - و گرنه اصل خط بارعایت آداب و مقررات موضوعه اش  
چندان اشکالی ندارد که امثال ابوریحان را از دست تشابه و تخطیط حروف  
و حرکات بفریاد بیاورد !

در همین موضوع نام کتاب ، اگر شکل و اعجام و تبیین و تقید حروف  
در کتابت بکار رفته بود ، موجب اشتباه خوانندگان و طول کلام نگارنده  
نمی شد - باری از خوانندگان پوزش می طلبم و بمطالب دیگر می پردازم .  
**انتساب تالیف کنوز المعزمین بشیخ رئیس**

### ابوعلی سینا

در کتب معروف متداول که ترجمه حال و فهرست مؤلفات شیخ را  
نوشته اند از قبیل **تمه صوان الحکمه** تألیف شیخ ظهیرالدین ابوالحسن  
ابن ابی القاسم بیهقی و **تاریخ الحکماء** شهر زوری و **تاریخ الحکماء**  
جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی و **تاریخ الحکماء** قطب الدین  
اشکوری و **طبقات الاطباء** ابن ابی اصیبعه و ابن خلکان که نوشته های  
تمه صوان الحکمه را باسم و رسم نقل کرده است (۱) تا جایی که راقم  
سطور اطلاع یافته ام ، در هیچ کدام رساله یی بنام کنوز المعزمین یا کلمه یی  
شبهه و نزدیک بآن مثل کنز المعزمین جزو مؤلفات شیخ ذکر نشده است .  
راقم سطور نیز تا این زمان که نهیه و تصحیح رساله را بر عهده گرفت

۱ - در ابن خلکان چاپ طهران بخط کاتب ( صواب الحکمه ) نوشته است :  
نقلت هذا جمیعاً من تمه صواب [ صوان : ص ] الحکمه تألیف الشیخ ظهیر الدین ابی  
الحسن بن ابی القاسم البیهقی : ج ۱ ص ۱۶۹ .



مانند اکثر همکاران خود پیش از نامی مبهم و مشکوک از آن سراغ نداشت. بعد از آنکه بوجود نسخه در ایران و نام صحیح و موضوع تألیف آگاهی یافت، در خصوص انتسابش بشیخ رئیس ابوعلی سینا مرّدد و شك زده گردید، از این جهت که انشاء و اسلوب عبارات کتاب را با منشآت معمول زمان شیخ مخصوصاً آثار فارسی محقق خود او از قبیل قسمتی از **دانشنامه** یا **حکمت علایه** که از خود شیخ است (۱) چندان شبیه نیافت. و نیز گفت که موضوع افسون و تیرنگ و عزائم و طلسمات ظاهراً با براهین عقلی که جمهور فلاسفه مثائی در دست دارند سازگار نمی شود. و چون شیخ رئیس را یکنفر فیلسوف مثائی میدانیم طبعاً این سؤال پیش می آید که فیلسوف برهانی را با تخیلات واهی و تسویلات شیطانی چه کار؟

اینك دلیل انتساب رساله بشیخ و رفع شبهة خلاف آنرا شرح میدهم.

### ادله انتساب رساله بشیخ

دلیل انتساب تألیف رساله بشیخ رئیس ابوعلی سینا چهار چیز است.

**الف:** در مقدمه و عنوان کتاب در همه نسخ قدیم و جدید که تا کنون بنظر ما رسیده است تألیف آنرا بشیخ نسبت داده اند. و قدیمترین نسخ که بدست این جانب افتاده متعلق بقرن هشتم و نهم هجری است و باین قرار مسلم می شود که قدر متیقّن از حدود پنج قرن پیش تا کنون انتساب کتاب بشیخ محرز و مشهور بوده، و کسی خلاف آنرا مدّعی نشده است.

---

۱ - قسمتی از دانشنامه را که مربوط بحکمت تعلیمی و علوم ریاضی است ابو عبیدالله الواحد جوزجانی شاگرد شیخ برای تکمیل اقسام حکمت نظری از روی مؤلفات دیگر استاد اقتباس کرده و بر آن افزوده است.



ب : تصریح حاجی خلیفه [ متولد ۱۰۱۷ متوفی ۱۰۶۸ ] در کشف الظنون که این کتاب را با خصوصیتی که در آن موجود است نشانی داده و از مؤلفات ابن سینا شمرده است باین عبارت :

« كنوز المعزّمين للشيخ الرئيس ابن سینا وهو مختصرٌ ذكر فيه أن قوماً من أصدقائه سألوا منه تأليفاً في النیرنجات و الطلیسمات والرقیة قالف و رتب علی سبعة فصول : ج ۲ ص ۱۵۲۰ طبع جدید استانبول . »

نشانیها که صاحب کشف الظنون می دهد با نسخه موجود کنوز المعزّمین کلاماً منطبق و عین مقدمه ایست که راجع بموضوع و سبب تألیف در آن می ینیم .

ج : در کتاب سلم السموات تألیف شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد حکیم شیرازی (۱) رساله کنوز المعزّمین در علوم غریبه جزو فهرست مؤلفات شیخ رئیس ثبت شده است :

---

۱ - شیخ ابوالقاسم ابن شیخ ابی حامد بن ابی نصر حکیم شیرازی کلزرونی انصاری که جدش را نصرالبیان لقب داده بودند از شاگردان وجیه الدین سلیمان قاری فارسی است که از تلامذ حکیم دانشمند نامدار میرغیاث الدین منصور بن میرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی صاحب مدرسه منصوریه شیراز بود و در سنه ۹۳۶ بهدارت شاه طهماسب صفوی رسید و بسال ۹۴۸ در شیراز وفات یافت .

چون مؤلف سلم السموات سبط روحانی یعنی شاگرد شاگرد او بوده بتقریب در اواخر قرن دهم و اوائل سده یازدهم می زیست و زمان او جلوتر یا مقارب عصر حاجی خلیفه بوده است .



« واه ایضاً فی العلوم الغریبه مؤلفات مثل کنوز المعزّمین و رساله  
فی عمل التّالیف والتّبضیض و تعلیقات متفرّقه فی خواصّ الأعداد  
و قد صحّ بمضیها بتجربه المؤلّف » (۱)

از جمله آخر عبارت معلوم می شود که مؤلف سلّم السموات خود اهل  
علوم غریبه بوده و این قبیل تألیفات شیخ را در دست داشته و از روی آنها  
عمل می کرده است.

۵ : درباره یی از کتب مربوط به علوم غریبه از این کتاب با تصریح باینکه  
مؤلفش ابوعلی سینا بوده است نام برده و مطالب آنرا بسبب اهمیت مقام  
شیخ جزو قواعد صحیح اهل فن نقل کرده اند.

از جمله کتاب حل المشکلات تألیف ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد  
معروف بابن ساجی که در عهد شاه عباس کبیر (۹۸۵-۱۰۳۸) می زیسته  
و کتاب خود را همان ایام و بطور قطع قبل از کشف الظنون تألیف کرده  
است (۲).

۱ - نقل صاحب روضات از سلّم السموات : ص ۲۴۵ چاپ اوّل .

۲ - کتاب حل المشکلات بدو فصل تقسیم شده که هر فصلی مشتمل بر چهار نوع و  
هر نوعی چهار قسم است از علوم غریبه اعداد و جفرو طلسمات و تیرنجات . . و باین عبارت  
آغاز میشود « بعد از تفسیر کلام بهمد ملک علام و تعطیر مشام بدرود سید انام و  
تذکیر زبان مشک فام بمدح و ذکر اولیاء کرام . . الخ »

مؤلف کتاب در ضمن مطالبی که راجع به علوم غریبه و تأثیرالواح و طلسمات نوشته  
است حکایاتی مربوط به رجال و وقایع عهد صفوی آورده که اگر برای گرمی بازار  
وجلب خریدار ساخته نشده باشد خالی از فوائد و نتایج تاریخی نیست از این قبیل  
بقیه حاشیه در صفحه بعد



وی در فصل تقسیم بیست و هشت حرف تهجی بطبایع اربعه نوشته  
کنوزالمعزمین را با اسم و رسم نقل می کند باین عبارت « تقسیم حروف  
که در کنوزالمعزمین شیخ الرئیس ابوعلی سینا نوشته است ... الخ »

بقیه حاشیه از صفحه قبل

**الف :** در باب قهر و غلبه بردشمنان از میرغیاث الدین منصور دشتکی شیرازی برای  
شاه طهماسب صفوی در فتح قلعه شماخی علی را نقل میکند نظیر کار غریبی که از  
میرزا محمد اخباری برای فتحعلی شاه در جنگ ایران و روس اشتهار یافته و تفصیلش  
در کتاب فارسنامه ناصری مسطور است خلاصه اش اینکه فتح قلعه شماخی بطول کشید  
و جمعی کثیر از سیاه ترلش کشته شدند . شاه طهماسب از فکر میرغیاث الدین کومک  
خواست ، میر بعلل الواح و نیرنجات و تصاویر متوسل شد و روز شنبه صورتی بر کاغذ  
نقش کرده بشاه سیرد و سفارش کرد که آنرا تا روز معین باز نکند ، روز چهارشنبه  
قبل از زوال مرسیه سالار قلعه را بریده خدمت پادشاه آوردند ، چون کاغذ را بگشود  
همین صورت در آن نقش شده بود !

واقم سطور گوید شاه طهماسب از حدود سال ۹۴۲ هازم تسخیر شیروان گردید و فتح  
آنجا را بدست وی در سنه ۹۴۵ نوشته اند .

شاه عباس کبیر نیز قلعه شماخی را با رنج و مشقت فراوان در سال ۱۰۱۵ فتح کرد  
در این مورد هم ابن ساوجی می نویسد که ملا حسین بربری برای نواب اشرف اعلی  
مثمنی ترتیب داد که بعد از هفت روز اثرش ظاهر و قلعه شماخی فتح شد باللعجب کاری  
را که شاه عباس با آنهمه زحمت و کوشش و فداکاری در مدت طولانی انجام داد  
آخوند اعدادی باین آسانی در مدت هفت روز انجام داده است !

**ب :** برای علیقلی خان شاملو آله لوحی ساخته بودند که همیشه یربازو بسته بود و در اثر  
آن لوح روز بروز ترقی می کرد اما چون مرتکب اعمال بد شد اثر لوح از بین رفت .  
**ج :** برای مرشدقلی خان نیز لوحی ترتیب داده بودند که بیازوی خود می بست و در اثر آن  
لوح کارش بالا گرفت تا سلطان می تخت و تاج ایران گردید اما چون قدر آن لوح را  
نداشت از وی رها شده و روز کارش بنکبت سر آمد .

بقیه حاشیه در صفحه بعد



اَدَلَّة فوق بضمیمه دلیل عقلی استحسانی و اصل مسلم اصولی و قضائی که دعوی و دلیل بلامعارض را باید پذیرفت تا خلافتش ثابت و معلوم شود عَجَالَةً باید انتساب رساله کنوز المعزمین را بشیخ رئیس مسلم بدانیم تا دلیل قطعی بر بطلان این عقیده قائم شود، و هنوز چنین دلیلی که شایستگی تعارض با اَدَلَّة مثبتة را داشته باشد در دست نیست والله العالم .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نگارنده گوید مرشد قلی خان وزیر شاه عباس بود و چندان خودسری بکار برد که باطناً بمغرض شاه گردید و عاقبت بتفصیلی که در تواریخ صفویه مانند عالم آرای عباسی نوشته اند در سال ۹۹۲ بقتل رسید .

۵ : شیخ بهائی در سال ۱۰۱۰ در شرف شمس لوحی زرین بمنظور تسخیر قلوب و ممالك برای شاه عباس ساخته بر بازوی او بست ، اوّل فتحی که روی داد تبریز بود و روز بروز باعث جهانگیری شد . . . و همو برای شاه عباس لوحی در شرف آفتاب نوشت مخمس سورة والشمس که در سنه ۱۰۰۰ بر بازوی شاه بست .

راقم سطور گوید شمس روز نوزدهم حمل [ = فروردینماه ] است ، و جنگی شاه عباس با رومیان [ = عثمانی ] و فتح تبریز در سنه ۱۰۱۱ واقع شد . . اگر نوشته این ساوجی حقیقتی داشته باشد باید بستن لوح را بر بازوی شاه در تاریخی فرض کرد که اوّلین فتح تبریز باشد و گرنه شاه عباس در مدت يك سال هر گز بی کار نمی نشست و برای او در این مدت جنگها و فتحهای دیگر نیز نوشته اند .

ه : هم شیخ بهائی برای الشویردیخان وقتی که داروغه اصفهان بود طلسمی نوشت که همیشه همراه خود داشت و در اندك زمان بامارت و فرمانروایی فارس رسید و روز بروز بر جاه و مال و مقامش افزوده شد .

و : ملا عبداللطیف گیلانی از اشخاصی است که در عهد صفویه به هارت در علوم غریبه مخصوصاً عمل عقد المعجبه و تسخیر قلوب شهرت داشت و از مخصوصان **احمد گیلک** یعنی خان احمد گیلانی بود . مردمان آن ایام می گفتند که دوائر الواح و طلسمات او احمد گیلک ترقی کرده و دولت شاهانه یافته و با وجود تیرد و عصیان قاحش از گزند سیاه قریبش محفوظ مانده است .

بقیه حاشیه در صفحه بعد



اینجا يك نکته داریم که بسیار قابل توجه است باین قرار :

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سرگذشت خان احمد که بنوشتۀ عالم آرای عباسی از طرف شاه طهماسب در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسانی یافته بود و فرور و بطر جاء و مال او را گرفته خود سری آغاز نهاد و کلاش باشاه طهماسب بجنگ و ستیز کشید در تواریخ آن عهد تفسیر مطور است .

در حل المشكلات چندین عمل عجیب و غریب از ملا عبداللطیف مینوسد از این قبیل که در عمل عقدالمحبه میگوید میر محمود پسر میر حسین نجفی را بخاطر دختر محمدعلی کوچک دیوانه ساخت چنانکه سرو یا برهنه سه سال در اصفهان میگشت .

نیز در فصل همین اعمال میگوید ، کچل مصطفی از امیرزادگان نیشابور که او را بشوخی از باب کافور گفتن زنگی یوسف ایران میگفتند بدختر حکیم کوچک عشق بهم رسانیده بود . در آن ایام نواب اشراف اعلی یعنی شاه عباس ملا عبداللطیف را از گیلان طلب فرموده بودند . محض تجربه و امتحان محرمانه بکچل مصطفی گفتند تا نزد ملا رفت و بتلقی او را راضی کرد که عمل عقدالمحبه کند ملا ربیعی ساخت و شب ۱۸ رجب از سنه ۱۰۲۶ در قزوین بخلوت نشست چهار ساعت از شب گذشته بود که خبر آوردند دختری بیرون دروازه نشسته گریه میکند مصطفی خود رفت و دختر را دید همان معشوقه او بود که از جای برجست و بدامن او آویخت . مصطفی این خبر را همان شب در خلوت بنواب اشراف رسانید . فردای آن شب در شهر منادی کردند که دختری از خانه بیرون رفته و مفقود شده است و همه جا بر زبانها افتاد که این کار از ملا عبداللطیف است . پادشاه امر فرمود تا ملا را ببیدان برده سوختند . انتهى ملخصاً .

نگارنده از تدبیرهای شاه عباس بمیداند که مخصوصاً این بساط را برای انتقام از هوادران خان احمد گیلانی و جلو گیری از این نوع اعمال ناهنجار خرافاتی که در آن ایام رواج داشته است انجام داده باشد والله العالم .

قر : میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس باعتقاد خودش در اثر توشل بجن گیر ورمال بتمام وزارت رسید . چون معزول شد مبلغ هجده هزار تومان بخرانه دولت بهسکار بود طلسم عقداللسان و شعبه کاری مختلستان میت المال عهد ما را نمیدانست که بدون احتیاج بلوح مربع و تکسیر حروف میلیونها اموال مسلمانان را میخوردند و باز هم

بقیه حاشیه در صفحه بعد



حضرت دوست فاضل گرامی آقای دکتر مهدوی استاد محترم دانشگاه  
 سلمه الله که خود تبیی عمیق و تفحصی پردامنه درباره تألیفات شیخ بزرگوار  
 دارند بنکارنده اطلاع دادند که رساله یی در موضوع نیرنجات منسوب  
 بشیخ در کتابخانه های استانبول یکی در نور عثمانیه بشماره  $\frac{4894}{41}$  و دیگر  
 در مرادعلا بشماره  $\frac{1248}{5}$  محفوظ است و خود ایشان احتمال داده اند  
 که آن کتاب اصل یا ترجمه کنوز المعزمین باشد - رساله عربی باین  
 عبارت آغاز میشود :

« أَلْقَوْلُ فِي مُوَامَرَةِ الْأَعْمَالِ وَفِيهِ سَبْعَةُ فُصُولٍ الْإِبْتِدَاءُ فِي  
 عَمَلِ الصِّدَاقَةِ مِنْ لِبَالِي الزُّهْرَةِ وَأَيَّامِهَا أُولِيَ إِلَى الْمُشْتَرَى وَأَيَّامِهِ » .  
 و خاتمه اش این عبارتست که ظاهرأ از کاتب نسخه باشد نه خود مؤلف :  
 « وَ هَذِهِ تَحَايِيلُ فَاسِدَةٍ مِمَّا لَسْتَوْلَهُ ( يَسْتَهْوِيهِ - يَتَوَلَّهُ ) الشَّيْطَانُ »

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

طلبکارند و زبان همگان برایشان بسته است یعنی مال زبان بسته را میرند  
 باری شاه عباس دستور اکید داد که آقا ابوالفتح مستوفی اصفهانی باحضور مقصودیک  
 ناظر و مولانا صوفی و عده دیگر از رجال معتمد حساب او را رسیدگی کنند . میرزا  
 محمد متوسل باخواند اعدادی شد و وی برای او لوح عقداللسان ترتیب داد و چنان شد  
 که بعد از چند مرتبه محاسبه و رسیدگی که بدهکاری او را نشان میداد دست آخر حساب  
 کردند هفتصد تومان طلبکار شد .

این واقعه را صاحب حل المشکلات باطول و تفصیل نوشته و این عمل را باخواند معلم  
 خود نسبت داده است از روی تجارب ملاحین اخلاطی والمهندة علیه . . . میرزا محمد وزیر  
 در سنه ۹۹۷ معزول و مقتول شد - آقا ابوالفتح اصفهانی مستوفی خاصه شاه عباس از  
 محاسبان و منشیان زبر دست بود و در سفر لاهیجان در موکب شاه سال ۱۰۲۰ وفات  
 یافت و خواجه علی اکبر اصفهانی اند آنی جای او را گرفت .



وَمِمَّا جَهِلَى عَلَى اسَاحِهَا (ظ : حملنى على انتساخها) مَا مَرَّ أَنَّ الْعِلْمَ بِكُلِّ شَيْءٍ خَيْرٌ مِنَ الْجَهْلِ بِهِ .

نگارنده خود نسخه عربی را ندیده ام تا با نسخه فارسی مقابله کنم . اما در صورتی که باهم متحد باشد محتمل است که اصل فارسی از شیخ و عربی از دیگری ، یا برعکس ، یا هر دو از خود شیخ باشد که یکبار بفارسی و یکبار بعربی نوشته چنانکه یکی ترجمه دیگری است . - نظیر این عمل در آثار خود شیخ و علمای قدیم دیگر فراوانست مانند کتاب التفهیم که ابوریحان بفارسی و عربی هر دو نوشت - و سید اسماعیل جرجانی کتاب ذخیره ، و مسعودی کتاب جهان دانش را اول بار بفارسی تألیف کردند و بعد آنرا عیناً بعربی ترجمه نمودند - در مورد خود شیخ هم گویند که رساله علم النفس یا روانشناسی را بفارسی و عربی هر دو نوشته و اصل عربی فصول نام داشته است .

ضمناً یادآور می شوم که در کشف الظنون و سایر مآخذ که در جزو مؤلفات شیخ از کنوز المعرّمین نام برده هیچکدام این جهت را صریحاً معین نکرده اند که فارسی است یا عربی . و در صورتی که نسخه عربی آن موجود باشد اظهار نظر قطعی در این باره که یکی بخصوص یا هر دو از شیخ باشد دشوار و محتاج بتحقیق و تاقل بسیار است والله الموفق .

### رفع شبهة عدم انتساب رساله بشیخ

ادله انتساب کتاب را بشیخ دانستیم - اما شبهة عدم انتساب آن بشیخ سه چیز است .



الف : در سرگذشت شیخ بقلم شاگردش ابو عبید عبدالواحد جوزجانی که مفصل ترین و معتبرترین شرح حال مشتمل بر فهرست مؤلفات اوست ، و همچنین در سایر کتب تراجم قبل از قرن ۹-۱۰ مثل تنمّة صوان الحکمه و طبقات الاطباء و غیره در جزو تألیفات شیخ از این کتاب نام نبرده اند .

ب : انشاء کتاب کهنکی و اسلوب نثر فارسی زمان شیخ یعنی اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم را ندارد .

ج : موضوع کتاب و مطالب مندرجه آن بامشرب فلاسفه مشائی و افکار برهانی شیخ ظاهراً سازگار نیست .

عمده اشکالی که در این مورد بخاطر میگذرد همین سه چیز است که در سطور سابق نیز بدان اشاره کردیم . - و چون اطلاق لفظ دلیل اصطلاحاً بر اینگونه شبهات روانیست عنوان ادله انکار نیز بدان ندادیم .

اما شبهه اول بهیچوجه دلیل بر عدم انتساب نتواند بود ، باین دلیل که **عدم دلیل را دلیل بر عدم مطلق** **توان دانست** ، چنانکه عدم وجدان را دلیل بر عدم وجود نباید شمرد .

و اگر قضیه اصل عدم و « **عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلٌ عَلَى الْعَدَمِ** » از مباحث اصول متأخران (۱) بگوش شما خورده است ، باید بدانید که **اولاً** معنی

---

۱ - **اولاً** لفظ ( اصول ) در قدیم اصطلاحی بود مرادف علم کلام ، و اصولی غالباً بر عالم متکلم اطلاق می شد . سماعی در کتاب انساب می نویسد « **الاصول** بضم الالف **والصاد** هذه النسبة الى الاصول واما يقال هذه اللفظة لعلم الكلام و لمن يعرف هذا النوع من العلم » - و ثانیاً در ابتدا عبارت بود از قواعد فقه که در مقدمه کتب فقه می نوشتند و در مدتی قبل یاد می گرفتند و بخود متون فقه می پرداختند . - اما متأخران آنرا علمی مستقل کردند که تحصیل دوره اش يك عمر طول می کشید و بجای برای خود فقه و دیگر علوم مفید باقی نمی گذاشت !



و مورد و مجرای خاص دارد که اصلاً مربوط بکار مانیست، ثانیاً در اصل صحت و حدود اجراء این اصل سخنهاست که اگر باز گوی کنیم منجر بتدوین کتاب اصول فقه میشود، و حالی سر و سودای این کار را نداریم. و انگهی باید دانست که هر فقی از فنون روش و طرز استدلالی مخصوص دارد، قواعد نحو و لغت را باقیاسات عقلی، و قضایای ریاضی و فلسفه‌برهانی را با گفتار فصحا و بلغای عرب و عجم نمی‌توان نفی و اثبات کرد.

راست است که قسمتی از مباحث اصول مربوط بفتون ادبی است، اما اگر یدش از حدّ ضرورت و لزوم استحسان عقلی و ادبی پای اصل عدم و اصل مثبت و اصاله الصّحه و قیل و قالهای بی‌انتهای و شکوک و هم در میدان قراخ حوصله را در مباحث ادبی باز کنیم، هیچ مشکلی حل شدنی نیست، سهل است که امور بدیهی هم داخل مشکوکات و همی خواهد افتاد و علوم ادبی نیز بروز کار فقه خواهد نشست.

علم فقه بعقیده من بزرگترین سرمایه افتخار اسلام است، از آن تاریخ که این فنّ شریف میدان تاخت و تاز مباحث بی‌سروته اصولی و قیل و قالهای و همی که دامنه‌اش بدامن قیامت بسته است گردید بروزی نشست که واقعاً جای تأسف است.

من این معامله دائم که طعم صبر چشیدم، و روزگاری دراز در تحصیل چیزی که اسمش علم و حقیقت و خاصیتش جهل بود کوشیدم «یا حسرتا علی ما فرطت فی جذب الله»!

جمله معترضه‌بی بمیان آمد، چه بقول بی‌هقی «سخن از سخن می‌شکافد» باری از این مقوله می‌گذریم و بجواب دیگر شبهات می‌پردازیم.



## اسلوب انشاء کتاب

اما شبهه دوم که راجع است بانشاء و اسلوب نشر کتاب ، مشکلی است بجا و بمورد که باید آنرا حل کرد . زیرا سبک انشاء و اسلوب جمله بندی و نسج ترکیبات و استعمال لغات و بکار بردن صنایع بدیعی و امثال این امور ، و همچنین مقایسه آثار بایکدیگر ، در نظر اهل فن یکی از موازین و مقیاسات دقیق و قرائن و امارات ظنی صحیح برای تشخیص عصر تألیف کتب فارسی است ، چنانکه املاء و رسم الخط و تصویر و امثال آن از علائم تعیین زمان تقریبی کتابت نسخه است .

بعقیده من کسیکه در نوشته های فارسی تمرین و تدرب و بزبان اهل قلم آشنایی کامل داشته باشد میتواند بامطالعه مختصر از روی اثری بتاریخ ظهور آن ببرد ، باین معنی که خاصیت عصری آنرا تمیز بدهد مثلاً بگوید که فلان نثر سبک و حالت نوشته های قرن پنجم را دارد هر چند نویسنده اش در قرنهای بعد بوده و بمقدد ذوق و چیره دستی استادی اسلوب قرون ماقبل را تقلید کرده باشد . و همین مقیاس در نظام فارسی نیز بکار است .

در صورتی که منتسب<sup>۱</sup> الیه يك اثر صاحب آثار مسلم دیگر هم باشد ، واضح است که باید اثر مشکوک را با آثار محقق مقایسه کرد .

و این حالت کاملاً درباره شیخ بزرگوار ما صدق میکند که آثار فارسی مسلم الصدورش مانند دانشنامه و رساله نبض<sup>(۱)</sup> مقیاسی برای

---

۱ - در سرگذشت شیخ بقلم شاگردش ابوعبید جوزجانی که نسخه کامل قدیم آن با نقل طبقات الاطباء فرق و در بعضی جهات بر آن مزیت دارد تصریح شده است که شیخ کتاب علائی و رساله نبض را بفارسی نوشت . در نقل طبقات الاطباء نیز می نویسد « مختصر فی النبض بالعجمه » .



سنجش رسائل مشکوک اوست . - حال بینیم که مقدمات فوق برای منظور  
ما چه نتیجه می بخشد .

بنظر این جانب مجموع قرائن بر قدیمی بودن نشر کتاب دلالت می کند  
وقدر مسلم این است که انشاء آن متعلق بقبل از قرن نهم هجری است و  
اگر آثار تازگی مخصوصاً در بعض نسخ این کتاب دیده میشود بسبب تحریف  
و تصحیف و مداخله های بی مورد نسخ است که انشاء کتاب را از کهنگی  
انداخته و لباس تازه و نو در آن پوشانیده اند . خوشبختانه نسخ قدیمتر  
مربوط بقرن ۸ - ۹ از این رساله بدست آمد که از دستبرد و دستکاری  
کاتبان بعد مصون و علائم اصالت قدیم در آن باقی مانده است .

اما مقایسه با سایر نوشته های شیخ : اگر نشر این کتاب با دانشنامه و  
رساله نبض همانندی و هم آهنگی نداشته باشد با بعض رسائل دیگر که  
بلو نسبت داده اند ، از قبیل رساله فارسی نفس که اصل عربی آن موسوم  
بفصول است و رساله ظفر نامه و جودیه و معراج نامه و قراضه طبیعیات  
و مبدأ و معاد و جرّ ثقیل و غیره ، چندان مابایت ندارد ، سهل است که  
نشر این کتاب از امثال رساله جرّ ثقیل که تصحیح آن نیز بر عهدۀ اینجانب  
بود بسیار کهنه تر و اصیل تر است . ضمناً از این نکته غافل نباید بود  
که ممکن است نوشته های فارسی خود شیخ همه بیک سبک و یکدست و  
یک نواخت نباشد و طول اقامت او در عراق و آمیزش وی با عراقیان (۱)  
سبک انشاء خراسانی او را تدریجاً آمیخته با سلوب عراقی کرده باشد

---

۱ - شیخ مدتی حدود چهارده سال متوالی بمهد حکومت علامه آقا ولی الله ابو جعفر این کا کویه  
در اصفهان اقامت داشت که آنجا را مهد و سرّۀ عراق می گفتند .



چه همانطور که سبک خراسانی و عراقی در نظم اثر داشت در نثر نیز مؤثر بود و اختلاف دو سبک از اختلاف لهجه و لغات و نثر کییات در ناحیه سرچشمه می گرفت.

باری کهنگی طرز انشاء کتاب کنوز المعزمین مسلم است اما اینکه متعلق بزمان شیخ و ربخته قام او باشد، بعقیده این جانب دلیلی ندارد و غبر از همانها که در فصل ادله انتساب گفتیم والله العالم  
برویم بر سر شبهه سوم که راجع است بموضوع کتاب و عدم تناسب آن بامشرب و مذاق شیخ.

### مشرب و مذاق شیخ در فلسفه - رفع شبهه استبعاد

شاید در تقریر اشکال سوم چنین بگویند:

شیخ بزرگوار بطوری که مشهور او را میشناسند، فیلسوفی است مثانی از پیروان مکتب ارسطو و فارابی که سرو کارشان بایرا همین و قیاسات عقلیه منطقی است و دخول و خروج و رد و قبولشان در مسائل مبتنی بر اساس ادله برهانی است.

این طایفه قضایا را بامیزان عقل صریح و ترازوی منطق صحیح میدسجند و تصدیق و تکذیب و نفی و اثبات مطالب را بقیاسات منتهجه منطقی مستند میسازند، و بمسائل نقلی و امور تمثیلی و قضایای خطابی و استحسانی و همچنین استقراء ناقص و کشف و شهود و اشراق که مورد توجه متکلمان و عرفا و فلاسفه اشراقی است اعتنا ندارند (۱).

۱ - علما و سالکان طریق تحقیق را بچهار صنف یا چهار طبقه تقسیم می کنند - باین طریق که جوینده محقق یا بطریق عقل و برهان قضایای مجهول را معلوم می کند، یا از راه کشف و شهود - و بهر تقدیر یا حافظ وضعی از اوضاع است، یا مقتید بحفظ وضع نیست -  
بقیه حاشیه در صفحه بعد



بالجمله از يك طرف شيخ را در جزو طایفه یی معرفی میکنند که بهیچ  
 امری جز بابرهان ریاضی و منطقی نمی گروند و بعدادارك نقلی و استحسانات  
 عقلی و نذوقی نیز ترتیب اثر نمیدهند تا باموز و همی و تخیلی چه رسد .  
 و از طرف دیگر فنّ طلسمات و یرنجات و عزائم ورقی را که موضوع  
 کتاب کنوز المعزّمین است در جزو اوهام و خرافات و افسانه های لا طائل و  
 انگیخته تخیلات شیطانی و تسویلات و همی و هواجر نفسانی می دانند . -  
 بدین سبب می پرسند که شیخ فیلسوف برهانی را با اوهام شیطانی چه کار ؟ !  
 می گویند مرد حکیمی که شفا و نجات انگیخته هوش و قّاد اوست  
 و در طرح مسائل ردّ و اثبات قضایا بدان استحکام و متانت سخن می گوید  
 و هیچ کجا از دایره عقل و منطق قدیم بیرون نمی گذارد ، چگونه بتألیف  
 کتابی می پردازد مشتمل بر رقیه تحبیب و تبغیض و تکسیر حروف کوکب  
 زهره با نام محمود و فاطمه و بخور کواکب سبعة که در خور مقالان و

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

متصود از وضع در این اصطلاح ، مترّجات دینی و مذهبی و مسلکی و آداب و عادات  
 اجتماعی است .

بنا بر این چهار صنف تشکیل می شود که هر کدام را با اصطلاحی خاص می خوانند :

**فیلسوف مشائی و فیلسوف اشراقی و متکلم و عارف .**

**الف :** فیلسوف مشائی کسی است که در کشف مجهولات رتقی و اثبات قضایا فقط متکی  
 بعقل و برهان باشد بدون تعبد بحفظ وضعی از اوضاع .

**ب :** آنرا که متکی بعقل باشد با تعبد بحفظ وضع متکلم می گویند .

**ج :** فیلسوف اشراقی کسی است که مجهولات از راه کشف و شهود بروی معلوم  
 می شود و تعبد بحفظ وضع هم ندارد .

**د :** کسی را که بر راه کشف و شهود می رود با حفظ وضع ، عارف می خوانند .



افسونگران و دعانویسان بازاری است !؟

کسی که در باب علت و معلول و حدوث کائنات آنهمه دقت و تحقیق دارد، چطور اینگونه امور وهمی را در انجام مطالب و برآمدن حوائج مؤثر می شمارد؟!

این خود شبهه‌یی است قوی که انتساب رساله را بشیخ مستبعد و اشخاص را در بادی نظر نسبت باین ادعای مردود و دودل بلکه منکر قاطع می سازد. اینک برای رفع استبعاد می گویم:

اولاً نوع علمی که از علوم غریبه شمرده می شود بآن اندازه موهوم و خرافه نیست که منکر آن تصور کرده اند. از مدعیان دروغی و شیادان که با این دامها ساده لوحان را فریب می دهند بگذرید، اینهمه افسانه را نمی توان بی اصل شمرد. - نوع این علوم حقیقتی غیر قابل انکار نیز دارد که کمتر کسی بدان دست و از اسرار مکتوم آن آگاهی یافته است.

بدیهی است که اینهمه شاخ و برگ بکلی زائد و دروغ است، اما اصل مطلب در حد خود تا جایی که با منطق عقل سلیم سازگار باشد شایسته انکار نیست.

امکان صدور غرایب و عجایب طبیعی را عقل سلیم انکار نمی کند لیکن نه با این حشو و زوائد که دعوی داران دروغی می گویند، و نه بدان سبب که عاقله تصور می کنند، و نه با آن توجیهات که بعضی علمای فن نوشته اند (۱)

---

۱ - توجیهات علمای فن از این قبیل است که بعضی میگویند مؤثر حقیقی در امور ارواح علوی است که در تحت تأثیر علت اولی یعنی واجب الوجودند. و چون لوح مثلث و بقیه حاشیه در صفحه بعد



بلکه سبب اصلی این اعمال را شخص عامل باید در قوای مکتونه وجود و اسرار نهفته خلقت خود بجوید و آنچه خود دارد از بیگانه نمنا نکند. باری درباره علوم غریبه از اعداد و طلسمات و ادعیه و اوراد و احکام نجوم و امثال آن مانند سایر مسائل علمی و اعتقادی افراط و تفریط شده است، بعضی پایه این علوم را تاجایی بالا برده اند که دست تصور و تصدیق هیچ عاقلی بدان نمی رسد - و برخی برعکس چندان در این راه پای انکار فشرده و در بطلان این علوم مبالغه کرده اند که شایسته انصاف و مناسب مقام محققان کنجکاو نیست.

ثانیاً شیخ بزرگوار ما برخلاف آنچه غالب توهم کرده اند از جمله

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مریخی را مثلاً با رعایت آداب و مقررات یرکنی جسدی برای تعلق روح علوی بدان وجود میگیرد که آنرا موکل لوح میگویند و در اثر این تعلق آثار عجیبی ظاهر میگردد. بعضی میگویند که ارواح مخلوق عالم اظله اند که دارای صور مقداری و مواد دهری میباشند از طبایع برزخیه جوهریه ترکیب یافته و از مواد زمانی و اعراض جسمانی شهادیه پیراسته. اینان اجسام لطیف مثالبه اند که در عالم مثال مسکن دارند یکدسته ارواح علوی که آنها را ملائکه گویند و یکدسته ارواح سفلی که شیاطین نامیده شوند. یکدسته مظهر رحمت باشند و یکدسته مظهر غضب، و هر دو آلات و اسباب اجراء قدرت کلامه الهیه باشند. - و ملائکه چهار نوع اند که به عناصر اربعه و طبایع چهارگانه تعلق دارند. آثار مزاجی و غیر مزاجی که بتوسط طلسمات و ادعیه و اوراد و امثال آن در این عالم ظاهر میشود همه از تاثیر ارواح مثالبه است.

و همانطوریکه معالجه مرض از طریق ادویه ممکن است از طریق دعا و رقیه و عود نیز امکان دارد بلکه طریق دوم اسهل و هموار تر است انتهی ملخصاً - خواننده خود می بیند که تصدیق و تصور این مقدمات به مراتب مشکل تر از خود ذی المقدمه است. نگارنده خواستم نمونه کلمات علمیای فن را نقل کرده باشم و اگر نه قوه فهم عادی از درک این رموز عاجز است والله العالم.



فلاسفه خشك جامد نیست که هیچ بویی از عرفان و اشراق بمشامش نرسیده باشد، بلکه روح فیض یاب او از سرچشمه شرب عرفان نیز بعد کافی سیراب شده و تشنه کامان زلال معرفت را از منبع صافی طبع فیاض خود رحیق تحقیق بخشیده و رشیدی از آنرا در فصول آخر کتاب اشارات (نمط ناسع و عاشر) که آخرین تألیفات گرانمایه وی می باشد با بیانی پخته و جزیل آشکار ساخته است.

شیخ خود از فلاسفه ایست که بامکان صدور عجایب و غرایب طبیعی و خوارق عادات اعتقاد دارد و آثار سحر و شعبده و طلسمات و عزائم و غیر نجات و امثال آنرا جزو اوهام کاذبه نمی شمارد، و ظهور این آثار را باموازین علمی و منطق عقلی مخالف و منافی نمی داند و یکی از اصول مسلم او در باره این امور و نظایر آن قاعده ایست که در سابق گفتیم «کل ماقرع سمعك... الخ» یعنی هر چه را بشنوی نادلیل قطعی بر امتناع آن نباشد. آنرا در جای ممکن بنادر و بانکارش مبادرت مکن.

وی در نمط دهم اشارات در اسرار آیات راجع بعجایب طبیعی بتفصیل گفتگو می کند و ظهور خوارق عادت را بطرق مختلف با مبانی عقلی مباین نمی شمارد، و کسانی را که محض اظهار فضیلت و امتیاز خود از عوام هر چیزی را برخلاف عادت بشنوند بی درنگ انکار کنند می نکوهد و این انکار را خود نوعی از جهل و عامی گری می خواند که هر چه را مخالف ظاهر طبیعت و خارج از حدود معلومات ناقص خود دیدند بر فور تکذیب کنند. «بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه» (۱).



## عقیده شیخ در عجایب طبیعی و کرامات و خرق عادات

اینک عین قسمتی از عبارات شیخ را در نمط عاشر اشارات نقل و بفارسی ترجمه می کنیم تا نموداری از طرز گفتار و اعتقاد شیخ در باره عجایب طبیعی و خوارق عادات معلوم شود .

إِيَّاكَ أَنْ يَكُونَ تَكْيُوسُكَ وَ تَبْرُوكَ عَنِ الْعَامَةِ هُوَ أَنْ تَنْبَرِي  
مُنْكَرًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَذَلِكَ طَيْشٌ وَ عَجْزٌ وَ لَيْسَ الْخُرْقُ فِي  
تَكْذِيبِكَ مَا لَمْ يَسْتَيْنِ لَكَ بَعْدَ جَلِيَّةٍ دُونَ الْخُرْقِ فِي تَصْدِيقِكَ بِهِ  
مَا لَمْ تَقُمْ بَيْنَ يَدَيْكَ بَيِّنَةٌ بَلْ عَلَيْكَ الْإِعْتِصَامُ بِحَبْلِ التَّوْقِفِ وَ إِنْ  
أَزَعَجَكَ اسْتِنْكَارُ مَا يُوعَاهُ سَمْعُكَ مَا لَمْ تَتَّبِرْهُنَّ اسْتِحْوَاطُهُ لَكَ  
فَالْصَّوَابُ أَنْ تَسْرَحَ <sup>(۱)</sup> أَمْثَالَ ذَلِكَ إِلَى بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذْذَكَ  
عَنْهُ قَائِمُ الْبُرْهَانِ وَ أَعْلَمُ أَنَّ فِي الطَّبِيعَةِ عَجَائِبَ وَ لِلْقُوَى الْعَالِيَةِ  
الْفَعَالَةِ وَ الْقُوَى السَّافِلَةِ الْمُتَفَعِّلَةِ اجْتِمَاعَاتٌ عَلَى غَرَائِبٍ .

زنهار مبدا که برای اظهار زیرکی و فهم خود و نشان دادن مزیت و دوری خود از عامیان چنان باشی که هر چه را بر تو عرضه کنند انکار کنی و آنر فضیلتی شناسی که این انکار خود قسمتی از زیبونی و سبکسری و سبکساری است . احمقی و نادانی آنکس که هر چه را بشنود بی تحقیق

---

۱ - بِسْرَحَ : رخ . فعل سرح در عربی لازم و متعدی هر دو آمده و اعراب کلمه ( امثال )

برفم و نصب هر دو صحیح است .



بدروغ انکارده، کمتر از آنکس نیست که هرچیز را بشنود بی دلیل باور دارد و آنرا بر است پندارد.

برتوباد که اندر رشته تحقیق و تأمل چنگ زنی و نیک بنگری و چندان درنگ کنی که احوال راست و دروغ هرچیز بر تو بادلیل و برهان آشکار شود. - هرچه را بشنوی هرچند عجیب مستنکر آید بی درنگ انکار مکن نامحال بودن آن چیز بر تو روشن و مبرهن گردد.

پس در امثال این امور (یعنی عجائب و غرائب طبیعت) صواب این است که آنرا در بقعه امکان رها سازی و باز اندازی مادم، که برهان و دلیل قطعی ترا از آن باز نداشته است. یعنی باید که هر آنچه بشنوی نخست در آن نیک بنگری تا راست و دروغ آن بادلیل بر تو پیدا گردد آنگاه آنرا بر است انکاری و باور داری، یا بدروغ شماری و انکار کنی. و بدان که اندر طبیعت عجایبهاست و مرقوئهای زیرین فعاله را با قوئهای زیرین منفعله بر غرایب و شگفتیها اجتماعهاست.

مقصود شیخ این است که ظهور نوعی از عجائب و غرائب طبیعی از قبیل اثر طلسمات و اعداد و امثال آن مربوط است بتأثیر و تأثر قوای فاعله سمایی و قوای منفعله ارضی و عنصری. و از در نصیحت و اندرز حکیمانه می فرماید گروهی از متفلسفه که در حقایق علوم ممارست ندارند عادت کرده اند که هرچیز را برخلاف عادت مألوف بشنوند از قبیل معجزات و خرق عادات و کرامات و آثار عزائم و طلسمات همه را انکار کنند و در این انکار برای خود فضیلتی می شناسند که خود را از عوام الناس ممتاز ساخته اند. اما حق مطلب این است که باور کردن و انکار بی دلیل، هر دو علامت احمق و نادانی



است . جهل و حماقت عوام بدین سبب است که هر چیزی را بدون دلیل و برهان باور می کنند . - جهل و حماقت متفلسفان منکر ملحد نیز کمتر از عوام نیست ؛ زیرا اینان نیز هر چیز را که مخالف عادتشان باشد بی دلیل انکار میکنند . بلکه بقول امام فخر رازی در شرح اشارات جهل طبقة اول یعنی گروه عوام ضررش کمتر از حَق دانشمند مآبان عالم نماست . زیرا که زود باوری عوام ممکن است مایه صلاح و نظام عالم و رستگاری و فلاح بنی آدم باشد برای اینکه زودتر بنوامیس انبیاء و اولیاء و شرایع و ادیان میگردند و اطاعت احکام و مقررات و وظایف دینی و اجتماعی را کردن می نهند - برخلاف طبقة دوم یعنی جهال عالم نما و منکران الحاد پیشه که جز فساد و تخریب نظام اجتماعی اثری ندارند . و بالجمله ضرر عامیان بی ادعا برای جامعه کمتر از احمقان و دانشمند نمایان جاهل و فلاسفه خام بی تحقیق است .

شیخ بزرگوار درباره امکان صدور کرامات و خرق عادات و معجزات و همچنین ظهور آثار طلسمات و نیرنگات و امثال آن ، هم شرحی مبسوط نوشته و این امور را با ادله عقلی پذیرفته و با قضایای منطقی و موازین طبیعی وفق داده است . - نیز در نمط عاشر در اسرار آیات بعد از بحث مشبع در قوت اراده و تصرفات نفسانی فرماید :

الْأُمُورُ الْغَرِيبَةُ تَنْبَغِي فِي عَالَمِ الطَّبِيعَةِ مِنْ مَبَادِي ثَلَاثَةٍ أَحَدُهَا  
الْهَيْئَةُ النَّفْسَانِيَّةُ الْمَذْكُورَةُ وَ ثَانِيهَا خَوَاصُّ الْأَجْسَامِ الْمُتَصَرِّفِيَّةِ  
مِثْلُ جَذْبِ الْمَغْنَاطِيْسِ الْحَدِيدِ بِقُوَّةِ تَخْصُّصِهِ وَ ثَالِثُهَا قُوَى سَمَاوِيَّةٌ



يَتَنَهَا وَبَيْنَ آمُرَجَةِ أَجْسَامِ أَرْضِيَّةٍ مُخْصَوَصَةٍ بِهَيَّاتٍ وَضَعِيَّةٍ  
 أَوْ يَتَنَهَا وَبَيْنَ قُوَى نُفُوسٍ أَرْضِيَّةٍ مُخْصَوَصَةٍ بِأَحْوَالٍ فَعْلِيَّةٍ أَوْ  
 إِنْفَعَالِيَّةٍ مُنَاسِبَةٍ تَسْتَتِيعُ حَدُوثَ آثَارِ غَرِيبَةٍ وَالسِّحْرِ مِنْ قَبِيلِ  
 الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بَلِ الْمُعْجَزَاتِ وَالْكَرَامَاتِ، وَالنِّيرَنَجَاتِ مِنْ قَبِيلِ  
 الْقِسْمِ الثَّانِي وَاطْلِسَمَاتِ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الثَّالِثِ . هـ

انگیزش امور غریب و ظهور و خوارق عادات در عالم طبیعت از سه مبدأ باشد  
 یکی هیأت نفسانی که پیش از این یاد کردیم [ یعنی در فصل سابق که  
 فرمود قوت هیأت نفسانی منشأ معجزه و کرامت انبیا و اولیا باشد ] دیگر  
 خواص اجسام عنصری چنانکه آهن را بسبب قوتی که بدان مخصوص است  
 آهن را بسوی خود جذب کند، - دیگر قوت‌های آسمانی که میان ایشان و  
 میان مزاج‌های اجسام زمینی که بهیأت وضعی اختصاص یافته اند یا میان  
 ایشان و میان قوای نفوس زمینی که باحوال فعلی یا انفعالی مخصوص باشند،  
 مناسبتی بود که مستلزم حدوث آثار غریب شگفت انگیز گردد .

سحر بلکه معجزات و کرامات نیز هم، از قبیل قسم اول است [ یعنی  
 هیأت نفسانی ] - و نیرنجات از قبیل قسم دوم [ یعنی خواص اجسام  
 عنصری ] - و طلسمات از قبیل قسم سوم باشد [ یعنی مناسبت قوای سماوی  
 با امرجة اجسام یا قوای نفوس ارضی ] . هـ

خلاصه مقصود شیخ این است که کلی خرق عادات معلول سه چیز باشد  
 اول قوت نفسانی یعنی قوت اراده و تصرف نفس که شیخ درباره آن بتفصیل



سخن رانده است، دوم اجسام سفلی، سوم اجرام سماوی. اما اجرام سماوی بدون انضمام قوا بل ارضی و عنصری تأثیر نتوانند کرد.

معجزات و کرامات و سحر مربوط بقوت نفسانی و پیرنجات معلول تأثیر اجرام عنصری و طلسمات از قبیل تأثیر فواعل سماوی در منفعلات عنصری است. امام فخرالدین رازی در ضمن شرح عبارت فوق، تحقیق در امکان و چگونگی وقوع خوارق عادات را یکی از تألیفات خودش موسوم به **السرالمکتوم** حواله می کند (۱) و خود او با آن همه احاطه و نبخر که در علوم عقلی و نقلی داشت و با آن درجه شك و تردید و انکار که در مباحث علمی حتی در قضایای منطقی و فلسفی از وی سراغ داریم تا او را امام-**المشککین** لقب دادند نیز مانند شیخ تأثیر فتون غریبه را تصدیق و آنرا با مبانی علمی و عقلی تطبیق کرده است!

بعقیده نگارنده برای ظهور انواع خوارق عادات از کرامت و معجزه و سحر و دعا و طلسم و اعداد و جفر و تمویذ و رقیه و عونه و احراز و حجب و غیره و غیره مخصوصاً از قوت نفسانی و جمعیت حواس و قوای مکتونه بشری غافل نباید بود و نکته عالی (العارف یخلق بالهمة) را فراموش نباید کرد در قرآن مجید می فرماید: **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** - و در جای دیگر **و فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** بیش از این فعلاً بحال گفتگو در این موضوع نیست.

این سخن را ترجمه پهنآوری      گفته آید در مقام دیگری

۱ - ثم ارجع الى السرالمکتوم ان كنت رافياً في التعقيل.



عقل تو قسمت شده در صد مهم      بر هزاران آرزو و طم ورم (۱)  
 جمع باید کرد اجزایا بعشق      ناشوی خوش چون سرفند و دمشق  
 پس محال و حی گردد گوش جان      و حی چبود گفتن از حس نهان  
 دیر باید تا که بر آدمی      آشکارا گردد از پیش و کمی

## نسخ مورد استفاده از کتاب

قبل از آنکه انجمن آثار ملی در صد احیاء و طبع و نشر کتب و رسائل فارسی شیخ رئیس ابوعلی سینا بر آید، و این فکر نغز از روح فوق پرورده ادب دوست اعضاء محترم انجمن علی الخصوص جناب دانشمند مکرم آقای علی اصغر حکمت و تیمسار معظم آقای سیهبد جهانبائی ایدهما الله که وجود ایشان در هر حوزه و انجمنی مانند حلول روح در بدن منشأ اثر و مایه نشاط کار و فعالیت است بیرون تراود، غالب اشخاص از وجود آثار گرانبهای فارسی شیخ غیر از کتاب دانشنامه که مکرر طبع شده و رساله نبض و بعض رسائل دیگر که از دیرباز بنام وی شهرت داشته است بی اطلاع بودند.

راقم سطور نیز تا این زمان که تهیه نسخه و تصحیح و طبع کنوز المعزمین را از طرف انجمن محترم بر عهده گرفتم جز نامی مبهم و مشکوک از این کتاب سراغ نداشتم - و با وجود علاقه بی که بهمه آثار عربی و فارسی شیخ دارم، شاید باین سبب که در ماخذ معتبر قدیم در جزو مؤلفات شیخ از آن

۱ - مقصود از طم و ریم عالم کثرت است. در عربی گویند «جه بالعالم والرقم» یعنی (بالمال الكثير) = مال بسیار آورد. - از این معنی مجازاً کثرت متفقه و توجه به عالم کثرت اراده کنند.



نام نرفته و انتسابش بدو مشکوک و مورد انکار بود چندان حرص و ولع در جستجوی آن بخرج نداده بودم - هرچه گویاش ، مقدر نبود و چنین اتفاق نیفتاد که تا کنون بر این کار عزم و نیت جزم کرده باشم .

در این ایام بمناسبتی که ذکر شد در پیدا کردن نسخه کوشیدم و بحکم « إِذَا ارَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ سُبُلَهُ » بعون الله و تيسيره در مدت چند ماه شش نسخه مختلف از آن یافتم که اقدم آنها متعلق بقرن ۸-۹ هجری است و در حواشی و نسخه بدلها بر رمز اختصاری از آنها یاد کردم باین قرار :

### ۱ - نسخه س

یعنی نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار در جزو مجموعه خطی مشتمل بر **کتاب الحیل** بنی موسی و رسائل مهم دیگر از آن قبیل که تاریخ کتابتش علی التحقیق مابین قرن ۸ - ۹ هجری است . - این خود نخستین نسخه‌یی بود از کنوز المعرّمین که بنظر نگارنده رسید و با اجازه و معاضدت رئیس محترم کتابخانه حضرت مستطاب آقای حاج آقا احمد مدظله که طالبان علم را رهبری صدیق و راهنمایی صادق است آنرا برای خود انتساختم .

در این نسخه کتاب بدو قسم و قسم اول بهفت مقاله تقسیم شده ، اما متأسفانه بخشی که متعلق باواخر قسم دوم است از مجموعه افتاده و در نتیجه کتاب مطابق این تقسیم ناتمام و محذوف الاخر مانده است .

ای نسخه را متن اول قرار دادم بشرحی که در چگونگی تصحیح گفته خواهد شد .



## ۲ - نسخه ش

دومین نسخه‌ی بود که بر اهنمایی دوست فاضل ارچند آقای دکتر عمید استاد دانشگاه بدست نگارنده افتاد، متعلق بحضرت فاضل معظم آقای محمود شهابی استاد دانشگاه دامت افاداته که آنرا از روی کتاب ملکی خود نویافته بی مضایقه ببنده لطف کردند.

اصل نسخه بطوری که فاضل معظم اطلاع میدهند در جزو مجموعه‌ایست متعلق بسده نهم هجری مشتمل بر رسائل مهم از قبیل رساله معرفت تهویم تألیف محمد بن صفار و معرفت اسطرلاب از علی بن عیسی حرانی و امثال آن.

در این نسخه گفتگو از دو قسم برفته و اصل کتاب هم‌الطور که کشف الطنون نشانی میدهد بهفت فصل تقسیم شده و علائم کهنکی از رسم الخطش از قبیل کتابت [ب = پ] و [ج = چ] و فصل و وصل حروف و امثال آن که در قرن نهم از بقایای قرون سابق هنوز معمول بوده، هویدا و مشهود است.

## ۳ - نسخه م

متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک التجار طهرانی زید عمره که آقای سهیلی کتابدار محترم آنرا با کمال محبت و خلوص در اختیار بنده گذاردند و مدتی برای مقابله نسخه خود آنجا آمدررفت داشتم.

این نسخه هم در ضمن مجموعه‌ایست خطی مربوط بقرون متأخر که با دو نسخه مزبور و سایر نسخ معتبر از هر جهت تفاوت دارد. - از جمله اینکه کتاب را بیازده فصل کرده اما ده فصل نوشته و یکی را توهم سقط



نموده و باقی را هم تجزیه و مقدم و مؤخر داشته و بالجمله کتابی ساخته که نام و موضوع و جوهر و مایه مطالبش کنوز المعرّضین و سایر جهاتش پنداری کتاب دیگر است.

مثلاً در نسخه (س) و (ش) و دیگر نسخ فصل چهارم در دُخْنه کواکب است. - در نسخه (م) فصل یازدهم را در دُخْنه کواکب نوشته و فصل چهارم را از سقطات نسخه اصل خود شمرده، سه فصل بخیال خود علاوه کرده است باین قرار: **فصل هشتم** درباره بی از اعمال مأخوذ از سایر کتب الواح و طلسمات از این قبیل که چند رقعہ بنویسند و کجا دفن کنند. **فصل نهم** در اشکال کواکب. **فصل دهم** در باقی اعمال که باز مأخوذ است از کتب طلسمات و سحر و جادو. - و مطالب این سه فصل هیچکدام مربوط باصل کتاب کنوز المعرّضین نیست!

خوشبختانه کاتب نسخه در پایان کتاب بعد از بخورات کواکب این عبارت عامیانه را نوشته که حاکی از خرابکاری کاتبانست: «از اینجا به فصل پنجم میرود در شرح حروف ابجد که نوشته قبل از این و دُخْنه کواکب در فصل چهارم است در اصل از قلم افتاده و در آخر نوشته بود فصل یازدهم در اصل نسخه نداشت!»

از این شرح معلوم میشود که نسخه منقول<sup>۲</sup> عنه اصیل بوده و در دست کاتبان جاهل باین روز نکبت افتاده است. - در آن نسخه مثل سایر نسخ معتبر فصل چهارم را در دُخْنه کواکب و فصل پنجم را در تقسیم حروف ابجد نوشته و فصل یازدهم اصلاً نداشته است. - کاتبی فصل دُخْنه کواکب را از قلم انداخته و در آخر نسخه خود نوشته: بعد کاتب دیگر نهم کرده



که فصل چهارم سقط شده و مکتوب آخر نسخه، فصل آخر کتابست، از این اشتباه کتاب بهشت فضل رسیده، و همچنان کتاب خودسر از پیش خود در آن تصرف کرده و کاسته و افزوده تا نسخی باین صورت در یازده فصل ناقص منقوش مغلوط درآمده است!

این توضیح را هر چند بظاهر اهمیت و لزوم ندانست عمداً برای آن نوشتم که خوانندگان نموداری از تحریف و تضعیف کتب را در دست کتاب خائن بینند و قدر رنج و زحمت کاتبان و مصححان محقق امین را بشناسند که در ظلمات آب حیات و از خلاب کوهر ناب جسته، یعنی از میان اینگونه نسخ مغلوط منقوش، نسخی صحیح و مرتب نزدیک باصل فراهم ساخته آنرا در دسترس طالبان گذارده اند.

#### ۴ - نسخه خ

نسخه ایست قدیم مورخه سنه ۹۱۲ هجری و دوازده که خوشبختانه نصیب خود این جانب شد و آنرا در اثناء کار خریداری کردم. بسیار معتبر و کم غلط است، بدین سبب آنرا متن دوم قرار داده با سایر نسخ مقابله کردم. چنانکه عنقریب شرحش بیاید.

#### ۵ - نسخه ض

نسخه دیگری است مورخه ۱۰۵۷ هزار و پنجاه و هفت هم متعلق بخود اینجانب در ضمن مجموعه‌یی که تاریخ کتابت اجزاء آن بخط ضیاء الدین نام اصفهانی مابین سنوات ۱۰۵۴-۱۰۵۸ و مابین نسخ موجوده ممتاز است - مالک این مجموعه که چیزی مهم غیر از همین نسخه مورد



احتیاج ندارد در اتساع ضمت و شح عجیب بخرج داد تا آنرا بتبلفی  
گزاف بینده فروخت !

کاتب این نسخه در پایان کتاب از خود عملی را باعزیمه و سوختن  
شمع و بخور کواکب برای احراق خصم الحاق کرده که با مطالب کتاب  
نامربوط است .

## ۶ - نسخه ب

آخرین نسخه‌یی است که بدستم افتاد متعلق با آقای دکتر مهدی بیانی  
رئیس محترم کتابخانه ملی فرهنگ در جزو مجموعه کوچکی که تاریخ  
کتابت ندارد و ظاهراً مربوط بقرن دوازدهم باشد .

این بود شرح نسخی که این جانب را در تصحیح و مقابله کتاب مورد  
استفاده واقع شد - اکنون بچگونگی تصحیح می‌پردازیم .

## چگونگی تصحیح کتاب

چون نسخ کتاب بایکدیگر چندان اختلاف داشت که توفیق ما بین  
آنها میسر نبود ، ویر کردن حواشی از نسخه بدلهای غیر از حیرت و آشفتگی  
خاطر خوانندگان فایده نداشت ، دل بر این اندیشه قرار گرفت که دومتن  
را با نسخه بدلهای لازم چاپ کنم تا نسخه کامل مفید از این رساله طبع  
شده باشد ، نه اینکه مطالعه کنندگان کتاب در ترتیب فصول و ابواب و  
صحت کلمات و مطالب دچار تردید و اضطراب شوند و آخر کار ندانند  
که اصل مطلب چیست و عبارت صحیح کدام است ؟

اول بار نسخه (س) را که اقدم نسخ بود متن قرار دادم و آنرا با نسخی



که متناسب می نمود مقابله و با حواشی و نسخه بدلها طبع کردم . - بار دوم نسخه (خ) را که کاملتر و صحیح تر از سایر نسخ موجوده بنظر آمد همچنان با تصحیح و مقابله و ضبط حواشی و نسخه بدلها بطبع رسانیدم . با این ترتیب کتاب دوم مرتبه چاپ شد که طبع اولش بعلامت (نسخه س) از چاپ دوم ممتاز است ؛ بطوریکه خوانندگان خود ملاحظه می فرمایند .

روش بکارنده در تصحیح همانست که مکرر در مقدمه کتب مصححه خود باز نموده ام باین قرار که نسخ کتاب را با رعایت دو شرط صحت و قدمت ، اساس کار قرار میدهم آنگاه با توجه کامل بالفاظ و معانی بمقابله متن با سایر نسخ می پردازم ؛ و با توضیح در حواشی اغلاط واضح متن را بدون تردید رفع وزوائد را حذف و سقطات را اثبات و نسخه بدلهای لازم معنی دار را ثبت می کنم - و حتی الامکان از انباشتن حواشی بشکوک و تردیدات و نسخه بدلهای بی معنی لاطائل که نتیجه و اثرش بتقلیط نزدیکتر است تا تصحیح ، احتراز می جویم .

و بالجمله عقیده من در تصحیح و مقابله و معارضه کتب ، همان سنت سنیه ایست که مشایخ قدیم ما در قرائت و سماع و تصحیح کتب فقه و حدیث و تاریخ و شعر و ادب داشته اند ، و از بدعتی که بتقلید اروپائیان در میان ما می خواهد رواج بگیرد سخت بیزارم . - آنان اهل زبان و ادبیات ما نیستند و چاره بی جز این کار ندارند ، بلکه روش آنها در این مورد مستحسن



و موافق روح امانت است . . اما پیروی مادر زبان و ادبیات ملی نیز از اروپائیان ،  
 بهیچوجه شایسته و سزاوار نیست ، مگر اینکه اهل زبان نسبت بموضوع  
 و مطالب کتابی مخصوص ، حکم نا اهل بیگانه را داشته باشد . در اینصورت  
 هم او را اجباری بر مباشرت و تعهد این کار نیست ، هر کسی را بهر کاری  
 ساختند .

## توضیح مطالب و تفسیر اصطلاحات فنی علوم غریبه

در اثناء کتاب حاضر مطالبی درج شده و اصطلاحات فنی بکار رفته  
 که برای اغلب خوانندگان پوشیده و محتاج بتوضیح و تفسیر است . .  
 بدین سبب نگارنده این فصل را در مقدمه افزود تا مطالعه کنندگان از فهم  
 مطالب کتاب باز نمانند و بمراجعه دیگر کتب نیازمند نشوند .

### دوایر حروف

هر دسته از علمای فنون غریبه موافق سلیقه و نظری خاص حروف  
 بیست و هشتگانه را (۱) بتربیبی مخصوص مرتب ساخته و آنرا پایه و اساس  
 اعمال فنی قرار داده اند .

۱ - سبب اینکه عدد حروف را ۲۸ بگیرند اولاً رعایت حروف الفبای مشترک مابین  
 فارسی و عربی و حروف مختصه عربی است بدین سبب حروف مختصه فارسی را (پ چ ژ ک) ندارد .  
 ثانیاً الف لیثه مدی هوایی که آنرا لام الف میگویند بعلامت (لا) نمایش میدهند چون در  
 جزو حروف آهنگی صدا دار نیست و حرف مصوت محض است بحساب حروف صدا دار  
 نمی آید ، برخلاف حروف لیثه دیگر یعنی (و ی) که صورت آهنگی و غیر آهنگی  
 دارد و مصوت محض نیست ، اکثر قریب در باب دیات حروف نهجی را ۲۸  
 حرف میگویند . عقیده علمای ادب نیز در باب خط همین است .



ترتیبات حروف را با اصطلاح دوایر حروف گیرند. - مثلاً دایره  
 ابث یا ابثی، مقصود ترتیب حروفست بشکل ا ب ت ث ج ح ...  
 الخ که معروفترین دوایر حروف می باشد و نزد همگان معلوم و معمولست. -  
 و همچنین دایره ابجد یا ابجدی، یعنی ترتیب حروف بهجمل: ابجد  
 هوز حطی کلمن ... الخ که آن هم معروف و در نوشتن حروف تقویم و  
 گفتن ماده تاریخ معمولست.

بدیهی است که از ۲۸ حرف بقواعد ریاضی اشکال و صور بی حد و حصر  
 پیدا می شود (۱) اما دوایری که علمای فن ترتیب و مبنای اعمال قرار داده اند  
 تا کنون بنظر نگارنده سیزده دایره رسیده که شش دایره اولش بترتیب از  
 سایر دوایر مشهور تر و معمولتر است باین قرار:

ابث، ابجد، اهطم، اجهب، ایقغ، اجزش، ارغی، انسغ،  
 احست، ادیل، اجهز، افسج، اعھط.

بعضی در شش دایره معروف که با اصطلاح دوایرسته گفته می شود  
 بجای اجهب دایره ارغی را گفته اند (۲).

۱ - از جمله قواعدش در اصطلاح ریاضی قاعده ترتیب است باین قرار که برای بدست  
 آوردن شماره ترتیب چند حرف باید عدد حروف را از يك تا عدد آخر مطلوب  
 درهم ضرب کرد. مثلاً اگر بخواهیم شماره اشکال ترتیب پنج حرف را بدانیم  
 میگوئیم  $1 \times 2 \times 3 \times 4 \times 5 = 120$  - پس برای یست و هشت  
 حرف باید اعداد را از يك تا ۲۸ بترتیب درهم ضرب کنیم که مضروب فيه آخر عدد  
 ۲۸ باشد. - و اگر بخواهیم ترکیبات ثنائی و ثلاثی و رباعی آنرا بدانیم قواعد  
 دیگر دارد که در کتب ریاضی بتفصیل نوشته اند.

۲ - در کتاب شرف العلوم محمود حسینی قادری شطاری از عراقی قرن یازدهم که در  
 مطالب کتاب مثال بوقایع سنوات ۱۰۲۴ و ۱۰۳۶ آورده دوایرسته معروف را  
 ابث، ابجد، اهطم، ایقغ، اجزش، ارغی، نوشته است.



دایره ابث و ابجد را پیش گفتیم - باز محض مثال بعض دوائر دیگر را توضیح میدهیم .

**دایره اهطم** تشکیل می شود از هشت جمله : اهطم فشذ برون صتض جزکس قنظ دحلع رخغ .

این دایره را از حروف ابجد هوز بیرون آورده اند باین ترتیب که از حرف الف گرفته برعایت چهار عنصر (آتش و باد و آب و خاک) و طبایع اربعه (دو کیفیت فاعله حرارت و برودت - و دو کیفیت منفعله رطوبت و یبوست) حروف را چهار بچهار طرح کرده هر عنصری را از بالا پیاپین و هر طبیعتی را بترتیب حرارت و یبوست و رطوبت و برودت ، هفت حرف داده اند - پس حروف باین ترتیب از کار بیرون آمده است :

اهطم فشذ (حروف ناری حار) - ب و ی و ن و ص و ت ض (حروف هوایی یابس) - ج ز ک س ق ث ظ (حروف مائی رطب) - د ح ل ع ر خ غ [حروف خاکی بارد] .

از این حروف جمله های اهطم فشذ ساخته و آنرا دایره اهطم نامیده اند .  
**دایره ایقغ** : این دایره هم از حروف ابجد بحساب جمل (۱) بیرون

۱ - کلمه جمل را در حساب جمل یعنی حساب حروف ابجد ، اکثر لغت نویسان معتبر بضم جیم و فتح و تشدید میم ضبط کرده و بعضی بتخفیف میم را نیز صحیح شمرده اند صاحب قاموس مینویسد « کسر حساب الجمل وقد یخفف » . زبیدی مؤلف تاج العروس در شرح این عبارت از این درید لغوی معروف نقل میکند که وی در عربی بودن کلمه جمل بتشدید میم تردید کرده و گفته است « ولا احسبه عربیاً » یعنی گمان نمیکنم که عربی باشد - و هو قول بتخفیف میم را نا معتبر و قائل آنرا غیر موثق شمرده است « قاله بعضهم قال این درید است منه علی ثقة » نگارنده احتمال میدهیم که جمل بتخفیف میم بمعنی خود جمله های مرگ از حروف تهجی یعنی ابجد هوز - الخ ، نه بمعنی حساب حروف ، هم صحیح باشد اما حساب معروف ، ضبطش جمل بتشدید میم است ؟



آمده است باین ترتیب که از يك تا هزار یعنی از الف تا غین را برعایت  
 آحاد و عشرات و مئات از يك جنس پهلوی هم انداخته و از آن نه جمله  
 ساخته اند باین قرار :

ایقغ [ ای ق غ = ۱۰۰۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰ ، ۱ ] - بکر [ ب ك ر = ۲ ،  
 ۲۰ ، ۲۰۰ ] - جلش [ ج ل ش = ۳ ، ۳۰ ، ۳۰۰ ] - دمت [ د م ت =  
 ۴ ، ۴۰ ، ۴۰۰ ] - و براین قیاس ، هنت ، وسخ ، زعد ، حفص ، طصظ .  
 پس حروف دایره ایقغ اینطور میشود : ای ق غ ب ك ر ج ل ش د م  
 ت ... الخ .

## دایره اجهب که نوشته های کتاب بر آن مبتنی است

دایره اجهب یکی از دوائر اساسی حروفست و ترتیب آنرا در حواشی  
 کتاب باختصار نوشته و آنجا گوشزد کرده ایم که اعمال و مطالب کتاب  
 از قبیل تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه و کواکب سبعة و امثال آن  
 همه مبتنی بر این دایره است . و خوشبختانه چون باین اساس پی بردیم  
 تصحیح اغلاط کاتبان که اتفاقاً تحریف و تصحیفشان در مورد حروف  
 مقطعه بی معنی ، عادی و مغتفر است بر ما آسان گردید .

دایره اجهب در بعض رشته های علم جفر و اعداد نیز برای زمام و نظیره  
 بکار می رود - زیرا حروف بیست و هشتگانه را دوبخش مساوی کرده  
 چهارده حرف اول را اصطلاحاً اساس و چهارده حرف دوم را نظیره  
 میخوانند باین ترتیب :

**حروف اساس :** ا ج ه ب و ز ر د ی ك ش خ ل س



حروف نظیره : ث ظ م ف ذ غ ن ت ص ض ع ح ط ق

از این حروف هفت جمله تشکیل می شود که آنرا دایره اجهب ودایره  
اجهبی می گویند :

اجهب ، وزرد ، یکشخ ، لسنظ ، مفذغ ، تنصض ، عحطق .

پس حرف ( ث ) در این دایره نظیره الف است ، و حرف ( ظ ) نظیره  
( ج ) ، و ( م ) نظیره ( ه ) ، ( ف ) نظیره ( ب ) - و برای این قیاس باقی چهارده  
حرف سطر دوم نظیره حروف اساس باشد .

چون دایره اجهب معلوم شد تقسیم حروف بمعاصر و طبایع اربعه (۱)  
و کواکب سبعة سیاره و بروج اثناعشر و دیگر تقسیمات با قواعدی که  
در دست داریم آسان گردد و تفصیل آنرا بزودی خواهیم گفت .

## دایره اجذش وارغی

حروف این دو دایره نیز از دو سطر اساس و نظیره تشکیل شود هر سطر  
دارای چهارده حرف .

حروف اساس دایره اجذش :

ا ج ذ ش ظ ق ن ب ح ر ض ع ک و

حروف نظیره :

ت خ ف ص غ ل ه ث د س ط ز م ی

۱ - مقصود طبایع چهارگانه است بعقیده اطباء حکمای قدیم یعنی دو نوره فاعله  
(حرارت و بردوت) و دو قوره منقطه (رطوبت و یبوست) - در محل دیگر باز هم گفته ایم  
( حواشی ص ۳۲ ) که مقصود قدما از رطوبت و یبوست نه تری و خشکی ظاهری است  
که بادت بسوده شود بلکه مراد از رطوبت سهولت تشگل و یبوست دیریندگی  
شکل است - و بدین سبب هوا را رطب میگویند که بصورت هر پند و حجمی زود  
متشکل میگردد .



حروف دایره ارغی :

[ ا ر غ ی ب ز ف ت س ق ث ش ك ج ] - [ ص ل ح ض م خ ط ن  
د ظ و ذ ع ه ] چهارده حرف اول را اساس، و چهارده حرف دوم را نظیره  
گویند - و ساختن جمله از این حروف ( اجزش فلقن ... الخ - ارغی  
بzf ... الخ ) واضح است و بشرح احتیاج ندارد.

## قاعده تقسیم حروف بعناصر

### و طبایع اربعه

برای تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه در دایره اجهب همان قاعده  
معمول است که در اثبت و ابجد و سایر دوائر بدان عمل می کنند - یعنی  
حروف : ا ج ه ب و ز ر د ... الخ را از اول اساس تا آخر نظیره چهار  
بچهار طرح کرده هفت حرف اول را از عناصر بآتش که برترین آنهاست،  
و از طبایع بحرارت که بالاترین قوای فاعله است تخصیص می دهند -  
و هفت حرف دوم را بعنصر باد و طبیعت یبوست، و سوم را بآب و رطوبت،  
و چهارم را بخاک و برودت منسوب می کنند [ ۷ = ۴ : ۲۸ ] - و این  
حساب چنین نتیجه میدهد :

۱ - حروف آتشی حار : ا و ی ل م ن ع

۲ - هوائی یابس : ج ز ك س ف ت ح

۳ - هائی رطب : ه ر ش ث ذ ص ط

۴ - ارضی بارد : ب د خ ظ غ ض ق

اینکه گفتیم عقیده مشهور بود که صاحب کتاب ما همانرا پذیرفته



و شرح داده است. - اما بعضی معتقدند که در این تقسیم باید عمل منجمان را در تقسیم بروج بچهار مثلثه عناصر (۱) پیروی کرد، باین معنی که عناصر را بطریق قرینه بندی یکی از بالا و یکی از پایین رعایت کنند و هفت حرف اول را بعنصر نار و هفت حرف دوم را بقرینه مقابلش عنصر خاك، و سوم را بیاد و چهارم را بآب دهند. - این تقسیم خاصه باتعیری که رفت هم خالی از لطف نباشد.

و نیز عقیده بعضی این است که طبایع مفرده یعنی حرارت تنها، یا برودت تنهارا نباید ملاحظه کرد بلکه رعایت طبایع مرکبه یعنی ترکیب قوای فاعله (حرارت و برودت) با قوای منفعله (یبوست و رطوبت) لازم است. - مثلاً حروف مزبور را که مأخوذ از دایره اجهب بود چنین تقسیم می کنند.

ا و ی ل م ن ع [حروف ناری حار یا بس] - ج ز ک س ف ت ح  
 [= هوائی حار رطب] - ه ر ش ث ذ ص ط [= مائی بارد رطب] - ب  
 ذ خ ظ غ ض ق [= ارضی بارد یا بس] و بر این قیاس در دایره اعظم می گویند.

اعظم ف ش ذ [آتشی گرم خشك] - ب و ی ن ص ت ض [بادی گرم تر]

۱ - دوازده برج را بترتیب حمل و ثور و جوزا . الخ بچهار چهار طرح کنند - بغش اول را که سه برج میشود بعنصر نار نسبت دهند و آنرا مثلثه آتشی گویند [حمل و اسد و قوس] - آنگاه از برج دوم گیرند و چهار چهار طرح کنند و بخاك نسبت دهند و مثلثه خاکی گویند [ثور و سنبله و جدی] - پس از برج سوم گیرند و همچنان طرح کرده حاصل را مثلثه بادی نام دهند [جوزا و میزان و دلو] - پس از برج چهارم یعنی سرطان گیرند و حاصل را بعنصر آب منسوب کنند و مثلثه آبی نامند [سرطان و عقرب و حوت].



ج زكس ق ث ظ [آبی سردتر] - د ح ل ع ز خ غ [خاکی سردخشك].  
 ظاهر این گفتار بنظر راجح میرسد، زیرا که مقصود علمای فن از این  
 تقسیمات حصول نتیجه تأثیر و تاثر است و این معنی با تفکیك قوای فاعله  
 از منفعله امکان پذیر نیست. - و آنکه مطابقت قول مشهور، با عنصر هوا  
 طبیعت پیوست همراه می شود و حال آنکه بعقیده حکما عنصر هوا حار و رطب،  
 و عنصر نار حار و یابس است.

هرچند تقسیم حروف بعناصر با تقسیم طبایع فرق دارد، و در این  
 عمل تناسب و تلازم ملحوظ نبوده، اما رجحان رعایت این امر، واضح  
 و معلوم است.

## حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر

چون تقسیم حروف بطبایع و عناصر معلوم شد این بحث پیش می آید  
 که هر حرفی در خواندن و نوشتن چه حرکت و اعرابی بخود میگیرد.  
 فایده این مبحث در ترکیب و قرائت و کتابت کلمات و خواندن او را و  
 عزیمه ها و سؤال و جوابهای جفری بخوبی معلوم و ظاهر میشود.

اما در نوع حرکت و سکون چون مناسبات استحسانی و ذوقی در کار  
 است سلیقه ها و عقاید ارباب فن درباره آن مختلف شده و ارجح اقوال مخصوصاً  
 با آن نظر که در رعایت طبایع مرگبه داشتیم عقیده مشهور است  
 از این قرار که

حروف آتشی حار را نصب یعنی فتحه دهند بتناسب معنی فارسی  
 (زَبر) و عربی نصب (برافراشتن) با مرتبه عنصر نار که از عناصر دیگر



بالاخر و برتر است - و حروف بادی را رفع یعنی حرکت ضمه دهند  
 بمناسبت معنی رفع ( بلندی ) با وضع عنصر هوا - و حروف مائی رطب را  
 کسره دهند بمناسبت معنی (زیر) فارسی و خفض و کسر عربی (سرافکنندگی  
 و زیردستی) با وضع عنصر آب نسبت به هوا و آتش - و خاکی بارد را مجزوم  
 یعنی ساکن وزده کنند بمناسبت عقیده اکثر قلمعا که کره ارض را ساکن  
 بی حرکت میدانستند (۱).

بنابر آنچه گفتیم در دایره اجهب هر کجا حروف [ا و ی ل م ن ع]  
 و در دایره اعظم حروف [آ ه ط م ف ش ذ] باشد آنرا فتحه دهند  
 برای اینکه از حروف ناری آن دایره است - و نیز در دایره اجهب  
 هر جا حروف بادی [ج ز ک س ف ت ح] بود در خواندن و نوشتن  
 ضمه دهند - و حروف آبی رطب را [ی ه ر ش ث ذ ص ط] مکسور،  
 و حروف خاکی بارد را [ب د خ ظ غ ض ق] ساکن کند. مثلاً  
 کلمه اجهب را که از حروف چهار عنصر ترکیب شده است [أ ج ه ب]  
 می نویسند و میخوانند - و همچنین [م ف ر د] و براین قیاس سایر حروف  
 دایره اجهب را حرکت و سکون دهند.

و در دایره اعظم کلمه مرکب از حروف [ا ف س ر] را که الف در  
 این دایره از حروف ناری و (ف) هوایی و (س) مائی و (ر) خاکی  
 است چنین نویسند و خوانند [أ ف س ر].

۱ - بعضی علمای قدیم اسلامی مانند ابوسعید سجزی معتقد به حرکت زمین بوده و دلائلی  
 داشته اند که عقیده ابوریحان بیرونی را نیز در باره سکون زمین متزلزل و او را مردود  
 ساخته است. نگارنده این مطلب را در سرگذشت منقل ابوریحان که بنام **ابوریحان**  
**فامه** تألیف کرده و هنوز توفیق طبع و نشر آنرا نیافته بشرح نوشته است.



در کتاب کنوز المعزّین مطابق نسخه (س) که طبع اول است در مقالات  
اول و پنجم متعرّض حرکت حروف عناصر شده و در هر دو موضع نوشته  
است که حروف آنی را فتح و بادی را کسر و آبی را جزم و خاکی را ضمه  
دهند (۱) و بنا بر این کلمه اجهب بر اساس این دایره چنین نوشته شود  
[ اَجْهَبْ ] .

اما در نسخ دیگر که طبع دوم از روی آنها شده در فصل هفتم متعرّض  
این مبحث شده و در غالب نسخه ها نوشته است \* هر حرف که حار باشد  
منصوب کنیم و حرفی که یابس باشد مرفوع کنیم و حرفی که بارد باشد  
مجرور کنیم و حرفی که رطب باشد مجزوم کنیم، (۲) . و در بعض نسخ بارد  
را مجزوم و رطب را مجرور نوشته که موافق عقیده مشهور واضح اقوال است

### تقسیم حروف بکواکب سبعة

در تقسیم حروف بکواکب سبعة سیّاره ، اسهل قواعد این است که  
حروف دایره اجهب را که اساس اعمال کتابست ( و بر این قیاس در سایر  
دوایر حروف ) از حرف اول تا آخر که در این دایره الف و قاف است  
بهفت بخش کنند و بخش اول را بترتیب حروف دایره قسم کوکب زحل  
کنند - و همچنان سایر کواکب را از علوی بسفلی و از بالا بیابین یعنی  
زحل تا قمر ملاحظه کنند . - بدیهی است که بهر کوکب چهار حرف  
یرسد [  $4 = 28 : 7$  ] - نتیجه اش با حاصل فصل پنجم کتاب که طریق  
حل را قدری دشوارتر نوشته یکی است باین قرار :

۱ - ض ۸ و ۱۴ من کتاب .

۲ - ص ۳۳ نسخه طبع شده .



اجهب [ حروف زحل ] - وزره [ مشتری ] - یکشخ [ مریخ ] -  
 لسط [ شمس ] ، مفذغ [ زهره ] - نتصض [ عطارد ] عحطق [ قمر ]  
 تقسیم حروف بیروج اثنا عشر

تقسیم حروف بدوازده برج و منسوبیات آنها (۱) از جمله اعمال مهم علم  
 حروف و اعداد و الواح است که مصنف کتاب متعرض آن نشده و ما برای  
 تکمیل مطالب آنرا شرح میدهیم .

در تقسیم ۲۸ حرف بدوازده برج چند طریقه معمولست :

۱ - مشهور این است که حروف آتشی را از هر دایره بی که مأخذ  
 عمل باشد بمثلثه بروج آتشی دهند - و حروف بادی را بمثلثه بادی ، و  
 همچنین آبی و خاکی .

دانستیم که منسوب بهر عنصر و طبیعتی هفت حرفست - و چون ۷ قابل  
 قسمت صحیح بر ۳ نیست چنین تدبیر کنند که دو حرف را مکرر سازند  
 تا ۹ حرف شود که بر ۳ قابل قسمت است . - پس اینطور عمل کنند که  
 از حروف ناری مثلاً سه حرف اول را بحمل دهند که اولین برج مثلثه  
 ناری است . پس حروف سوم را مکرر کنند و با دو حرف دیگر از حروف  
 ناری ببرج اسد دهند که برج اوسط مثلثه آتشی است - باز حرف سوم  
 را مکرر کرده با دو حرف آخر از هفت حرف آتشی ببرج قوس دهند که  
 آخرین مثلثه ناری است . - و بر این قیاس در حروف و بروج دیگر عمل  
 کنند تا بهر برجی سه حرف رسد .

عیب این طریقه بنظر ما این است که برج اول و آخر هر مثلثه بی

۱ - برای منسوبیات بروج رجوع شود بکتاب التفهیم ابوریحان .



دو حرف اختصاصی و يك حرف مشترك دارند اما ببرج میانگین يك حرف اختصاصی و دو حرف مشترك میرسد . - و ازجیح این است که بهر برجی دو حرف ، مخصوص کنند ، و حرف هفتم را میان هر سه برج مشترك دارند و آنرا در اعمال ، شبیه کوکب دوجسدین در احکام نجوم شمارند .

این طریقه علاوه بر این که ترجیح بالا مرجح را ازین میبرد ، در عمل جفر و اعداد والواح نیز بهتر و روشنتر نتیجه میبخشد . اکنون جدولی رسم میکنیم مطابق دایره اجهب که در هر خانه زیر نام هر برجی از مثلثه دوسطر حروف نوشته ایم - سطر بالا موافق عقیده مشهور و سطر زیرین مطابق نظری است که خود آنرا اختیار کرده ایم .



| مثلث آتشی |       |        |
|-----------|-------|--------|
| حمل       | اسد   | قوس    |
| اوی       | ی ل م | م ن ع  |
| اوع       | ی ل ع | م ن ع  |
| مثلث بادی |       |        |
| جوزا      | میزان | دلو    |
| ج ز ک     | ک س ف | ف ت ح  |
| ج ز ح     | ک س ح | ف ت ح  |
| مثلث آبی  |       |        |
| سرطان     | عقرب  | حوت    |
| ه ر ش     | ش ث ذ | ذ ص ط  |
| ه ر ط     | ش ث ط | ذ ص ط  |
| مثلث خاکی |       |        |
| ثور       | سنبله | جدی    |
| ب د خ     | خ ظ غ | غ مز ق |
| ب د ق     | خ ظ ق | غ مز ق |

اکثر اسانید فن در اینگونه تفسیمات بدایرة اعظم عمل میکنند که



نتیجه اش موافق عقیده مشهور چنین است که در این جدول بترتیب بروج ثبت کرده ایم و خواننده خود میتواند از روی آن چهار مثله را استخراج کند:

|       |       |       |       |       |       |
|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| حمل   | نور   | جوزا  | سرطان | اسد   | سنبله |
| ا ه ط | د ح ا | ب و ی | ج ز ک | ط م ف | ل ع ر |
| میزان | عقرب  | قوس   | جدی   | دلو   | حوت   |
| ی ن ص | ک س ق | ف ش ذ | ر خ غ | م ت ض | ق ث ظ |

مطابق عقیده نگارنده در مثله آتشی حرف (ذ) و در بادی (ض) و در آبی (ظ) و در خاکی (غ) مشترک و هر کدام از بروج را دو حرف مختص است که با آنندک توجهی بمطالب گذشته آنرا تشخیص میتوان داد.

۲ - طریقه دوم در تقسیم حروف بروج این است که حروف هر دایره بی را که اساس کار باشد بترتیب مابین بروج قسمت کنند - چون ۲۸ قابل قسمت بی کسر بر ۱۲ نیست هشت حرف را مکرر کنند تا عدد حروف ۳۶ شود و بهر برجی سه حرف برسد - باین ترتیب که سه حرف را از اول دایره بیرج حمل دهند، آنگاه حرف سوم را تکرار کنند و بادو حرف بعد بشور دهند، و همچنان تا بجدی رسد - و در چهار برج از جدی تا حوت حرف مکرر نباشد. مثلاً مطابق دایره ابث: [ حمل: ا ب ت - ثور: ت ث ج - جوزا: ج ح خ - سرطان: خ د ذ - اسد: ذ ر ز - سنبله: ز س ش - میزان: ش ص ض - عقرب: ض ط ظ - قوس: ظ ع غ - جدی: ف ق ک - دلو: ل م ن - حوت: و ه ی ]

این طریقه بحسب ظاهر هیچ حسن عقلی و فوقی ندارد؟



۳ - طریقه سوم اینست که از ۲۸ حرف ۴ حرف آخر را کنار گذارند و ۲۴ حرف باقی را اساس و نظیره کنند و بهر برجی بترتیب يك حرف از اساس و يك حرف از نظیره دهند... مثلاً در دایره ابث حرف الف با (ش)، و (ب) با (ص) و (ت) با (ض) اساس و نظیره باشد - پس ببرج حمل دو حرف (اش) و ببرج ثور دو حرف (ب ص) و جوزا را حروف (ت ض) دهند.

اما چهار حرف آخر را (ن و ه ی) بچهار برج اول دهند تا هر کدام سه حرف داشته باشد، و هشت برج دیگر را همان دو حرفست که باز نمودیم و بنا براین حروف برج حمل (اش ن) و برج ثور (ب ص و) و جوزا (ت ض ه) و سرطان (ث ط ی) باشد - و بعد از آن باقی بروج را هر يك دو حرف رسد (اسد : ج ظ - سنبله : ح غ - میزان : خ غ - عقرب : د ف - قوس : ذ ق - جدی : ر ك - دلو : ز ل - حوت : س م).

این طریقه نیز خالی از ترجیح بدون مرجح نباشد. و اگر چهار حرف باقیمانده را بچهار برج اوائل چهار فصل اعتدالین و انقلابین میدادند مناسبتر بود و در اعمال فنی نیز نتیجه روشن می بخشید؟

### اوافق والواح اعداد

یکی از مباحث بسیار شیرین ممّع علوم غریبه فنّ اعداد و اوافق والواح است که مشتمل بر مطالب صحیح دقیق ریاضی است و اگر این علم را جز این فایده نبود که موجب تشحیذ ذهن برای علوم ریاضی است هم شایسته توجه بود. و شاید اصل تأسیس این علم از طرف عفا و حکمای بزرگ



به همین منظور بوده است که خواسته اند از طریق خواص اعداد و الواح،  
 توجه مردم را بفتون ریاضی سوق داده باشند. - چه منشأ ظهور بسیاری  
 از علوم شریفه، عقاید ساده و خرافاتی عامه مردم بوده است. که چون  
 اکثر بخرافات و افسانه ها معتقدند، پیشوایان قوم از این خصیصه استفاده  
 کرده و بشر را از این راه بطریق علوم و معارف حقیقی انداخته اند.  
 باری مسأله اوفاق یکی از مسائل مهم فن اعداد و الواح است.  
 وفق: عبارتست از حاصل جمع اعداد هر ضلعی از شکل مثلث و مربع  
 و مخمس و غیره.

وجه تسمیه وفق این است که چون خانه های اشکال را با قواعد مقررده  
 پر کرده و اعداد را هر کدام در خانه خود نوشته باشند، از هر ضلع و هر سمت  
 که حساب کنی حاصل جمع موافق و برابر باشد.

مقصود از مثلث در این علم، سطح سه ضلعی معروف نیست بلکه مقصود  
 شکل سه اندر سه است، که سطح چهار گوشه بی را طولاً و عرضاً به سه خانه  
 یعنی سه مربع کوچکتر، و جمعاً به ۹ خانه تقسیم کرده باشند.

و همچنین مقصود از مربع، لوح چهار اندر چهار است که سطح چهار  
 گوشه بزرگ، شانزده چهار گوشه کوچکتر خانه بندی شده باشد. - و  
 مخمس لوح پنج در پنج است مشتمل بر ۲۵ خانه، و برای قیاس مستس  
 و مستبع، تا لوح صد اندر صد که از الواح بسیار مهم اعداد است و قواعد  
 ریاضی بسیار دقیق در آن بکار میرود.

زکوة: در اصطلاح این علم عبارتست از عددی معین در هر شکل که  
 برای پر کردن خانه ها بطریق اوفاق، نخست آن عدد را از عدد مفروض



کم کنند و باقی قواعد را در باقیمانده بجای آورند. - مثلاً زکوة مثلث عدد ۱۲ است، و زکوة مربع ۳۰، و مخمس را ۶۰.

قاعده کلی وفق و زکوة این است که باید در شکل مقصود، عدد اول یعنی واحد را با عدد مجموع خانه ها جمع و حاصل را در نصف عدد خانه ها ضرب کنند. - از این عمل حاصل جمع اعداد تمام سطور شکل مقصود بدست می آید.

این قاعده مأخوذ است از قاعده جمع اعداد متصاعده که از واحد شروع شده باشد: عدد کوچکتر یعنی یکی را با عدد بزرگتر جمع و در نصف عدد بزرگتر ضرب کنند. - یا حاصل جمع را در عدد بزرگتر ضرب و حاصل ضرب را تنصیف کنند.

مثلاً اگر بخواهیم حاصل جمع اعداد ترتیبی را از يك تا ده بدانیم می گوئیم  $[1+10 \times 5 = 55]$ . - یعنی اگر اعداد را از يك تا ده زیر هم بنویسیم و جمع کنیم حاصل ۵۵ میشود.

از روی این قاعده در مثلث که عدد خانه های آن ۹ است می گوئیم  $[1+9 \times 4/5 = 45]$ . - پس مجموع اعداد طبیعی ترتیبی خانه های شکل سه اندر سه ۴۵ می شود.

و در مربع گوئیم  $[1+16 \times 8 = 136]$ . - پس مجموع اعداد طبیعی مربع ۱۳۶ باشد، و همچنین در شکل پنج اندر پنج که عدد خانه های آن ۲۵ باشد مجموع اعداد طبیعی ۳۲۵ است  $[1+25 \times 12/5 = 325]$ .

چون حاصل جمع اعداد طبیعی شکل مقصود معلوم شد، قاعده اینست که آنرا بر عدد سطور شکل تقسیم کنیم خارج قسمت را وفق آن شکل



می گویند - و چون عدد سطور را از وفق تفریق کنیم زکوة شکل بدست می آید .

مثلاً در مثلث عدد ۴۵ را بر ۳ که عدد سطور سه اندر سه است بخش کردیم؛ خارج قسمت ۱۵ شد  $[45 : 3 = 15]$  - پس گوئیم وفق مثلث ۱۵ است - آنگاه عدد سه را از وفق کم کردیم حاصل ۱۲ شد  $[15 - 3 = 12]$  گوئیم زکوة لوح سه اندر سه ۱۲ است .

و در شکل چهار اندر چهار که عدد سطورش ۴ باشد گوئیم :

$[136 : 4 = 34]$  پس وفق مربع ۳۴ است - باز گوئیم  $[34 - 4 = 30]$  پس زکوة مربع ۳۰ باشد . - و همچنین در لوح پنج اندر پنج گوئیم  $[325 : 5 = 65]$  و  $[65 - 5 = 60]$  بدین سبب وفق ۶۰ خمس را ۶۵ و زکوة آنرا ۶۰ تعیین می کنیم .

در شکل صد اندر صد که بدان اهمیت بسیار می دهند چون ضلعش ۱۰۰ و خانه آخر یعنی مجموع خانه های آن ده هزار است (۱۰۰۰۰) ، مطابق قاعده مزبور حاصل جمع اعداد ترتیبی از يك تا ده هزار می شود پنجاه میلیون و پنجهزار که حاصل ضرب ده هزار و يك ، در پنجهزار است  $[1 + 10000 \times 5000 = 50005000]$  - و چون آنرا بر عدد ۱۰۰ که عدده سطور آن شکل است تقسیم ، یا دو صفر آخر آنرا حذف کنی پانصد هزار و پنجاه (۵۰۰۰۵۰) می شود که وفق لوح صد اندر صد است - و چون ۱۰۰ را که عدد سطور شکل است از آن کم کنی باقی مانده (۴۹۹۹۵۰) زکوة صد اندر صد است و در پر کردن این لوح باید آنرا بر مربعات تحویل کنند .



پیر کردن لوح عبارتست از نوشتن عدد مفروض در خانه های شکل بطریقی که از هر طرف طولی و عرضی و قطری حساب گشتی و فوق دهد و حاصل آن برابر باشد . - و برای این کار قواعد فنی دقیق داریم . - مثلاً در پیر کردن مثلث قاعده این است که زکوة مثلث یعنی ۱۲ را از عدد مفروض تفریق و باقی را بر ضلع مثلث یعنی ۳ تقسیم کنی ، پس خارج قسمت را عیناً در خانه اول بنویسی و در خانه های بعد بترتیب یکی یکی علاوه کنی تا ۹ خانه پرداخته شود .

هر گاه در تقسیم ، باقی مانده داشته باشی ، اگر باقی یکی باشد آنرا در خانه هفتم بیاوری یعنی در این خانه نسبت بخانه ششم دو عدد علاوه کنی - و هر گاه باقی مانده دوتا باشد در خانه پنجم یکی بر عدد طبیعی بیفزایی یعنی نسبت بخانه چهارم دو عدد علاوه کنی . بعضی کسر ۲ را هم در خانه هفتم میآورند باین طریق که در این خانه نسبت بخانه ششم سه عدد میافزایند .

در خصوص مثلث ذوالاربعة یعنی شکل سه اندر سه چهار ضلعی نکته ایست که بعضی اضلاعش در بعض احوال وفق نمیدهد و شرح آن مناسب این مقدمه نیست .

در شکل مربع هم قاعده این است که زکوة ۳۰ را از عدد مفروض تفریق و باقی را بر ضلع مربع یعنی ۴ قسمت کنی و خارج قسمت را در خانه اول بنویسی و همچنان یکی یکی در خانه های بعد علاوه کنی - و اگر کسر باقی مانده داشته باشی ، یکی را در خانه ۱۳ بیاوری و آنرا نسبت بخانه ۱۲ دوتا علاوه کنی - و کسر دورا در خانه ۹ هم یکی بر عدد طبیعی بیفزایی که این خانه از خانه هشتم دو عدد علاوه داشته باشد - و کسر سه را در



خانه ۵ هم یکی علاوه کنی که از خانه چهارم دوتا بیشتر باشد .  
 نکته اینیکه در کسر ۳ هم یکی علاوه باید کرد واضح است زیرا هر قدر  
 خانه جلوتر باشد تضعیف و افزایش آن در خانه های بعد بیشتر شود .  
 بدین سبب کسر ۳ را در خانه ۵ که بر ۹ مقدم است علاوه کنند و کسر ۲  
 را در خانه ۹ که بر ۱۳ مقدم است و یکی را در خانه ۳ که اواخر بیوت  
 مربع است بیاورند .

در مخمس قاعده معروف این است که از عدد مفروض ز کوة ۶۰ را تفریق  
 و باقی را بر ۵ که ضلع این شکل است تقسیم کنند و خارج قسمت را در خانه  
 اول بنویسند و همچنان بطریق طبیعی بر ولاء خانه ها را پر کنند . و کسر يك  
 تا چهار همراه در خانه بیست و یکم علاوه کنند اما باین ترتیب که کسر يك را  
 یکی و دوتا را ۲ و سه را ۳ و چهار را ۴ بر عدد طبیعی آن خانه بیفزایند .  
 برای اشکال و صور پنج اندر پنج از محلق و وفق غیر تام و غیره و همچنین  
 ترتیب خانه های آن و تفننات ریاضی که علمای فن در این باره داشته اند  
 باید بکتاب مفصل رجوع کرد (۱) .

۱ - از قبیل کتاب کنه المراد فی علم الالف و الاعداد تألیف شرف الدین  
 علی یزدی متوفی حدود ۸۵۰ و کنه المراد فی وفق الاعداد فارسی مفصل  
 مبسوط تألیف یعقوب بن محمد بن علی طائوسی که مرتب بر سه لوح و يك مقدمه و يك  
 خانه است . و شمس الافاق فی علم الحروف و الاوقاف و بحر الوقوف  
 فی علم الاوقاف و الحروف و کیفیة الاتفاق فی ترکیب الاوقاف  
 و شمس المعارف الکبری تألیف شیخ احمد بونی متوفی ۶۲۲ و کتب و رسائل  
 بی حد و حصر دیگر که در علم حروف و اوقاف تألیف شده و تنها صاحب مفتاح السعاده  
 احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری زاده متوفی سنه ۹۶۲ پیش از صد کتاب  
 آنرا دیده و شنیده بوده [ج ۱ ص ۲۳۱ طبع حیدرآباد کن] - و صاحب کشف الظنون  
 نیز اسامی کتب و رسائل فارسی و عربی بسیار در این موضوع ثبت کرده است .



ماتریب طبیعی خانه‌ها را که با اصطلاح (ولاء) گویند مطابق معروف و مشهور مابین اهل فن در سه شکل مزبور نشان می‌دهیم .

|    |    |    |    |    |
|----|----|----|----|----|
| ۷  | ۱۳ | ۱۹ | ۲۵ | ۱  |
| ۲۰ | ۲۱ | ۲  | ۸  | ۱۴ |
| ۳  | ۹  | ۱۵ | ۱۶ | ۲۲ |
| ۱۱ | ۱۷ | ۲۳ | ۴  | ۱۰ |
| ۲۴ | ۵  | ۶  | ۱۲ | ۱۸ |

|    |    |    |    |
|----|----|----|----|
| ۸  | ۱۱ | ۱۴ | ۱  |
| ۱۳ | ۲  | ۷  | ۱۲ |
| ۳  | ۱۶ | ۹  | ۶  |
| ۱۰ | ۵  | ۴  | ۱۵ |

|   |   |   |
|---|---|---|
| ۴ | ۹ | ۲ |
| ۳ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۶ |

اما عدد مفروض که در نوشته‌های سابق گفته‌ایم از این قبیل است که مثلاً عدد حروف سوره وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا را بحساب ابجد معلوم کنند و آنرا هنگام شرف آفتاب در لوح پنج در پنج روی کاغذ با کلاب و زعفران بنویسند یا بر لوحی زرین نقر کنند . گویند موجب مزید جاه و دولت و سلطنت و طول عمر و قهر دشمنان گردد .

یا عدد آیت نصرُ من الله وَاَنَا فَتَحْنَا رَابِعَهُ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ بر لوح مسجع بنگارند باعث فتح و فیروزی شود .

یا عدد حروف صوامت یعنی بی نقطه را که ۵۴۳ است با عدد ۲۶۲۴ با عدد نام شخص مفتری بدزبان و مادرش جمع و در مثلث بر کاغذ کیود رنگ رسم و آنرا در خانه‌ی تاریک دفن کنند و سنگی روی آن بگذارند سبب عقدالکائنات خصم باشد . - و امثال این امور که در کتب این فن بی حد و حصر است .

ملاحظه کنید که خردمندان دانش پرور پیشین ، با چه حیل و تدبیر



فنون دقیق ریاضی را بخورد جامعه میدادند . - بالعجب که نادانی قوم  
باز هم کار خود را کرد ، برای استفاده های نامشروع از این فنون چه عمرها  
تباہ ساخت و چه اندازه بدبختی و سیاه روزی بیار آورد !

## بسط و تکسیر

تکسیر یکی از اصطلاحات متداول فنون غریبه است که در کتاب  
کنوز المعزمین ما نیز موافق بعض نسخ قدیمه [ نسخه س مقالت پنجم  
ص ۱۳ ] بکار رفته و آنرا بطرق و اقسام مختلف در حروف و اعداد والواح  
عمل میکنند و علمای فن از قبیل محمود دهلوی و غیره بسبب اهمیت  
موضوع درباره آن رسائل مفرده پرداخته و بعضی اصلاً علم تکسیر را فنی  
مخصوص شمرده و آنرا بدو قسم تکسیر عددی و تکسیر حرفی تقسیم  
کرده اند .

کلمه تکسیر در لغت بمعنی بسیار شکستن و بقول علمای صرف و لغت  
مبالغه و تکثیر در کسر است ، باین معنی که چیزی را چنان بشکنند که  
بیاره های خرد بسیار مبدل گردد نه اینکه مثلاً دو قطعه شده باشد . و  
مقصود علمای ادب از معنی مبالغه و تکثیر که در باب تفعیل این ماده و  
نظایر آن مانند تقطیع و تقیل<sup>(۱)</sup> میگویند همین بسیاری عمل و نتیجه  
فعل است نه سختی و شدت یث عمل .

اما در اصطلاح بچند قسم و تریب استعمال میشود . - از جمله تکسیر  
کلمات عبارتست از اینکه کلمه را بحروف مقطع بنویسند مثلاً کلمه سلام

۱ - تقطیع یعنی تجزیه کردن چیزی باجزاء و قطعات بسیار - تقیل : کشتن جماعت بسیار .



را بنویسند (س ل ا م) . - و بهمین معنی در کتاب کنوز المعرّمین بکار رفته است .

تکسیر حروف بنا بر مشهور این است که اسامی ملفوظه هر حرفی را که با اصطلاح مجموع زیر و بیته است (۱) بحروف مقطعه بنویسند . - مثلاً چون حرف (س) را تکسیر کنند بنویسند [ س ی ن ] - و حرف [ ج ] را در تکسیر [ ج ی م ] نویسند - و بر این قیاس در سایر حروف .

بعضی این عمل را بسط نام دهند و تکسیر را چنان دانند که نام حروف مبسوطه را بحروف و اجزاء مقطع نوشته باشند . - مثلاً در حرف (س) که بسطش [ س ی ن ] است تکسیرش چنین است [ س ی ن ی ا ن و ن ] زیرا خود کلمه (سین) از سه حرف ترکیب یافته است . - و همچنین در حرف (ج) که نام ملفوظش از سه حرف تشکیل شده است در بسط گویند [ ج ی م ] و در تکسیر [ ج ی م ی ا م ی م ] .

ممکن است که بر حسب احتیاج و اقتضای کار و مقام باز هم یکدرجه بیشتر تکسیر کنند یعنی حروف مکرر را مرتبه دیگر مکرر سازند و در حروف جیم مثلاً بنویسند (ج ی م ی م ی ا م ی م ی ا ا ل ف م ی م ی ا م ی م) - و همچنان بمراتب دیگر که محتاج مثال و توضیح نیست . - و عمل بسط را در حقیقت می توان درجه اول تکسیر شمرد .

---

۱ - زیر عبارتست از حرف مکتوب یا حرف اول اسم ملفوظ - و بیته جزء متهم اسم است مثلاً در حرف الف جزء اولش که بکتابت می آید [ ا ] زیر است و متهم آن [ ل ف ] بیته است . بدین سبب میگویند « از بیته الف علی را بطلب » زیرا عدد لام وفا بحساب جل ۱۱ میشود مطابق عدد نام علی . - و همچنین در حرف جیم زیرش (ج) و بیته اش (یم) است .



خلاصه اصطلاح فوق چنین میشود که بسط عبارتست از تقطیع اسامی حروف - و تکسیر آنست که اجزاء اسامی حروف را مقطع کنند .  
 اما تکسیر عددی آنست که عدد حروف مبسوطه یعنی اسامی حروف را مشتمل بر مجموع زیر و بیّنه ، باجزاء مقطع نویسند . - مثلاً حرف مکتوب الف که اول حروفست بحساب جمل یکی است و اسم ملفوظش [ ا ل ف ] صدویازده میشود - پس در تکسیر بفارسی نویسند : [ ی ل ی س ی ه ش ت ا د ] که خوانده میشود ( یکی سی هشتاد ) - و بتازی [ ا ح د ث ل ا ث و ن ث م ا ن و ن ] یعنی ( احد ثلاثون ثمانون ) .  
 تکسیر اعداد حروف بفارسی یا عربی بسته بسلیقه و طرز عمل است و نتیجه اش مخصوصاً در اعمال جفر بخوبی آشکار میشود .

گاهی تکسیر را مرادف وفق بکار می برند ، باین معنی که مثلاً یکی از اسماء الهی یا جمله بی متبرک را برای منظوری در شکل سه اندر سه یا چهار اندر چهار و غیره طوری می نویسند که از هر طرف ابتدا کنی همان کلمه خوانده شود بترتیبی که پیش در وفق اعداد گفتیم ، و این عمل را باصطلاح تکسیر ذوالکتابه می گویند .

اما این معنی ظاهراً مجازی است از باب تسمیه کَلَّ بِاسْمِ جزء .  
 صاحب مفتاح السعاده (۱) و کشف الظنون ظاهراً معنی حقیقی بسط و تکسیر را نمی دانسته و در تعریف آن یکی از اعمال جفری را نوشته اند

---

۱ - مفتاح السعاده و مصباح الیاده تألیف احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری زاده متوفی ۹۶۲ که در حدود ۹۴۸ تألیف شده و از مصادر و مأخذ مهم کشف الظنون بوده و در بسیاری از مواضع از جمله همین موضوع بحث ، این عبارات او را نقل و بازگویی کرده است .



که مشتمل بر عمل بسط و تکسیر و مجوّز استعمالش همان تسمیه کَلّ باسم  
جزء است، باین قرار که میگویند:

علم کسر و بسط عبارتست از علم بوضع حروف مقطعه باین ترتیب که  
حروف یکی از اسماء الله را با حروف نام مطلوب امتزاج داده در يك سطر  
بنویسند، و در سطرهای بعد حروف را مقّم و مؤخر بدارند بترتیب و  
کیفیتی که بعد از چند سطر همان سطر اول بیرون بیاید، پس اسماء ملائکه  
و دعوات مناسب را بخوانند تا مقصود حاصل شود (۱). و نیز صاحب  
مفتاح السعاده در تعریف علم خواص روحانی حروف از اوقاف و تکسیرات  
حرفی و عددی می نویسد:

عِلْمٌ بِأَحْتِ عَنْ كَيْفِيَّةِ تَمْزِيجِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ عَلَى التَّنَاسُطِ  
وَالْتَعَادِلِ بِحَيْثُ يَتَمَلَّقُ بِوَاسِطَةِ هَذَا التَّمْدِيلِ أَرْوَاحٌ مُتَصَرِّفَةٌ تَوَثِّرُ  
فِي الْقَوَائِلِ حَسَبَ مَا يُرَادُ وَيُقَصَّدُ مِنْ تَرْتِيبِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ  
وَ كَيْفِيَّاتِهَا (۲)

در این عبارت عقیده جمعی از علمای فن، بیان شده است که می گویند  
چون اشکال و الواح عددی و حرفی با شرایط مقرر ترتیب داده شود، جسدی  
گردد روح موکل را، و آن روح در اثر علاقه باین جسد منشأ آثار غریبه  
باشد. و ما خود باین معنی در نوشته های پیش اشارت کرده ایم.

۱- ج ۲ ص ۲۰ طبع حیدرآباد و کن.

۲- ج ۲ ص ۴۱۸.



## رقیة تکسیر

عمل تکسیر بطوری که اشاره شد در بسیاری از اعمال فنون غریبه بکار میرود، یکی از آن جمله ساختن رقیه و افسوسه برای مقصودی از قبیل تحبیب و تبغیض و امثال آن که مطابق نسخه (س) در مقالات پنجم و ششم و در نسخ دیگر فصل هفتم آخر کتاب [ص ۳۳ طبع دوم] در این باره گفتگو کرده و بعمل تحبیب مثال زده، اما قاعده کلی این است که: نخست نام دو طرف محبت یا عداوت را بحروف مقطعه تکسیر کنند. آنگاه حروف کوکبی را که مناسب مقصود باشد مانند زهره در محبت و مریخ در عداوت نیز بتکسیر جدا جدا بنویسند.

مؤلف کتاب بهمین مقدار قناعت کرده، اما رسم علمای فن این است که تکسیر حروف یکی از اسماء الهی مناسب را از قبیل ودود و حبیب در محبت، و مهلك و مهیت در عداوت نیز باید ضمیمه کرد تا جماعاً چهار اسم (دو نام از طرفین با نام کوکب و اسم الهی) تکسیر شده باشد. پس حروف چهار اسم را بایکدیگر امتزاج و ترکیب دهند، وابتدا از نام آن کس کنند که مقصود عامل غلبه و فیروزی وی باشد، باین ترتیب که از حرف اول اسم او و حرف اول نام طرف مقابلش با حرف اول از نام کوکب و اسم الهی يك کلمه چهار حرفی بسازند - و همچنان از حرف دوم و سوم تا آخر حروف چهار اسم، چند کلمه چهار حرفی ساخته شود، پس آن کلمات را مطابق قاعدی که در حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر دانسته ایم معرب و معجم کنند، و آبرای وردی سازند و با شرایط و آدابی که در این کتاب و سایر کتب فن نوشته شده است بعد



مناسب بخوانند یا بنویسند تا مراد بر آید انشاء الله تعالی .

در ترکیب و امتزاج حروف اسامی بایکدیگر هر گاه حروف يك اسم تمام شد و از حروف دیگر اسامی هنوز باقی است، حروف اسم ناقص را از سر گیرد چنانکه در متن کتاب [ ص ۱۴ طبع اول و ص ۳۴ طبع دوم ] مثال آورده است .

بعضی در تکسیر نام شخص، اسم مادر او را نیز ضمیمه و از مجموع يك سطر حروف مقطع سازند .

ممکن است از عدد حروف چهار اسم که گفتیم لوحی را مطابق فنّ اوفاق پر کنند یا الواح ذوالکتابه ترتیب دهند. از این گونه تفنّنها در این فنّ ذرا داشت.

نا گفته نگذیریم که اصطلاح تکسیر در علوم حقیقی ریاضی نیز داریم که معنی دیگر از آن اراده می کنند و رساله تکسیر دایره ارشمیدس مبتنی بر این اصطلاح است که شرحش باعث طول کلام می شود .

### تناسب الواح با منسوبات کواکب

بعقیده ارباب فنّ، هر لوحی متناسب با مقصودی است مثلاً لوح سه اندر سه غالباً در مورد تبغیض و افساد و تخریب و لوح چهار اندر چهار در تحبیب و اصلاح بکار میرود .

قاعده کلی این است که منسوبات کواکب را که در کتاب حاضر فصل ثانی از طبع دوم [ ص ۲۶ ] باختصار و در کتب نجوم بتفصیل ذکر شده است در نظر بگیرند و کواکب را از سفلی بعلوی یعنی از قمر بزحل مراعات کنند، پس اولین لوح یعنی مثلث را بمنسوبات قمر اختصاص دهند و مربع را بمنسوبات عطارد و مخمس را بشمس و بر این قیاس تا لوح نه



اندر نه را بمنسوبیات زحل مخصوص کنند - و شکل ده اندر ده را برأس  
و یارده در یازده را بذهب دهند - پس دوز را همچنان نه نه تکرار کنند  
تا لوح صد اندر صد بمنسوبیات زحل رسد .

مثلاً عملی که منسوب بشیخ بهائی در حواشی پیش نقل کردیم که  
در سال ۱۰۱۰ عدد آیات نصر و فتح را در لوح مسبع نوشت اختیار این  
شکل باین مناسبت است که مقصود فیروزی شاه عباس در جنگ بود که  
از منسوبیات مریخ است و شکل هفت اندر هفت بمنسوبیات مریخ اختصاص دارد .  
اما شکل شرف شمس که بالواح دیده می شود نقش جدا گانه ایست  
که برای آن خواص بسیار می گویند و حروفش بترتیب عبارتست از  
شکل صفر الواح و سه الف که مدی بر سر آنها کشیده شده باشد پس  
میم شکسته که در جنب آن صورت نردبانی سه پله رسم شده است و بعد  
از آن چهار الف و يك هاء در چشم و يك واو معکوس که چشم سر واو  
باز و دنباله اش روی حروف مزبور بشکل معکوس دایره زده باشد و الله العالم .

## ارباب ساعات و ایام و لیالی

پیروان احکام نجوم باریاب ساعات و ایام و لیالی بسیار اهمیت میدهند  
و معتقدند که هر روز و هر ساعت از ایام هفته متعلق بیک کوکب و تحت  
تأثیر آن ستاره است که احوال و منسوبیاتش در آن روز و ساعت آشکار  
می شود - و برخی در این دعوی چندان میالغه دارند که اوضاع و احوال  
عادی شبانروزی اشخاص حتی موضوع افکار و مکالمات بومیته را مرتبط بتأثیر  
ارباب ساعات و ایام و لیالی می سازند و از باب مثال می گویند سبب اینکه موضوع  
سخنان چند تن در يك مجلس انس چند ساعتی خود بخود تغییر می کند



و هر ساعت سخنی بمیان می آید که با ساعت قبل مربوط نیست همانا تاثیر کواکب از باب ساعت است که هر کدام را در عالم وجود اثر و خاصیتی است! این عقیده چنانکه اشاره کردیم خالی از اغراق و کزافه گویی نیست. و بر فرض که ما بخواص و آثار کواکب و ارتباط و تأثیر و تأثر عوالم وجود با یکدیگر معتقد باشیم و نگوییم «روشنان فلکی را اثری در ما نیست» اعتقاد ماهر گزبان پایه نمی رسد که نامربوط گفتن اشخاص را فقط معلول تأثیر کواکب بدانیم، درحالی که مقتضیات دیگر نیز داریم که از ستارگان بما نزدیکتر است!

باری علمای اعداد و اوقات و تفسیرات نیز در ترتیب الواح و اوراد و عزائم، ساعات و ایام و بروج بسیار اهمیت میدهند. مثلاً می گویند اعمال مربوط بشمس را روز یکشنبه مخصوصاً در ساعت اول یا ساعت هشتم و یا نهم و بیست و دوم آبروز از طلوع آفتاب، یا در شب پنجشنبه - و کارهای متعلق بزهره را در روز جمعه یا شب سه شنبه باید انجام داد.

اینگونه شرایط و مقررات مبتنی بر ارباب ساعات و ایام و لیالی است که در ترتیب و کیفیت آن از قاعده معمول منجمان پیروی کرده اند - و ما خلاصه آنرا در حواشی کتاب (۱) نوشته و شرح آنرا بمقتعه حواله کردیم. مبدأ تقسیم ساعات و ایام و لیالی هفته ساعت اول طلوع آفتاب است از روز یکشنبه، باین ترتیب که عدد ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را بمناسبت سبعة سیاره هفت هفت طرح و از شمس آغاز کرده ساعت اول را بدو دهند و آنرا رب ساعت اول روز یکشنبه گویند - و باقی کواکب را از علوی بسفلی یعنی از زحل بقمر رعایت و هر ساعتی را متعلق بکوکبی کنند -



و چون يك دور پیاپی رسید دور دیگر از سر گیرند و همچنان عمل کنند تا ۱۶۸ ساعت هفته مابین کواکب تقسیم شود.

هر کوکبی را که ربّ ساعت اول روز یا شب باشد، آنرا ربّ تمام آن روز یا آن شب نیز می گویند... و مأخذ این تقسیم طلوع و غروب آفتابست نه هنگام زوال و نصف النهار.

بنا بر این که شمس ربّ ساعت اول روز یکشنبه باشد، ربّ ساعت دوم آنروز زهره می شود، و ساعت سوم از عطارد، ساعت چهارم از قمر، پنجم از زحل، ششم از مشتری، هفتم از مریخ.

و در دور دوم باز ساعت هشتم را بآفتاب و نهم را بزهره و دهم را بعطارد و یازدهم را بقمر و دوازدهم را بزحل و سیزدهم بمشتري و چهاردهم را بمریخ دهند... و همچنین در دور سوم ساعت ۱۵، و در دور چهارم ساعت ۲۲ بآفتاب رسد - و باین سبب می گویند اعمال مربوط بشمس را در این روز و ساعات باید انجام داد.

و چون ساعت اول روز یکشنبه متعلق بآفتابست، ربّ تمام آن روز را هم آفتاب می گویند - و چون ساعت اول روز دوشنبه با حسابی که گفتیم بقمر می افتد آنرا ربّ روز دوشنبه می نامند.

و در ساعات لیالی نیز چون ساعت اول شب پنجشنبه متعلق بشمس می شود، گویند ربّ این شب آفتابست. بالجمله محاسبه مزبور در تعیین ارباب ایام و لیالی این نتیجه را میدهد:

ارباب ایام: شنبه زحل، یکشنبه آفتاب، دوشنبه ماه، سه شنبه مریخ، چهارشنبه عطارد، پنجشنبه مشتری، جمعه زهره.

ارباب لیالی: شب شنبه مریخ، شب یکشنبه عطارد، شب دوشنبه



مشمري ، شب سه شنبه زهره ، شب چهارشنبه زحل ، شب پنجشنبه  
آفتاب ، شب جمعه قمر .

اکنون که حواله های حواشی را پرداختیم بشرح اصطلاح رقیه  
و افسون و عزیمه که موضوع تألیف و مبدأ اشتقاق نام کتابست و همچنین  
مرادفات و مشابهات آنها از عوفه و نشره و امثال آن می برداریم .

### عزیمه و معزم

پیش در تحت عنوان نام کتاب شرحی درباره اشتقاق کلمه معزم و معنی  
عزیمه تا آن حد که مناسب مقام بود گفتگو کردیم ، دنباله آن مبحث را  
اینجا تکمیل می کنیم .

عزیمه بفتح عین بی نقطه و زاء معجمه هموزن کریمه و یتیمه که در  
فارسی با تاء مبسوطه مانند غنیمت و هزیمت نیز خوانده و نوشته میشود (۱)

۱ - اینجنانکه بی دقیق راجع باملاء و لغات فارسی داریم که شایسته توجه است باین  
قرار ، از جمله تصرّفات مخصوص فارسیان در کلمات عربی این است که تاء مدوّره عربی  
را که بصورت ها گردنوشته می شود معمولاً در کتابت و تلفظ و قرائت بمبدل بتاء مبسوطه  
کشیده می کنند - و این سنت را که از علائم فارسی شدن کلمه و بمنزله تذکره ورود  
لغات دخیل در قلمرو زبان فارسی اصیل است مخصوصاً قناعت رعایت می کردند اما  
دراثر نقل و تحوّل که لازمه زبان زنده است تدریجاً در محاورات فارسی کنونی چنین  
اتفاق افتاده که در بعضی موارد بخصوص از دو املاء یا دو لهجه استفاده لغوی می کنند  
باین معنی که يك کلمه مختوم بتاء مدوّره عربی را در فارسی بتلفظ ها غیر ملفوظه که صورت  
وقف تاء گرد عربی است يك معنی ، و یا تاء کشیده که سنت معهود است بمعنی دیگر  
بکار می برند - از آنجمله همین کلمه عزیمه است که چون باها ، غیر ملفوظ مثل یتیمه بگویند  
بمعنی افسونست و چون با تاء مانند غنیمت بگویند مراد قصد و اراده و آهنگ است  
همچون (عزیمت سفر کردن) و امثال آن - و نیز در محاورات فارسی فعلی (اراده) با (ارادت)  
بنه حاشیه در صفحه بعد



و آنرا بر عزائم [= عزایم] بوزن عجائب [= عجایب] (۱) جمع می بندند  
در اصل لغت عربی بمعنی قصد و اراده جازم مؤ کد است و در اصطلاح  
علوم غریبه کلمات و اورادی را گویند مشتمل بر تعبیرات مخصوص مقرون  
بسو گندان و تأکید و اسرار و الحاح که آنرا برای ایجاد امری عجیب

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و (مراجعه) با (مراجعت) در معنی و مورد استعمال فرق دارد مثلاً می گویم «فلانکس  
بطیب مراجعه و از مطب بمنزل مراجعت کرد» یا می گویم «از فلان عبارت این معنی  
اراده شده است» و نمی گویم (ارادت شده است) - و می گویم «فلانکس از ارادتندان  
شماست» یعنی بشما محبت دارد و اگر بگویم (از اراده مندان شماست) مقصود فهمیده  
نمی شود و آنرا غلط میدانند.

اما در قدیم هر دو معنی عریه یک شکل یعنی بتاه کشیده گفته و نوشته میشد  
چنانکه سعدی عریه بمعنی افسون را نیز در شعر گلستان بصورت عزیمت با تاه کشیده  
آورده است «نه عزیمت اثر کند نه علاج».

۱ - اینجا نیز نکته‌ی راجع بتصرف فارسیان در لغات عربی است از قبیل مائل و زائل و  
شائل و دلائل و عجائب و امثال آن که همزه در فارسی مبتدل یاء می شود [مایل - زایل -  
شایل ... الخ] و این قاعده را نیز قسماً در تلفظ و کتابت کلمات مراعات می کرده‌اند -  
اما نکته قابل توجه این است که شکل همزه که در رسم الخط قدیم این نوع کلمات در  
فارسی دیده میشود در حقیقت همزه نیست و آهنگ تلفظ همزه عربی را نداشته بلکه یاء  
کوچک ابراست که بسبب کثرت استعمال دنباله آنرا در کتابت حذف می کردند و این  
علامت را که مشبه با همزه عربی شده است برای کثرت توضیح آهنگ تلفظ یاء می گذاردند  
و در بسیاری از نوشته‌های قدیم این علامت با دو نقطه زیر دندان یاء هر دو موجود است  
[مایل - زایل] و بالجمله شکل همزه که در این کلمات دیده میشود در عربی حقیقه حرف  
همزه و دارای نخرج همزه است اما در فارسی بصورت همزه و در حقیقت یاء دنبال بریده  
است برای نشان دادن تلفظ یاء.

و همین علامت است که روی هاء غیر ملفوظ در حالت وصف و اضافه و همچنین روی  
یاء در کلمات فارسی از قبیل آئین و یائین و دانائی و بینائی و امثال آن میگذاشته و  
در اثر غفلت احداث مشبه با همزه عربی شده است [رجوع شود بحواشی نگارنده بر کتاب  
التفهیم و مقاله فاضلانه حضرت استاد معظم آقای بهمنیار دام بقاؤه در محله فرهنگستان]



از قبیل تحریک جمادات و احضار ارواح و اعمال تسخیری از فرشته و پری  
و عناصر و ستارگان و گزندگان و امثال آن می خوانند و می دمند تا مقصود  
بر آورده و منظور رام گردد.

گاهی عزیمه را مرادف کلمه رقیه نیز بکار برند که آنرا جدا گانه  
تفسیر خواهیم کرد.

و مرادف آنرا در فارسی افسون و دمدم و فاعل و عامل آنرا بتازی  
معزم و بیارسی عزیمه خوان و عزایم خوان و افسونگر و افسون دم  
و افسون خوان و پری خوان و مار افسای و کژدم افسای و امثال  
آن گویند.

امثله و شواهد ترکیبات افسون و افسای در استعمالات فصحای فارسی  
بعد از این در تفسیر آن کلمه بیاید. - اما مشتقات عزیمه در فارسی شعر  
منوچهری را بار دیگر یاد آور می شویم که معنی اصطلاحی عزیمه را نیز  
می فهماند:

چو هنگام عزایم زی معزم  
بتک خیزند ثعبانان ریمن  
امیر معزی گوید:

کرد کار جهان همی سازد  
کار تو بی عزائم و افسون  
افصح المتکلمین سعدی فرماید:

چون محبیط شد اعتدال مزاج  
نه عزیمت اثر کند نه علاج  
اما وجه تسمیه عزیمه و مناسبت معنی اصطلاحی آن با معنی لغوی  
چند چیز است:

یکی معنی قسم و تاکید که در جزو معانی ماده عزم در کتب لغت عرب



ضبط شده ، و عزائم بطوری که گفتیم مشتمل بر عبارات تاکید و الحاح و قسم است .

دیگر معنی اراده مؤکد و قوت عزم که بر سبیل اشتراك معنوی وجه جامع مابین همه معانی عزم و عزیمت است و بدین سبب همین معنی را در اول این مبحث ذکر کردیم .

بنظر نگارنده این وجه بهترین وجوه تسمیه و مناسبترین معانی حقیقی لغوی با معنی مجازی اصطلاحی است - زیرا که ظهور اعمال غریبه از انسان بطور کلی که بعقیده من شامل کرامات و خرق عادات و استجابات دعوات اولیاء و بندگان خاص علام العیوب نیز میشود ، همگی بسته بعزیمت یعنی عزم قوی و اراده مؤکد است ، و بدون نیروی همت و خلوص نیت و قوت اراده و اعتقاد جازم و توجه کامل بمقصود و انصراف از شواغل خارجی که از مجموع این احوال در لسان شریعت مظهره بکلمه جامع مختصر ایمان و همچنین بلفظ نیت و حضور قلب و امثال آن - و در اصطلاح و عرفای بزرگ بلفظ همت تعبیر شده و رکن اساسی در شرایط اجابت دعوات و ظهور کرامات بحساب آمده است ، صدور آن افعال از هیچکس میسر نمیشود .

امام فخرالدین رازی در کتاب جامع العلوم بطور سؤال و جواب می نویسد :

« س : چرا این علم را عزیمت خوانند - ج : عزیمت نیت است و روح این علم تقویت نیت است و اخلاص همت و گفته اند عَزَمْتُ عَلَيْكَ اِیْ اَوْجَبْتُ عَلَيْكَ - س : چه فرقت میان افسون خوانی و تعزیم و تنجیم



ج : افسون جنس است و تعزیم نوع است و تنجیم نوع تعزیم، (۱)  
 اما معروف در وجه تسمیه این است که چون عزائم معموله بعبارت  
 « عَزَمْتُ عَلَيْكَ » و « عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ » آغاز می شود آنرا عزیمه  
 گفته اند. - نظیر « عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الدَّاخِلَةُ فِي بَدَنِ  
 هَذَا الْعَبْدِ... الخ در عزیمه بی که برای دفع امراض و اوجاع بر مصروع  
 و امثال آن می خوانند - و « عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْجِرْمُ النُّورَانِي  
 السَّمَاوِي... الخ » در عزیمه تسخیر آفتاب - و « عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا  
 مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ وَالْأَبَالِسَةِ بِاللَّهِ الْمَزِينِ الْآعَزِ... الخ »  
 در عزیمه تسخیر جن و پری - و همچنین سایر عزائم که در کتب اهل فن  
 ثبت شده، و معمول این است که بعد از عبارت مزبور سوگندان مؤکد  
 و ایمان مغلظه متوالی با التماس و عجز و الحاح بسیار ذکر می کنند!  
 وجه تسمیه مزبور با عزیمه های معروف عربی بی مناسبت نیست، اما  
 اصل افسون و عزیمه را با عربی بودن و ابتدا کردن به (عزمت عليك) ملازم  
 نیست، چه افسون و عزیمه بزبان فارسی خالص قدیم و زبانهای دیگر نیز  
 داریم که ابدأ فعل (عزمت) ندارد.

### عوذه و تعویذ

عوذه بضم عین بی نقطه که به عوذ بوزن نُقْطُ جمع بسته می شود در اصل  
 لغت عربی اسم مصدر است از عوذ بمعنی الدخسیدن یعنی پناه بردن و

۱ - کتاب معروف (شبنی) چاپ بمبئی ص ۱۶۹.



پناه دادن و بحمايت گرفتن و پشتيبانى كردن و در پناه كسى از شردشمن  
ايمان و آسوده زيستن .

و در اصطلاح خاص " اهل فنّ چيزى را گويند كه بقصد حفظ از آفات  
و بليّات و دفع گزند مخصوصاً چشم زخم بر كردن آويخته باشند ، از قبيل  
ادعيه و الواح و طلسمات كه بر پوست كدو يا پوست آهو نوشته آنرا با  
اشياء ديگر از جادات و نباتات و منسوبيات حيوانى مانند شاخ افعى و دندان  
مار و مرجان و مازو و شبّه و مهره هاى صدفى و حارونى كبود و سياه و سبيد  
كه بتيازى خرزّه و ودعه و در محاورات فارسى باختلاف لهجات مهره پيسه و  
كجك و كجى و كجى گربه و كلاچك ناميده مى شود (۱) و قصب الجيب

۱ - در كتاب تحفه حكيم مؤمن مى نويسد كلاچك لغت ديلى ودعه است .  
در منتهى الارب مى نويسد ودعه شبه سبيد باشد كه از دريا بر آرند و شكاف آن همچون  
شكاف هسته خرما باشد و آنرا بفارسى ( مورچه ) و بهندى ( كورى ) گويند و بجهت  
دفع چشم زخم بر كردن كودكان آويزند .

و هو تيمه را به معنى مهره پيسه نوشته است كه براى دفع چشم زخم بر كردن اطفال  
آويزند . كلمه تيمه را كه از مرادفات عوده و تعويد است بعد از اين در متن تفسير كنيم .  
اينجا نكته يى را ياد آور مى شويم كه برخى از لغت نويسان فارسى در تفسير كلمات  
جزع و خرزّه و ودعه عربى بسبب تقارب معنى اشتباه و تخطيط كرده اند .

جزع : مهره پيسه يعنى سياه و سبيد است كه اكثر از جنس آبگينه باشد و بدين  
مناسبت چشم را بجزع تشبيه مى كنند خرزّه : مطلق مهره منقوبست كه در رشته  
كشيده باشند خواه از جنس شبه باشد و خواه از آبگينه ، مهره هاى كبود رنگ را  
كه براى تعويد بگردن آويخته شود نيز خرزّه گويند . . . ودعه مهره هاى الوان  
در يابى كه بقول صاحب قاموس و مترجمان كتاب او شكافى بشكل هسته خرما دارد و  
آنرا بفارسى معمولى كجى و كجك مى گويند . . . اما مورچه كه در منتهى الارب نوشته  
اگر نسخه صحيح باشد ممكن است با واو مجهول يعنى (مهرچه) مرادف (مهره) باشد  
اما در فرهنگها بدين معنى ضبط نشده است ؟

كلمات مزبور را بسبب قرب معنى مجازاً بجاي يكديگر هم استعمال مى كنند و شايد همين  
امر موجب اشتباه لغت نويسان شده باشد .



و همچنین بعض گیاهها و چوب درختان دیگر که باعتقاد عامه از آسیب چشم زدگی جلوگیری می کند و عربی معوذ گفته می شود، و امثال آن همه را در رشته بی کرده بر گردن اطفال آویزند برای اینکه از آفت جنون و فرغ و چشم زخم و گزندهای دیگر ایمن و محفوظ باشند. و آنرا در زبان فصیح ادبی چشم پنام و خرمک یا چرمک [= چشمک] (۱) چشم زد و در اصطلاح متداول عامه نظر قربانی و نظر بند و چشم بند و نظایر آن گویند.

و از آن قبیل است چیزی که هم بر گردن و برودوش کودکان از دو طرف بشکل تقاطع صلیب حمایل کنند و آنرا چهلویک بسم الله نامند: پولکهای حلقه دار است که از زر و سیم یا فولاد ساخته و روی هر یک جمله بسم الله نوشته و همه را بیک رشته کشیده باشند و آنرا بوضعی که گفتیم حمایل

۱ - این کلمه در طبع فرهنگ اسدی و سایر فرهنگها از قبیل جهانگیری و برهان فاطم و انجمن آرا و غیره **خرمک** با خاء معجمه و راء مهمله ضبط شده اما در بعضی نسخ خطی قدیم فرهنگ اسدی که ظاهراً مأخذ فرهنگهای بعد بوده **چرمک** با جیم و زاء یک نقطه که رسم الخط قدیم (ج) و (ز) فارسی نیز هست نوشته که محتمل است اصل آن **چرمک** لغت و لهجه یی از **چشمک** بسوده و در نسخه ها بخرمک تصحیف شده باشد؟

در حاشیه طبع جدید فرهنگ اسدی که باهتمام حضرت استاد دانشمند گرامی آقای عباس اقبال آشتیانی علیه الله تصحیح و طبع شده هم در حاشیه [ص ۲۷۵] نسخه بدل **چرمک** بجیم موخته و زی سه نقطه یارسی ضبط شده که با **چرمک** یکی است؟ کلمه **خرمک** در فرهنگهای معتبر بمعنی مهره از آبگینه کبود و سفید و سیاه که برای دفع چشم زخم بر گردن اطفال بندند و آنرا چشم زد گویند ضبط شده و معلوم نیست که صاحب انجمن آرا از چه مأخذ این مطلب را گرفته که **خرم** را بوزن کرم بمعنی چنان مهره و کاف را علامت تصغیر گفته که مرادف جزع و خرزه و تیه عربی است؟



کردن و سپینه اطفال کنند .

از این معنی مجازاً بعلاقة عموم و خصوص یا اطلاق و تقييد، مطلق هر دعا و لوحی است که آنرا بمقصد ایمنی از چشم زدگی و آفات دیگر بخوانند یا نوشته یا خود دارند مانند آیت (وَ اِنْ يَكُذِّبْ) که این کلمات آنرا بخوانند و مکتوب آن یا لوحی را که از عدد حروفش پر شده باشد همراه خود دارند یا در محلی از قبیل سردر خانه و باغ قرار دهند . و نیز ادعیه روزانه که بنام عوذات و تعویذات و تعاویذ، هر روز دعایی مخصوص که اغلب بکلمات استعلازه شروع می شود (۱) برای دفع شرور و بلیات آنروز بخوانند و آنرا عوذه شنبه و نیکشنبه . . . الخ گویند . . . و همچنین اشیاء دیگر از جمادات و نباتات که هر قوم و جماعتی باعتقاد خود آنرا دافع چشم زخم دانند از قبیل درخت معوذ اعراب جاهلی و آهن یار و نعل که عوام فارسی در رکاب اتومبیل و آستانه و سردر سرای نصب کنند یا ودعه که بر گردن اسب و استر و درختان بار آور و چیزهای دیگر که در نظر ایشان عزیز و ارجمند باشد ببندند .

کلمه عوذه عربی و چشم پنم و چشم زد و نظایر و مرادفات آن از الفاظ تازی و پارسی در هر دو معنی مطلق و مقید که گفتیم استعمال می شود . و گاهی هم این کلمات را بمعنی رقیه و افسون بکار برده اند که امثله و شواهدش بعد از این بیاید .

کلمه معاذه بفتح میم هم در عربی مرادف عوذه اصطلاحی ضبط شده است .

---

۱ - نظیر أعوذ بوجهك الکریم - أعوذ بالله من شر فلان - و أعید فلاناً بالله و آسمانه من کل ذی شر و کل دایه و حاسد و عین . . . الخ .



اما تعویذ بمعنی مصدری عمل عونه است که عامل آنرا عربی معوذ  
 بکسر واو مشدد و بفارسی چشم افسای گویند، و بمعنی اسم مصدری مرادف  
 عونه و معاذه آمده، و بهمین معنی در مکالمات و نظم و نثر فصیح فارسی معمول  
 و متداول شده است.

معوذتین بصیغه تشبیه معوذ با کسر واو مشدد، دو سوره فلق و ناس است  
 از سور قرآن مجید پشت سر یکدیگر که بکلمه (قُلْ اَعُوذُ) ابتدا شده  
 و در حدیث است که «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَوِّذُ نَفْسَهُ  
 بِالْمُعَوِّذِ تَيْنِ بَعْدَ مَا طَلَبَ» (۱).

معوذ بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل در استعمالات عربی اسم مکان  
 است بمعنی محل بستن عونه و قلاده و گردن بند... و بفتح و کسر واو مشدد  
 هر دو بمعنی نوعی از رستنی هاست که اعراب جاهلی بدان تعویذ میکردند  
 کثیر بن عبدالرحمن خزاعی در وصف زنی گوید.

إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا رَاقٍ عَيْنُهَا مَمْرُودَةٌ وَأَعْجَبَتْهَا الْعَمَائِقُ  
 یعنی چون از خانه اش بیرون آید گیاه تعویذ که در آن حوالی روئیده است  
 او را از چشم زخم مردمان محفوظ دارد.

بطوری که اشاره کردیم تعویذ و عوفه در میان هر قوم و ملتی بشکلی  
 معمول و رایج است، مخصوصاً اعراب جاهلی در این باره عقاید عجیب  
 و غریب داشتند - و معروف این است که این عقاید اول بار در میان جماعتی

۳ - نهایه ابن اثیر و لسان العرب در ماده عوذ.



از مردم یمن شایع شده و از ایشان بقبیله بنی حنیفه و از این قبیله بسایر طوایف و قبایل عرب سرایت کرده است. و بعضی همان بنو حنیفه را منشأ و مظهر اوّل گفته اند (۱).

آیه شریفه قرآن مجید «كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (۲)، و احادیث و دستورها که از پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين در نهی از تعلیق عوذ و تمسک برقیه و افسون روایت شده و همچنین وضع استعاذه (۳) با اهمیتی که اسلام باین کلمه داده (۴) همه در ردّ و تخطئه آن عقاید خرافی است که مابین عرب بعد و فور شیوع داشته و آیین پاک اسلام در زدودن خرافات و نجات دادن بشر از قیود واهی اباطیل و هدایت او بصراط مستقیم توحید که یگانه راه سعادت و آرامش روح انسانی باشد میکوشیده است (۵).

۱ - رجوع شود بتفسیر ابوالفتح رازی و مجمع البیان طبرسی و تبیان شیخ طوسی و تفسیر کبیر امام فخر رازی در شرح آیه شریفه «كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ».

۲ - سورة جن جزو ۲۹.

۳ - یعنی گفتن «أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

۴ - رجوع شود بسفحه تفاسیر در معنی و خواص استعاذه.

۵ - محض رفع توهم یادآور میشویم که آنچه از جنس عوذات و تائم و رقی و عزائم و احراز ائمه دین در کتاب بحار الانوار مجلسی و مهج الدعوات ابن طاووس و دیگر کتب معتبر ادعیه نقل شده بر فرض صحت متن و سند اغلب مشتمل بر آیات قرآنی و ادعیه توحیدی است و زبانی با فسونهای بی معنی و توسل بجن و پری ندارد و در این باره نیز بحثهاست که شرحش مناسب این مقام نیست.



در لسان العرب می نویسد : « الْعُوْذَةُ وَالْمَعَاذَةُ وَالتَّعْوِيْذُ الرُّقِيَّةُ يُرْفَى بِهَا الْإِنْسَانُ مِنْ فَرْعٍ أَوْ جُنُونٍ لِأَنَّهُ يُعَاذُ بِهَا ... وَ أَمَّا التَّعَاوِيْذُ الَّتِي تُكْتَبُ وَ تُعَلَّقُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنَ الْعَيْنِ فَقَدْ نُهِيَ عَنْ تَعْلِيْقِهَا وَ هِيَ تُسَمَّى الْمَعَاذَاتِ أَيْضاً يُعَوَّذُ بِهَا مَنْ عُلِقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْفَرْعُ وَ الْجُنُونُ وَ هِيَ الْعُوْذُ وَ أَحَدُهَا عُوْذَةٌ » .

صاحب منتهی الارب میگوید : « تعویذ آنچه از عزایم و آیات قرآنی و جز آن نوشته جهت حصول مقصد و دفع بلاها باخود دارند » .  
صاحب المنجد پس از شرحی که در تفسیر کلمات عون و تعویذ نوشته (۱) برای تصویر معنی یکی از اشکال گلو بند نظر قریانی اطفال را نقش کرده است .

## کلمه تعویذ و مرادفات آن در فارسی

از کلمات عربی مرادف عون و در فارسی بیشتر لفظ **تعویذ** بمعنی اسم مصدری مرادف عون و معمول و متداول شده و موارد استعمالش در گفتار

۱ - « الْعُوْذَةُ وَ التَّعْوِيْذُ أَسْمَاءٌ بِمَعْنَى الرُّقِيَّةِ وَ هِيَ الَّتِي تُكْتَبُ وَ تُعَلَّقُ عَلَى الْإِنْسَانِ لِنَقِيَةِ فَرْعِهِمْ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْعَيْنِ » توضیحاً باید دانست که لفظ (عین) از جمله کلماتی است که در عربی معانی بسیار برای آن گفته اند هر چند اکثر آن معانی برسبیل اشتراك معنوی بیک معنی باز میگردد . - و یکی از آن معانی بصورت اسم مصدر « آسیب چشم زخم و باستعمال مصدری . چشم زدن و چشم کردن است که فاعل آن یعنی چشم زنده را عاین » و چشم خورده را **معین** و **معیون** میگویند .

و در فارسی فصیح ادبی افعال مرکب لازم و متعدی چشم زدن و چشم خوردن و چشم رسیدن بکار رفته و در محاورات چشم کردن و نظر زدن و چشم شور خوردن نیز معمول است .



فصحای فارسی از این قبیل است .

ناصر خسرو در اصطلاح خاص تعویذ گوید :

تعویذ و فابرون کن از گردن      ورنه بجفا گلوت بفشارد

در ابیات منسوب بابوطاهر خسروانی در معنی رقیه و افسون بکار رفته که عامل آن رافی و افسونگر است :

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند

کزین چهار بمن ذره یی شفا نرسید

طیب و زاهد و اختر شناس و افسونگر

بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ (۱)

مولوی نیز بهمین معنی فرموده است :

رقعه تعویذ میخواهند نیز      در شکنجه طلق زن از هر عزیز

اما مرادفات آن در فصیح فارسی کلمات چشم پنام و چشم زد و

خرمک یا چرمک که پیش گفتیم معروفست - و در بعض فرهنگها از

جمله برهان قاطع کلمه چشم و هم بوزن چشم زخم به معنی دعا و تعویذی

که بجهت چشم زخم نویسند، و چشم و هام بوزن و معنی چشم پنام نیز

ضبط شده است !

شهید بلخی فرماید در چشم پنام بمعنی تعویذ و دعای چشم زخم :

بیا نگارا از چشم بد بترس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

---

۱ - قافیه تعویذ یارسد [ = رسید ] مبتنی است بر قاعده دال و ذال فارسی و عربی

که نظیرش در آثار گویندگان پیشین فراوان یافته می شود .



شمس فخری گوید :

هر که را حرز مدحت باشد      نبود حاجتش بچشم پنام  
برای کلمه خرمک بمعنی چشم زد و گلو بند تعویذ در فرهنگ اسدی و  
جهانگیری این بیت از منجیک بشاهد آمده است :  
ترسم چشمت رسد که سخت خطیری (۱)

چونکه نبندند خرمکت بگلو بر  
ترکیب چشم افسا و چشم فسا و چشم افسون نظیر مار افسا و مار افسون  
در فارسی فصیح بمعنی افسون چشم زخم و رقیه گر و عامل عوفه است که  
بتازی معوّذ راقی گویند .  
در فرهنگ جهانگیری مینویسد چشم فسا کسی را گویند که افسون  
چشم زخم کند ، بدیهی گوید :  
چشمش گویی ز بهر چشم بد ایدون

چشم فسا است و دل برنده و جانست (۲)  
از جمله کلماتی که در فرهنگها بمعنی تعویذ مرادف چشم پنام ضبط  
شده کلمه چشماروست بوزن شفتالو (۳) که در رباعی منسوب بسید حسن

۱ - حقیری ، خ

۲ - نگارنده چون تعریف و تصحیفهای عجیب در اشعار فرهنگ جهانگیری دیده بضبط  
صحیح این بیت نیز بی اعتماد است ؟

۳ - کلمه چشمارو را با الف ممدوده مجزاً یعنی (چشم آرو) هم نوشته اند . - در فرهنگ  
جهانگیری و برهان قاطع نوشته است « چشمارو چیزی را گویند که بجهت دفع چشم  
زخم و چشم بد بسازند اعم از آنکه برای آدمی باشد یا حیوانات یا کشتزار و باغ و  
خانه و سرای » و اصل کلمه را برهان قاطع بوزن شفتالو و جهانگیری با الف ممدوده  
رواو مجهول ضبط کرده اند .



غزنوی آمده است :

ای سرقا پا بناز کی سرو سهی      از جمله نیکوآت بخوبی توبه  
بزحسن و جمال بیش می افزاید      چشمارو را چوخال بر روی نهی<sup>(۱)</sup>  
اما از بعض موارد استعمال کلمه چنین بر می آید که چشمارو بمعنی  
طعامی است که بر سبیل صدقه برای صحت بیمار آفت زده بمستمندان  
بدهند، و آفت شامل چشم زخم نیز می شود - سعدی در بوستان فرماید :  
چو چشمارو آنکه خورند از توسیر      که از بام پنجه کزاقی بزیر  
یعنی وقتی از نعمت تو بدیگران خبری میرسد که ترا بلایی سخت  
رسیده باشد .

بدیهی است که این معنی با چشم پنام و تعویذ فرق دارد ، و ممکن است  
که بطریق تجوّز از يك معنی بمعنی دیگر استعمال شده باشد .  
تمیمة

از جمله کلماتی که در عربی مرادف عونه و تعویذ بمعنی خاص استعمال  
می شود تمیمة است بوزن بقیمة که آنرا بر تمیم و تمیمات و تمائم جمع  
می بندند .

و از مجموع نوشته های لغت نویسان معتبر<sup>(۲)</sup> و موارد استعمال کلمه

۱ - در دیوان چایی سید حسن جزو رباعیهای مستدرک آخر کتاب آورده و (خاک)  
بجای (خال) نوشته است .

۲ - تاج العروس در شرح قاموس می نویسد « التمیم جمع تبة کالتمام اسم لغرزة رقطاء  
تنظم فی السیرثم یقذف فی العنق » - لسان العرب که در جمع اقوال لغویان معذاق مثل معروف  
عربی « کل الصید فی جوف الفرا » است می نویسد « التمیم العوذ واحدها تبة قال  
بقیة حاشیه در صفحه بعد



چنین مستفاد می‌شود که تمیمة در اصل بمعنی مهره پیسه یعنی سیاه و سپید است که برای تعویذ چشم زخم و گزند های دیگر بر گردن کودکان آویزند ، درست مرادف خرمک فارسی بتفسیری که از فرهنگها نقل کردیم (۱) .

هرچند ممکن است که بعلاقة اطلاق و تقييد يا عامّ و خاصّ آنرا در معنی مطلق عود و تعویذ آدمی و حیوانی بکار ببرند ، خواه بر گردن آویخته یا بر پای و بازو بسته یا در جیب هشته باشد . اما اصل معنی حقیقی همان مهره پیسه است که بقصد تحفظ از آسیب جنّ و پری و چشم بد آدمی بر گردن اطفال بیاویزند .

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

ابو منصور اراد الخرز الذي يتخذ عوداً والتيممة خرزة رقطاء تنظم في السير ثم يعقد في العنق وقبل هي قلادة يجعل فيها سيور و عود و قبل التيممة عودة تعلق على الانسان وفي الحديث من علق تيممة فلا آثم الله له ويقال هي خرزة كانوا يعتقدون ان فيها تمام الدواء والشفاء و اما المعاذات اذا كتب فيها القرآن و اسماء الله تعالى فلا بأس بها والتيممة قلادة من سيور و ربما جعلت العود التي تعلق في اعناق الصبيان قال ابو منصور التائم واحدتها تيمة وهي خرزات كان الاعراب يملقونها على اولادهم يتقون بها النفس والعين بزمهم و ابطله الاسلام و قال ايضا و من جعل التائم سيوراً فقير مصيب ولم اربين الاعراب خلافاً ان التيممة هي الخرزة نفسها « انتهى ملخصاً .

۱ - عين عبارت فرهنگ اسدی دريك نسخه اين است « خرمك مهره يی بود از آبگينه آنرا چشم زد گویند » و در نسخه دیگر « مهره يی بود از آبگينه كبود و سیاه و سپید و آنرا چشم زد و جزمك گویند : ص ۲۷۵ طبع آقای اقبال آشتیانی .

نگارنده را غیر از جزمك [ = چشمك ] که در حواشی پیش گفتم حدسی دیگر بنظر آمد که شاید اصل کلمه جزعك باشد که بخرمك تصحیف شده است مأخوذ از جزع عربی بمعنی مهره آبگينه سیاه و سپید با کاف نسبت فارسی که بهاء نیز تبدیل می‌شود و باشتباه آنرا هم کاف تصغیر می‌گویند .



سلمة بن خرشب شاعر معروف عرب گوید :

تَعُوذُ بِالرَّقَى مِنْ غَيْرِ حَبْلٍ      وَ تُعَقِّدُ فِي قَلَائِدِهَا التَّمِيمُ

طفیل گوید :

فَالَا أَمْتُ أَجْعَلُ يَنْفَرُ قِلَادَةً      يَتِمُّ بِهَا نَفَرٌ قَلَائِدُهُ قَبْلُ (۱)

شاعر دیگر گفته است :

إِذَا مَا لَمْ تُفْلِحْ مَرْيَنَةُ بَعْدَهُ      فَنُوطِي عَلَيْهِ يَا مَرْيَنُ التَّمَامَا

شاید رسم تمیمه بستن کودکان مانند تعویذ و چیزهای بسیار دیگر از این قبیل، از عرب بسایر ملل و اقوام اسلامی رسیده و سرایت کرده باشد. چه این عادت که منشأ و مایه اش عقاید جاهلی است در اعراب چندان شایع و مستمر بوده که ولادت و کودکی را با تمیمه بستن ملازمه میدادند. و در زبان رایج و ادبی عرب تمیمه بستن کنایه از کودکی و ولادت، و محل تمیمه بستن کنایه از محل تولد و موطن اصلی است و کلمه مُتَمِّمٌ بمعنی محل بریدن ناف یعنی مولد، و فعل آتَمَّ بمعنی نزدیک شدن وقت زاییدن ظاهراً از همین معانی کنائی آمده است. - رفاع بن قیس اسدی گوید :

بِلَادُهَا نِيَطَتْ عَلَيَّ تَمَامِي      وَأَوَّلُ أَرْضِي مَسَّ جِلْدِي تُرَابُهَا

فرزدق شاعر معروف عهد اموی گوید :

۱ - فعل تَمَّمَ از باب تفعیل بمعنی تمیمه بستن مولود آمده است. - در لسان العرب (یتَمُّ) بصيغة باب افعال نوشته و مقصود شاعر را گفته است « ای عاذة الذی تقلده قبل » .

۲ - نوطی، فعل امر حاضر موزن است از ناط ینوط بوزن قال یقول که فعل مخصوص این مورد است یعنی بستن و آویختن گلو بند و تمیمه بگردن .



وَكَيْفَ يَصِلُ الْعَنْبَرِيُّ بِبَلَدَةٍ بِهَا قُطِعَتْ عَنْهُ سُيُورُ التَّمَائِمِ (۱)

ابوالاسود دقوی در باره حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین  
علیهما السلام گفته است :

وَإِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَهَاشِمٍ لَا كَرَمَ مَنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ (۲)

بطوری که در سابق گفتیم اسلام انواع تمیمه و رقیه و سحر و نیرنگ،  
و بطور کلی هر چیز را که مشتمل بر توسل جز بخدای یگانه باشد شرك  
شمرده و آنرا تحریم کرده و تنها ادعیه و تعویذاتی را رخصت داده است که  
از راه توحید و خداپرستی منحرف نشده باشد و بدین سبب ائمه و فقهای  
اسلام اقسام عوذات و احراز را که متضمن آیات قرآنی و اسماء سبحانی  
الباریه و ابرار است.

در حدیث ابن مسعود است که « التَّمَائِمُ وَالرُّفَى وَالتُّوَلَةُ مِنَ الشِّرْكِ » (۳)

و در حدیث دیگر است « مَنْ عَلِقَ تَمِيمَةً فَلَا تَمُّ اللَّهُ لَهُ » (۴)

ابوذویب هذلی در رثاء معروف گوید :

وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا أَلْقَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ (۵)

۱ - سیور : بضم سین و یاء جمع سیر بمعنی خبط و رشته است .

۲ - مجمع البحرین .

۳ - لسان العرب و نهایه ابن اثیر - قوله بضم و کسر تاء و فتح واء از کلکلتی است که با  
رقیه و عزیمه و تبیه و همانند آن تردیف می شود و آنرا بسحر و نیرنگ و جادو و امثال  
آن تفسیر کرده اند .

۴ - صحاح اللغة و نهایه ابن اثیر و لسان العرب .

۵ - برای باقی اشعار و شرح آن رجوع شود بشرح حماسه ای تمام .



اما فرق تمیمه با تعویذ این است که تمیمه خود آن مهره هاست که وسیله عوذ می شود، و تعویذ عملی است که با آن مهره ها برای دفع چشم زخم کنند.

بعبارت دیگر در تمیمه ذات معروض وصف، و در تعویذ صفت عارض ذات ملحوظ است.

## رُقِیَه

رُقِیَه بضم راء و سکون قاف که بر رقی با الف مقصوره جمع بسته شود، عربی افسونست که عامل آرا را قی و جمع آن را رواقی بمعنی افسون خوان و افسونگر می گویند.

و در اصطلاح کلماتی است که برای دفع امراض و تسکین اوجاع و رام کردن و بیرون کشیدن مار و کژدم از سوراخ و رفع آسیب پریان و کزندگان و مقاصد دیگر از این قبیل بنویسند یا بخوانند و بدینند، و همچنان اعمال دیگر که در این موارد بجای آورند تا مراد حاصل شود.. مانند رُقِیَه ضرس و حُمی و عین یعنی افسون درد دندان و تب بند و افسون چشم درد یا چشم زخم، و رُقِیَه حَیَّه یعنی مار افسون و امثال آن.

و در حدیث روایت کنند «لَارُقِیَةِ الْاَیْمَنِ عَیْنِ اَوْحُمَیَّةٍ» (۱) بمعنی افسونی سودمندتر از رُقِیَه چشم زخم یا چشم رسیده و نیش کژدم یا کژدم کزیده نباشد.

نابغه گوید: تَنَازَرَهَا الرَّاقُونَ بِنَسَمِ اسْمِهَا.. الخ.

۱ - درنهایه ابن اثیر و لسان العرب اینطور معنی شده است که «لَارُقِیَةِ اُولٰی و اَنْفَع..»



راجز گوید :

أَقْدَ عَلِمْتُ وَالْأَجَلَ الْبَاقِي      أَنْ لَنْ يَرُدَّ الْقَدَرَ الرَّوَافِي

کثیر برای عبدالملک بن مروان ، ضمنی بدیع ساخته است :

وَمَا زَالَتْ رُفَاكَ تَسْلُ ضِغْنِي      وَتُخْرِجُ مِنْ مَكَامِنِهَا ضِيبَانِي

وَيَرْفِينِي لَكَ الْحَاوُونَ حَتَّى      أَجَابَكَ حَيَّةٌ تَحْتَ الْحِجَابِ (۱)

از اشعار عربی سعدی است :

أَخْلَانِي أَحِبَّائِي تَدْرُونِي حُبَّهُانِي

مَرِيضُ الْعَشْقِ لَا يَبْرَأُ (۲) وَلَا يَشْكُو إِلَى الرَّافِي

گاهی رقیه را بر سبیل تسامح و تجوُّز در معنی تعویذ و حرز و عزیزه و الفاظ قریب المعانی دیگر نیز استعمال کنند اما اصل معنی اصطلاحی آن با عونه و تعویذ فرق دارد و از این جهت آنها را جدا از یکدیگر ذکر می کنند چنانکه در این بیت از وقبه شاعر معروف عرب است :

فَمَا أَرَاكَ مِنْ عُودَةٍ يَعْرِفَانِهَا      وَلَا رُقِيَّةٍ إِلَّا بِهَارَ قِيَانِي

و حمل کردن آن بر عطف بیان یا بدل کل که مستلزم ترادف باشد

۱ - اساس البلاغة زنجیری .

ضغن : حقد و کینه - ضباب بکسر ضاد جمع ضِبّ ، کینه نهانی - حاوون : جمع حاوی ، مارافسای . - و حاصل معنی اشعار این است که افسونهای تو مرا رام ساخت و کینه های نهفته را از دل من بیرون آورد چنانکه مار افسا مار را از نهانخانه سوراخ بیرون می کشد و رام می کند .

۲ - فعل مضارع است از بیری یَیرا مهموز التام از باب علم بمعنی شفا و بهبود یافتن از بیماری و در بعض نسخ دیوان سعدی بیری بایاء نوشته که الف مقصوده خوانده می شود و این املاء در مهموز ناصوابست .



خلاف ظاهر است .

در کتاب مفتاح السعادة در تعريف اصطلاحی رقيه می نویسد :

عِلْمُ الرُّقَى عِلْمٌ بِأَحْثَ عَنْ مُبَاشَرَةِ أَعْمَالٍ مَخْصُوصَةٍ تَقَرُّبُ  
عَلَيْهَا بِالنَّحَاصَةِ آثَارٌ مَخْصُوصَةٌ كَمَقُودِ النَّحِيطِ وَالشَّعْرِ وَآمَثَالِهِمَا  
وَالرُّقِيَّةُ كَبِيرٌ مَا يَقَعُ فِي الْأَمْرَاضِ كَوَجَعِ الْعَيْنِ وَوَجَعِ الْبَاسِ وَكَذَا  
فِي إصَابَةِ الْعَيْنِ وَآمَثَالِهَا وَالرُّقِيَّةُ بِالْفَارِسِيَّةِ افسون<sup>(۱)</sup>

اما اكثر لغت نویسان آنرا بمعنی عود و تعوید که یکی از مصادیق  
معنی مجازی است تفسیر کرده اند .

صاحب لسان العرب می نویسد « الرُّقِيَّةُ الْعُوْذَةُ مَعْرُوفَةٌ » منتهی الارب  
که شرحی از قاموس است جامعتر و بهتر نوشته است : « رقيه بضم افسون  
و تعوید جمع رقی » .

ابن اثیر<sup>(۲)</sup> در نهاییه می گوید « الرُّقِيَّةُ الْعُوْذَةُ الَّتِي يُرْفَى بِهَا

۱ - ج ۱ ص ۳۰۳ طبع حیدرآباد دکن .

۲ - ابن اثیر بر سه برادر اطلاق می شود که هر سه تن از علما و ادبای نامدار بشمار میروند  
و ترجمه احوال آنها بتفصیل در ابن خلکان مسطور است .

یکی صاحب نهاییه در لغات و غرائب حدیث که شاهکاری در فن حدیث و لغت است  
ناموی ابوالسعدات محمدالدین مبارک بن اثیرالدین ابی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم  
ابن عبدالواحد شیبانی است ولادتش ۴۱۴ هـ و فاتهش پنجشنبه سلخ ذی الحجه از سنه ۶۰۶  
واقع شد همان سال که امام فخرالدین رازی وفات یافته است .

دیگر عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم صاحب تاریخ کامل واسدالغابه فی

بقیه حاشیه در صفحه بعد



صاحب الآفة كالحَمَى والصَّرْع وغير ذلك من الآفات، و دنباله آن شرحی مبسوط راجع بجواز و حرمت رقیه در اسلام و اخبار مختلف که در این باره روایت شده است می نویسد، و خود در وجه جمع ما بین احادیث متعارض می گوید اگر رقیه بزبان عربی و مشتمل بر آیات کریمه و اسماء الله باشد مباح، و در غیر این صورت حرام و محظور است. نگارنده عقیده خود را پیش نوشتم که نهی و رخصت منوط بزبان عربی نیست و این سخن از ناحیه کسانی است که می خواستند زبان عربی را بیرکت و صفة دینی ترویج کنند بلکه مناط و میزان کالی در انواع توّسلات این است که اگر منبعث از توحید و خدا پرستی و التجاء بدرگاه خداوند یگانه باشد جایز، و اگر از این جاّده منحرف باشد هر چه گو باش در مذهب اسلام حرام و ممنوع است (۱).

در ذیل این مبحث گوشزد می کنیم که کلمه رقیه باموازینی که در تشخیص لغات اصیل و دخیل عربی در دست داریم ظاهراً از لغات دخیله عربی است، زیرا مبدأ اشتقاق مناسبی مثل عوفه و تعویذ ندارد. و اغلب الفاظی که

بقیه حاشیه از صفحه قبل

اخبار الصحابه متولد چهارم جمادی الاولی سنه ۵۵۰ متوفی شعبان ۶۳۰ که حوادث تاریخ کامل را تا ۶۲۸ دو سال قبل از وفاتش ضبط کرده است.

سدیگر ضیاء الدین ابوالفتح نصرالله بن ابی الکریم مؤلف کتاب المثل السائر که از کتب بسیار معروف پر فایده ادبی است متولد ۲۵ شعبان از سال ۵۵۸ متوفی ۶۳۷ رحمة الله علیهم اجمعین.

۱ - صاحب المنجد از تفسیر حقیقی کلمه تن زده و مطلب کلی نوشته است که شامل عزیسه و تعویذ و سحر و نیرنگ هم میشود « الرقیة ان يستعان بالاصول علی امر بقوی تظوق القوی الطبیعة فی زعمهم ارومهم » !



در این زبان ریشه اصلی اشتقاق ندارد و خود آن کلمه را مبدأ مشتقات ساخته اند. عربی اصیل نیست و ریشه آن را در زبانهای دیگر باید جست مانند خیمه و روضه که ظاهراً از کلمه (رز) و (رزه) فارسی بمعنی باغ گرفته و حرف زاء را بضاد که از مختصات عربی است تبدیل کرده اند. و همچنین روزنه و روشن که در عربی بر رواشن جمع بسته میشود و هر دو کلمه از الفاظ پارسی نژاده است:

## افسون

افسون که بتخفیف فسون نیز گفته می شود از کلمات قدیم اصیل فارسی است که در اصطلاح بمعنی عام مطلق شامل همه انواع رقیه و عزیمة و تعویذ بکار میرود، باین شرط که حروف و کلمات نوشتنی و خواندنی و دمیدنی در کار باشد. پس استعمال کلمه افسون در مورد اعمال خارج از حرف و صوت مانند مهره پیسه تمیمه و تعویذ و گره بستن رشته های موین و ابریشمین که در بعض رقیه ها و یرنگها معمولست، صحیح نیست.

و عامل آنرا افسونگر و افسون خوان و افسون دم می گویند. و مصدر بسیط متروک این فعل افساییدن و فساییدن است که هیأت فعل امر حاضر آن با کلمات دیگر بحسب مصادیق و موارد استعمال تر کیب شود و معنی صیغه فاعلی بخشد مانند ما افسای که بتازی حاوی و حواء گویند و کژدم فسا و چشم افسا بمعنی عونه و معوذ.

کلمات مار افسون و چشم افسون نیز که در اصل بمعنی افسون مار و افسون چشم زخم است گاهی مجازاً بمعنی عامل افسون مرادف مار افسا و چشم افسا استعمال شود.



مسعود سعد گوید :

هر زمان فتنه بر سیاست تو      چون معزم همی کند افسون

ناصر خسرو گوید :

مار فسای ار چه فسونگر بود      رنجه شود روزی از مار خوش

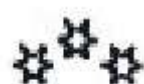
کشته شدن مار افسای بیمار در حکم امثال سایرۀ فارسی شده است ،

سعلی نیز در این مضمون فرماید :

با بدان چندانکه نیکویی کنی      قتل مار افسا باشد جز بیمار (۱)

هم ناصر خسرو گوید :

سیب که اندر درخت و دانه سیب است      ناید بیرون ازو بخواندن افسون



گزیده مار را افسون پدید است      گزیده چهل را که شناسد افسون



گر بفسون زنده کرد مرده میبجا      چون سخن خوب نیست پیش من افسون

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی گوید :

شده است خاطر تو چشم فضل را انسان      شده است بخشش تو در دققر را افسون (۲)

مولوی فرماید :

آدمی همچون عصای موسی است      آدمی همچون فسون عیسی است

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت      آن بین کز وی گریزان گشت موت

۱ - در بعض نسخ ( مار افسون ) بجای ( مار افسا ) نوشته است .

۲ - در نسخه چایی بخط ( اقبون ) نوشته و معنی شیرین لطیف شرابا در ذوق اهل سخن تلخ کرده است !



تو مبین ز افسونش آن لهجات است      آن نگر که مرده برجست و نشست



چون بخوانی آن فسون بر مرده بی      بر جهد چون شیر صید آورده بی



کان فسون و اسم اعظم را که من      بر کر ز بر کور خواندم شد حسن



مار گیری رفت اندر کوهسار      تا بگیرد او با فسونهای مار

**معزی گوید :**

چو کاراسی محدث وار بر خوانده ز افسان      چو سروانک مشعبد از بشما ید هزار افسون

در فرهنگ جهانگیری شاهد آورده است :

روان شود زره شیشه صد هزار پری      چو بر قنینه بخواند فسون احیارا (۱)

از شعرای متأخر **فتح الله خان شیانی** گوید :

دم روح الامین باد نوروزی بفیروزی      درختان را چو مریم سازد آبتن یك افسون

**قطران** در معنی تعویذ گفته است :

زمانه بر درخت از چشم بدهمی ترسد      از آن نویسد گردش ز غالیه افسون

صاحب **کلیه و دمنه** در معنی حقیقی آورده است « مردی افسون

می خواند تا دیوی را بگیرد » .

کلمه افسون و فسون از آن معنی که باز نمودیم بنقل و تحویل ادبی

در معانی دیگر از قبیل حيله و تزویر و زرق و فریب و بدام افکندن و رام

کردن و اطاعت و انقیاد و سخنان فریبنده و اعتقادات باطل واهی و کلمات

---

۱ - شعر را بهلولی نسبت داده و نگارنده بنقل و ضبط اشعار و نوشته های او بی اعتماد

است ؟



باوه بی معنی و ژاژ خایی و یاوه سرایی و امثال آن استعمال شده که شواهدش در نظم و نثر فارسی فراوانست.

**معزی گوید:**

خضم تو بافسون و بافسانه کند کار      لیکن بزمانی شود آن کارد گر گون  
بیچاره نداند که همی سود ندارد      با دولت و شمشیر تو افسانه و افسون  
☆☆☆

دو کژدمند سیاه آن دوزخ اف او کوی      که دل بر نذر مردم همی بزرق و فسون  
**مولانا حافظ فرماید:**

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون      نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا  
☆☆☆

سخن در احتیاج ما و استغنائی معشوقست      چه سود افسونگری ای دل که در دلیر نیگیرد  
☆☆☆

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ      ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد (۱)  
**فرخی سیستانی گوید:**

موفق است که تدبیر او تباء کند      هزار زررق و فسون و هزار حیل و رنك  
**شیانی گفته است:**

بنامتاب سیه مشك برسپید پرند      بدین فسون نتوانی مرا کشید بیند  
☆☆☆

قر فریدون چه سود و فضل فلاطون      چون بفرید تو را زمانه بافسون  
**نیرنگ و تنبل و جادو و فرهست**

**نیرنگ که بتعریب نیرفج و جمع آنرا نیر نجات گویند در اصطلاح**

۱ - در حافظ تصحیح مرحوم علامه قزوینی « ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد » .



بمعنی جادو و سحر و شعبده و لعبت سازی و همانند آن از اعمالی است که منشأ آثار خلاف عادت و نمایشهای غریب شکفت انگیز باشد - اما در تحولات لغوی مانند افسون بمعانی مجازی از قبیل حيله و تزویر و مکر و چشم بندی و تدلیس و تمویه و نظایر آن بکار می رود .

معنی رنگ آمیزی نگارگران و نقاشان که در فرهنگ اسدی (۱) و دیگر فرهنگها ضبط و باین بیت از فرخی سیستانی استشهاد شده :  
مه عالم ز فتوح تو نگارین (۲) گشته است      همچو آکنده بصد رنگ تو آیین (۳) نیرنگ  
هم ظاهراً از معانی مجازی است بعلاقة مشابَهت عمل نگارگران با نیرنگ سازان که صور رنگارنگ و اشکال گوناگون نمایش میدهند .

در این معنی بصورت وصفی یعنی خود نقاش و نگارگر نیز استعمال شده چنانکه در این بیت است از مسعود سعد سلمان :

گویی آن صورتم که بر دیوار      زده باشدش خامه ایرنگ  
و در معنی اسمی آن گوید :

مگر جهان را این فصل جادویی آموخت      از آن پدید کند هر زمان دگر نیرنگ  
☆☆☆

این چنین قلعه محمود جهاندار گرفت      بدلیری و شجاعت از به مکر و نیرنگ  
☆☆☆

خوب روی و ملبسند همه      طرفه رنگند و نادره نیرنگ

۱ - ص ۲۸۸

۲ - نگاری : خ .

۳ - نگارین : خ .



فرخی گوید :

بهیچگونه بر او جادوان حیل ساز      بکار برد ندانند حیل و نیرنگ  
☆☆☆

چه گمان برد که این جنگ سربرده شود      بخون و بعیل کردن و ذرق و نیرنگ  
همو در معنی چاره و تدبیر گفته است .

زدشمنان زبردست خیره خانه خویش      نگاه داشت نداند بچاره و نیرنگ  
ناصر خسرو راست :

یست بنشین (۱) و چشم دار و بدانک      زود زیر و زبر شود نیرنگ  
شرف الدین شفروه گفته است :

دریشت دین چور و بهی (۲) پر نیرنگ      در چشمه شرع کج روی چون خرچنگ  
بر منبر علم همچو بر کوه پلنگ      در دلق کبود همچو دریل نهنگ  
سنائی فرماید :

کاین همه رنگهای پر نیرنگ      خم وحدت کند همه یک رنگ  
در فرهنگ اسدی این بیت را از **ظاهر فضل** آورده که ظاهراً بمعنی  
حقیقی کلمه است :

نادان گمان بری و نه آگاهی      از تنبل و عزیمت و نیرنگش  
کلمه **تَنْبَل** که در فرهنگها هموزن بلبل ضبط شده هم از کلمات قدیم-  
الاستعمال فارسی است که بمعنی حقیقی لعبت سازی و شعبده بازی ، و معنی  
بجازی حیل و مکر و تزویر و امثال آن ، درست مرادف کلمه نیرنگ است .

۱ - منشین ، خ .

۲ - روهم ، خ - و همچنین در مصراع دوم باضمیر متکلم ( کجروم ) .



در فرهنگ اسدی ذیل کلمه فرهشت بمعنی جادویی (۱) شعری از  
ابونصر مرغزی آورده است که معنی حقیقی تنبل و نیرنگ و جادو و  
فرهشت را نشان می‌دهد:

نیست راهست کند تنبل اوی هست رانیست کند فرهشت

و فرخی در معنی مجازی حيله و مکر گوید:

نشود بر تو هیچ روی بکار هیچ دستان و تنبل و نیرنگ

از نظایر افسون و نیرنگ هم در فارسی کلمه جادو است که از معنی  
اصلی اسمی چاره و چاره‌گری و تدبیر، و معنی وصفی چاره‌گر و مدبر  
که استعمالش در نظم و نثر قدیم فراوانست بمعانی مجازی سحر و ساحر و  
فریب و فریبنده و مکر و مکار و همانند آن نقل و تحویل یافته، چنانکه در  
عربی لفظ حيله از معنی حقیقی چاره و تدبیر در معنی مجازی مکر و تزویر،  
و کلمه سحر نیز بمعانی جادو و چشم‌بندی و دروغ و تدلیس و تلبیس بکار  
رفته است.

ناصر خسرو در جادو بمعنی ساحر که استعمال وصفی صحیح کلمه  
است گفته:

در دست زمان سپید شد زاغت کس زاغ سپید کرد جز جادو

جادوی زمانه را یکی پُر است زین سوش سیه سپید دیگر سو

۱ - در فرهنگ برهان قاطع می‌نویسد فرهشت بروزن بمعنی جادو و جادویی  
و سحر و ساحری باشد. - از شعر ابونصر مرغزی فرق مابین جادو و فرهشت با تنبل  
و نیرنگ اینطور معلوم می‌شود که فرهشت موجود را معدوم می‌سازد و تنبل امر معدوم  
را موجود نشان می‌دهد چنانکه عمل شعبده‌باز و نیرنگ‌ساز است ؟



ادیب صابر در جادویی بایاء مصدری بمعنی جادو کردن گوید :  
جادویی از شرع جدت باطل و ناچیز گشت چون رواداری که کلکت پیشه سازد جادویی  
منسوب بمولوی است :

ای بیسته خواب جان از جادویی بی وفا یارا که در عالم تویی  
در کلیله و دمنه بهرامشاهی هم جادو بمعنی وصفی مراد ف ساحر استعمال  
شده است و شاید بود که فروشنده این جادو بوده است و چشم بندی  
کرده ، (۱)

## اشتقاق کلمه افسون و اشتمال افسونها

### بر الفاظ فارسی

در این فصل دو نکته بسیار مهم را که نگارنده از کتب عربی پیشینگان  
بدست آورده و تاجایی که اطلاع دارد تا کنون در هیچ محلی از کتب فارسی  
بدان توجه نشده است برای خوانندگان این مقدمه ذکر می کنم و بسیار  
شایسته و بجا میدانم که محققان ادب بوثره کسانی که در زبانهای باستانی  
ایران کار می کنند ، این راهنمایی را که عجله حدس و احتمالی بیش  
نیست دنبال بگیرند و آنرا بجایی برسانند که بتصویب یا تخطئه نتیجه  
مسلم قطعی بدهد و ما را از شك و تردید بیرون بیاورد !

اما دو نکته یکی راجع است باشتقاق کلمه افسون و دیگر اشتمال  
افسونها و رقیه ها و عزائم قدیم بر لغات و ترکیبات فارسی اصیل مخصوصاً  
کلمات پهلوی که چون مردمان از آن بی اطلاع بوده آنرا هذیان و ژاژ و  
زبان جن و پیری فرض کرده اند !

۱ - در نسخه زاهد که گویند قربانی خریده بود در باب البوم و الثربان .



خوشبختانه پاره‌یی از الفاظ فارسی با وجود اینکه در میان نااهلان دست بدست گشته هنوز صورت صحیح سالمش بیادگار مانده اما اکثر کلمات چندان دستخوش تحریف و تصحیف شده که صورت یاره و هذیان بخود گرفته و بقول عوام بشکل لغت جنیان درآمده است !

یکی از افسونهای قدیم ایران که آثار اسلامی هم در آن اثر کرده رقیه یا رقه (۱) کژدم است که در کتب احکام نجوم و گاهنامه ها و تقاویم ذکر شده و صورت نسبة صحیح و اصل آنرا ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه باین عبارت نقل فرموده است :

« بسم الله الرحمن الرحیم اسفندارمذ ماه اسفندارمذ روزیستم دهورفت زیروزبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و افریدون بسم الله بآدم و حوا حبی الله و حده و کفی » .

یکی از مأخذ نگارنده در توجه بدو نکته مزبور نوشته کتاب **مفتاح السعاده** است که در حدود سال ۹۴۸ تألیف شده (۲) و یقین مأخذ قدیمتر داشته و از پیش خود چیزی ننوشته است .

۱ - درباره اشتقاق کلمه افسون می نویسد اصلش مرگب است از دو کلمه [آب + سون] و رقیه را بدین سبب آبسون [= افسون] گفته اند که غالباً او را دو کلمات آنرا بر آب خوانده و دمیده آنرا بخورد آفت رسیده مانند مصروع و امثال آن میدادند ، یا بروی می پاشیدند ، و این عمل را وسیله

---

۱ - در کتب نجوم و تقاویم همه جا رقه کژدم نوشته اند و محتمل است که اصلش رقیه باشد که از قدیم بر رقه تبدیل شده است ؟

۲ - خود مؤلف تاریخ تألیف کتاب را در [ ج ۱ ص ۳۸ ] تصریح کرده و وفاتش بطوری که در حواشی قبل نوشته شد در سنه ۹۶۲ واقع شده است .



شفای مریض می دانستند (۱).

صاحب مفتاح السعادة فقط مناسبت جزو اول (آب) را با افسون گفته و متعرض معنی جزو دوم یعنی کلمه (سون) نشده و تناسب آنرا با رقیه بیان نکرده است.

اما بر فرض پذیرفتن این اشتقاق ممکن است بگوییم که سون مرادف سوی بمعنی سمت و جهت و طرف است که در فرهنگها ضبط شده و شواهدش بسیار است. - از جمله دوبیت ذیل را در فرهنگها از سنائی شاهد آورده اند:

گفت آنخواجه گرچه زان سون شد      نه ز بند زمانه بیرون شد

☆☆☆

رفت روزی بسون گرمابه      ماند تنها درون گرمابه

و بیت ذیل از مثنوی ولدنامه بهاءالدین ولد فرزند مولانا جلال الدین است:

سفر مرد حق بود بی چون      بر تر از شش جهت سوی بی سون

پس ترکیب آبسون مرادف (سوی آب) و بطرف آب معنی میدهد بهمان مناسبت که افسون را بسوی آب می دمیدند و آنرا بر مریض مصاب پاشیدند یا بوی می خوراندند.

۱ - عین عبارت مفتاح السعادة این است:

والرقیة بالفارسیة افسون ای آب سون لانهم یثرونه فی الا کثر علی الماء فی شربه الثصاب او یصب علیه واما سببت رقیة لانها کلمات رقیبت من صدر الراتی بعضها فهلویة و بعضها قبطیة و بعضها کالهدایات زعموا انها کثفت من الجن او سمعت فی المنام و الیه یشیر قوله تعالی و من شر الثغانات فی القعد و الشرع اذن للرقیة حیث قال النبی صلی الله علیه و سلم لنا رأی ابنة فی وجهها صقرة استرقوا فان بها النظرة ج ۱ ص ۲۰۲ قسمت اخیر عبارت هم چون متضمن فایده تنبی بود نقل شد.



بنابر این باید گفت که مدّ الف (آب) در کثرت استعمال حذف و باء  
 ابجد بفاء تبدیل شده اما انسب و اقرب بصواب این است که بگوییم اصلش  
 اوسون بوده بلهجه پهلوی (اَوْ) در لغت آب مثل (خو) در خواب که  
 هم اکنون در بعضی ولایات و روستاهای ایران معمول و متداول می باشد و  
 تبدیل و اوبفاء از قواعد معمول لهجه ها و لغات فارسی است مانند [او کردن  
 = افکندن] و [یاوه = یافه] و [اوشان = افشان] و نظایر آن والله العالم ؛  
 ۲- هم صاحب مفتاح الکفایه راجع بزبان افسونها و کلماتی که در آن  
 بکار رفته است می گوید که پاره یی از کلماتش زبان پارسی پهلوی است و برخی  
 قطعی - بعض الفاظ یاوه بی معنی نیز دارد که از جنس هذیان و بیهوده گویی است  
 و گویند که این کلمات در خواب رسیده یا از طایفه جن شنیده شده است !  
 بدیهی است که هذیان و یافه گویی از مردم عاقل هوشیار سر نمی زند ،  
 مگر اینکه سازندگان رقیه و افسون را از در مکابره و جدل باطل ، مست  
 لا یعقل بخوانیم !

اما کلماتی که از نوع هذیان توهم شده اکثرش از زبانها یا لهجه های  
 قدیم فارسی مخصوصاً پهلوی یا از لغات نامائوس دیگر از قبیل عبری و  
 سریانی است ، يك قسمت هم رموز اختصاری است که از ترکیب حروف جمله ها  
 تشکیل یافته نظیر رقیه عقد المحبه که از حروف چند اسم ساخته میشود  
 و شرح آنرا در فصل تکسیر و بسط حروف گفتیم ، یا اسامی ملائکه و  
 موکلان که آنرا با قواعد مخصوص اهل فن استخراج کرده باشند و بیشتر  
 این کلمات در هیچ لغت و زبانی معنی و مفهوم محصل ندارد .  
 و بعلاوه چون این کلمات عموماً بر عاقله ناس مجهول و نامائوس بوده و



مایین طالبان و معتقدان که اغلب از طبقه جهال عوام اند دست بدست می گشته،  
در اثر تغییر و تبدیل و تحریف و تصحیف صورتی در آمده است که آنرا جز  
لفت جن و پیری و خواب دیده و پیری زده نمی توان نام داد.

با این حال اگر علمای زبان شناس در خلال افسوتها و رقیه ها و غزیمه های  
قدیم جستجو کنند بدریافتهای سودمند خواهند رسید. و در این میان  
لغات و ترکیبات زبان پهلوی مخصوصاً قسمت هزارش یا زوارش را که  
بقول ابن مقفع عربی نوشته و فارسی خوانده میشده است (۱) فراوان فراچنگ  
می آورند والله الموفق.

### حرز - نشره - حجاب

در این فصل چند اصطلاح معروف دیگر را باختصار شرح و مقدمه را  
خاتمه میدهم:

۱ - حرز: بکسر حاء بی نقطه و تقدیم راء مهمله بر زاء معجمه که  
بر احراز بوزن اشخاص جمع بسته می شود در لغت بمعنی مأیة حفظ و جای  
استوار است و گویند (حرز حرز) یعنی جای امن و نیک استوار. و  
در اصطلاح نوعی از تموید بمعنی عام است مخصوصاً الواح و ادعیه که  
برای حفظ از بلیات و شر اعداء و حوادث و آفات ناهنجار نوشته با خود  
دارند مانند حرز جواد یعنی دعای حرز منسوب بحضرت امام محمد تقی  
جواد علیه السلام که نسخه معمول متداولش در کتاب مهج الدعوات سید ابن  
طاوس ثبت شده است.

۲ - نشره: بضم نون و سکون شین مأخوذ از نشر بمعنی پراکندن

۱ - رجوع شود بکتاب فهرست ابن ندیم.



و گستردن و پهن کردن در مقابل لَفّ بمعنی پیچیدن و تا کردن ، و نشور بمعنی برخاستن و زنده شدن که یوم النشور یعنی روز رستاخیز از آن آمده ، در اصطلاح طلسم و لوح و دعایی است که با آن بیماران مصروع پریزده و امثال او را معالجه کنند باین طریق که نوشته آنرا مریض باخود دارد یا در آب بشوید و آن آب را بپاشاند ، از قبیل دعای تب بپند و نوبه بر و همانند آن که قسمی از رقیه محسوب می شود اما بعض لغت نویسان آنرا مرادف کلی رقیه و تعویذ ضبط کرده اند .

در صراح اللغة می نویسد : « تنشیر فسون کردن و نبشتن و نشره بالضم تعویذ » .

صاحب لسان العرب آنرا خوب تعریف کرده است .

« النُّشْرَةُ بِالضَّمِّ فَهِيَ مِنْ الرُّقِيَةِ وَالْعِلَاجِ يُعَالَجُ بِهِ مَنْ كَانَ يُظُنُّ أَنَّ بِهِ مَسًّا مِنَ الْجِنِّ سُمِّيَتْ نُشْرَةً لِأَنَّهُ يُنْشَرُ بِهَا عَنْهُ مَا خَامَرَهُ مِنَ الدَّاءِ أَيْ يُكْشَفُ وَيُزَالُ » .

۳ - حجاب : بکسر حاء بی نقطه و جمعش حُجُب بوزن کُتُب در لغت

بمعنی پرده است مأخوذ از حَجَب بمعنی بازداشتن و حَاجِب بازدارنده و پرده دار - و در اصطلاح مخصوص ادعیه ایست که شخص را از شر دشمنان مصون و از چشم بداندیشان پنهان می دارد تا او را نبینند و از وی یاد نکنند و اندیشه اذیت و آزارش بخاطر نکترانند ، و در حقیقت قسمی از تعویذ است و گاهی مرادف تعویذ گفته می شود چنانکه مجازاً بجای نشره و حرز و رقیه ، و آن کلمات هم بجای یکدیگر استعمال می شوند .

در غالب این ادعیه لفظ حجاب و حجب و مشتقات آن آمده است از قبیل



اَللّٰهُمَّ اَحْبِبْنِيْ عَنْ عِيُوْنِ اَعْدَائِيْ .. اَلْخُ كِه بِحَضْرَتِ اِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَام  
منسوبست و السّلام .

سپاس خداوند دانای توانا را که بیاری او مقمّعه کتاب و پیش گفتار  
ها پیاپایان رسید و بنام نامی یکی از دوستان راستین و بندگان صادقش حسن  
ختم یافت .

اگر پیش گفتار از اندازه‌یی که با اصل خود کتاب شایستگی و بایستگی  
داشت در گذشت و بدر از سخنی انجامید از خوانندگان دانشمند بزرگوار  
پوزش می‌خواهم . و یاد آور می‌شوم که چون موضوع کتاب مقتضی بود  
ناگزیر آن گفتار ها آوردم و روز کار گرانبهای خود را صرف نوشتن  
سخنانی کردم که بیشترش خود مرا باور نیست ، من خود درباره پیش آمدهای  
زندگانی و کارهای جهان که همه در پنجه نیروی تقدیر خداوند یگانه  
است ، و همچنین در احکام ستارگان و قال کویی و همانند آن از بن دندان  
می‌گویم : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَلَا مُؤَيَّرُ فِي الْوُجُوْدِ إِلَّا اللّٰهُ

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| مرد را عقل رای زن باشد    | سغبه قال کوی زن باشد     |
| نیست جز هرزه مندل و تنجیم | زن بود سغبه چنین تعلیم   |
| سخن قال گو ندارد سود      | باد پیمود کآسمان پیمود   |
| نیست الا بقدرت یزدان      | نیک و بد در طبایع وارکان |
| بی قضا خلق یک نفس نزنند   | مرد عاقل چنین جرس نزنند  |

شب جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ شمسی موافق ۲۵ شوال ۱۳۷۱ قمری هجری

**جلال الدین همایی**

خوانندگان درس ۲ س ۱۵ سنه ۵۰۰ را بسنه ۵۴۶ - ۵۴۷ تصحیح کنند .



# کنوز المعزمین

منسوب

بحکیم فیلسوف دانشمند نامدار بزرگوار ایران

ابو علی سینا متوفی ۴۲۸

با مقدمه و حواشی و مقابله و تصحیح

استاد

جلال الدین همایی

حکیم علی ضیاء احمد



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایزد سبحانه و تعالی از حکم حکمت و قوه قدرت جهان آفرید چنانکه  
 سزید، و از ناچیز آورد<sup>۱</sup> چیز نو پدید کرد، و ما را از جمله اشیاء برگزید،  
 و دل بینا و زبان گویا داد و چهره بدین خوبی ارزانی فرمود، و راه بهشت  
 و دوزخ بنمود و پیغامبر فرستاد و رسالت<sup>۲</sup> بداد، و صلوات<sup>۳</sup> و درود خدای  
 تعالی بر جمیع پیغامبران باد خاصه بر خیر خلقان و برگزیده رحمان و خاتم<sup>۴</sup>  
 پیغامبران، خداوند لوح و قلم و براق و معراج، آرایش دین و دنیا و تخت  
 و تاج، خواجه کائنات، خلاصه موجودات، محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم.  
 اما بعد چنین گوید مؤلف این تألیف و مصنف این تصنیف ملک الحکماء  
 و اقدم الفضلاء ابوعلی سیناء بخاری رحمه الله علیه<sup>۵</sup> که جماعتی از دوستان  
 و یاران از ما بکرات و مرات استدعاء کتاب موجز مفید میکردند  
 و بر ما حقوق بسیار ثابت کرده، پس ما برای اقتضای التماس این  
 طایفه این کتاب تصنیف کردیم<sup>۶</sup> و نامش کنوز المعزمین نهادیم منقسم

۱ - خ، (آورد) ندارد.

حکیم علی ضیاء احمد

۲ - بدو داد، خ.

۳ - صلوة، خ.

۴ - خانه، خ.

۵ - خ، لفظ «خداوند» لوح و قلم تا اینجا را ندارد.

۶ - خ، از «مصنف این تصنیف» تا اینجا را ندارد.

۷ - کردم، خ.

بر دو قسم<sup>۱</sup> باید که از دست نامحرم و جاهل پوشیده دارد و بحرام نکند<sup>۲</sup>  
تا مؤاخذ باشد و الله الموفق والمعين .

## قسم اول

### منقسم بر هفت مقالت

- مقالت اول - در طبایع حروف .
- مقالت دوم - در استخراج اسامی کواکب .
- مقالت سوم - در دُخنهاي<sup>۳</sup> کواکب .
- مقالت چهارم - در لباس و زینت کواکب .
- مقالت پنجم - در تکسیر اسم خود با اسامی کواکب .
- مقالت ششم - در باز نمودن که هر کوکبی را جهت چه مهم باید  
تکسیر کردن و ارقام او چند بار باید خواندن<sup>۴</sup> .
- مقالت هفتم - در چند عمل جهت حب<sup>۵</sup> .

- ۱ - از شش نسخه کنوز المزمین که در دست نگارنده میباشد تقسیم کتاب به دو قسم و  
قسم اول بهفت مقاله منحصراست بنسخه حاضر یعنی نسخه (س) و نسخه (خ) که در مقدمه  
آرامرغنی کرده ایم و متأسفانه از هر دو نسخه چنانکه در مقدمه ویایان کتاب یاد آور شد ما  
فستی از قسم دوم سقط شده و کتاب مطابق تقسیم دیباچه ناتمام است . در نسخه (س) هم  
هنوان باب اول دارد اما بعد از هفت فصل کتاب تمام میشود و اسمی دیگر از باب دوم نیست
- ۲ - نکند بصیغه جمع و همچنین (دارند) و (نباشند) ، خ . یکی از علل اختلاف نسخ  
در کلمه (کنند - کند) و (نباشند - نباشد) در این موضع و سایر مواضع مشابه آن  
در کتاب حاضر مثل (بخوانند - بخواند) و (بدانند - بداند) و همچنین سایر کتب فارسی  
قدیم اینست که در نسخه های قدیم صیغه مفرد را بر رسم الخط قدیم دال مهمله و ذال ممجیه فارسی  
نوشتند (کنند - نباشد - بخوانند - بدانند) و نسخ بعد آنرا بصیغه جمع اشتباه کرده و در  
سایر ضایع عبارات هم بر اساس این اشتباه تصرف نموده اند .
- ۳ - خ ، باختلاف رسم الخط (دخنه های) .
- ۴ - خواند ، خ .



## قسم دوم

### در چگونگی خاتم کواکب سبعة سیاره و خواص آن و تصویر هاء<sup>۱</sup> ایشان

فصل - بدان اسمع<sup>۱</sup> الله تعالی که هیچ چیز از کَلِّ آفرینش محسوسات  
و معقولات بی حکمتی نیست<sup>۲</sup> و هر یکی را خاصیتی است که علم ما بعضی  
را شناخته است<sup>۳</sup> و انبیاء علیهم الصلوة و السلام دریافته اند و برای<sup>۴</sup>  
روشن خویش بتأیید فلکی بجای آورده و بما نموده<sup>۵</sup> پس واجب است  
که بچشم بینش در آن نگاه کنیم و ترقیبی و نسقی که نهاده اند نگاه داریم  
و ایزد تعالی احوال این جهان را بزیر فلک قمر بر دوازده برج و هفت  
ستاره<sup>۶</sup> پیدا کرده است<sup>۷</sup> و هر يك دلالت بطالع کسی دارد. پس باید که  
در وقت عمل از اصل مولود آن کس بدان حاجت که مشغولی با خبر

۱ - تصویرهای ، خ . هر دو نسخه یکی است باختلاف رسم الخط یا بزرگ تمام و یا  
کوچک دنیال بریده زیرا صورت همزه که در نوشته های قدیم در مورد متن و نظایر  
آن دیده میشود از قبیل ( دست و یاء ایشان ) و ( در یاء بی کران ) و ( شها دراز  
و روزها کوتاه ) و امثال آن در حقیقت یاء کوچک ابراست که دنیال آن محض اختصار  
و تسهیل در کتابت حذف شده و بصورت همزه عربی در آمده ( ی = ه ) و بدین  
سبب موجب اشتباه خوانندگان و نویسندگان بعد شده است .

علامتی که روی هاء غیر ملفوظ در حالت اضافه و وصف گذارده میشود نیز همان یاء ابر  
است نه همزه عربی . ( خانه شا = خانه ی شا ) و ( لانه من = لانه ی من ) و  
( هفته گذشته = هفته ی گذشته ) و ( شاره آینده = شماره ی آینده ) رجوع شود  
بمقدمه و حواشی نگارنده بر کتاب التفهیم ابوزیجان بیرونی از جمله صفحه (ق) مقدمه .

۲ - آنرا دریافته اند پس برای ، خ .

۳ - ستاره ، خ .



باشی ، و بدان ستاره نگاه کنی ، و حفظ آراز خانه و شرف و وبال و هبوط و استقامت و رجعت و احتراق ، و بودن در جایگاه موافق در بروج و درجات ، و پیوستن بسعد و نحس و مانند این از ضعف و قوت بدانی <sup>۱</sup> . و اگر ندانسته باشی عمل دوستی در ساعت نحس و عمل دشمنی در ساعت سعد کنی ، از این است که هر وقت عمل راست نیاید و طبعها بگردد .  
**حکایت** - معتمدی که بر قول او اعتماد شاید حکایت کرد که بولایت مصر بودم مرا هوس آن بودی که هر وقت بناء اهرام <sup>۲</sup> و دیگر بناها همچنین دیدمی <sup>۳</sup> يك روز چنان اتفاق افتاد که طاقی دیدم بر آن صورتهای

۱- قوت و ضعف و حفظ کوکب از شرف و هبوط و خانه و وبال و غیره اصلا از مصطلحات فن نجوم و احکام است که در اختیارات و استخراج احکام طالع رعایت می کنند . معرمان و راقیان و علمای فن اعداد و طلسمات نیز برای نوشتن و خواندن و بکار بردن هزارم و رقبه و هودنه و نشره و احراز و ادویه و اوراد و طلسمات ملاحظه احوال کواکب را از قوت و ضعف و سعد و نحس و شرف و هبوط و غیره شرط لازم می دانند .

**اما خانه یا بیت کوکب در مقابل وبال** گفته میشود باین قرار که گویند شش برج بر توالی از اسد تا آخر جدی ولایت آفتاب است و شش برج برخلاف توالی از آخر سرطان تا اول دلو ولایت یا کشور ماه است . و برج اسد خانه اصلی آفتاب و برج سرطان خانه اصلی ماه است . - پس بهر يك از خمسة متعبره دو برج دهند یکی در کشور آفتاب و یکی در کشور ماه و این دو برج را خانه های آن کوکب گویند . و برج مقابل خانه یعنی برج هفتم بعد از آنرا وبال آن کوکب گویند . درباره خانه های کواکب این آیات معروفست

قوس و حوت است مشتری را دام

حمل و عقرب است با بهرام

مرزحل راست جدی و دلو مقام

ثور و میزان چه خانه زهره است

خانه آفتاب شیر مدام

نیر جوزا و خورشید سرطان

مثلا خانه مریخ دو برج حمل و عقرب است و وبالش دو برج ثور و میزان . - و ثور و میزان خانه زهره است و وبالش خانه های مریخ . - و خانه عطارد جوزا و جنبه است و وبالش قوس و حوت که خانه های مشتری است و بر این قیاس در سایر کواکب ستاره .  
 بقیه حاشیه در صفحه بعد



بسیار تراشیده ، صورت کوسینندی خرد یافتیم باحرکت تمام ، مرا لطیف آمد ، قدری موم باخود داشتم بر آن صورت نهادم تا نقش گرفت . باز گشتم

بقیه حاشیه از صفحه قبل

اما شرف در مقابل هبوط از احوال کواکب سبعة بعلوۃ رأس و ذنب است باین قرار :  
شرف شمس در ۱۹ درجه حمل است - قمر ۴ نور - زحل ۲۱ میزان - مشتری ۱۵ سرطان - مریخ ۲۸ جدی - زهره ۲۸ حوت - عطارد ۱۵ سنبله - رأس ۳ جوزا -  
ذنب ۴ قوس .

و هبوط کواکب در درجه مقابل شرف آنهاست یعنی در برج هفتم بعد از شرف همان درجه . - مثلاً هبوط شمس در ۱۹ میزان است - و هبوط قمر در ۴ عقرب - و هبوط رأس در ۴ قوس - و هبوط ذنب در ۱۳ جوزا . - و بر این قیاس در سایر کواکب .  
پس معلوم شد که شرف هر کوکی هبوط کوکب دیگر باشد چنانکه خانه هر کوکی و بل کوکب دیگر است .

اما استقامت در مقابل رجعت و اقامت از احوال خمسة متعیره است که در حرکت خود گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی بروج از حمل بتور و از تور بجوزا تا آخر حرکت کتد و گاهی راجع یعنی حرکت آنها بر خلاف توالی باشد و گاهی مقیم یعنی در يك نقطه ساکن نمایند .

توضیحاً توالی بروج از مغرب بشرق است و بدین سبب حرکت از مغرب بشرق را حرکت بر توالی و حرکت از مشرق بمغرب را حرکت بر خلاف توالی گویند .  
اما احتراق کوکب عبارتست از مقارنه یکی از کواکب خمسة متعیره با آفتاب ، و مقارنه چون در مورد تیرین یعنی ماه و آفتاب باشد آنرا اجتماع گویند . و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین رأس و ذنب ماه با اصطلاح مجاسده خوانند .  
پس احتراق در حقیقت با مقارنه و اجتماع و مجاسده یکی است و اختلاف اصطلاح نظر باختلاف موارد است .

اما سعد و نحس ، عقیده منجمان این است که آفتاب و ماه و مشتری و زهره و رأس را سعد دانند - و زحل و مریخ و ذنب را نحس شمارند - و عطارد را دو جسدین گویند یعنی چون بکوکب نحس پیوند دارای نحوست شود و یا کوکب سعد اثر سعادت گیرد .  
بقیه حاشیه در صفحه بعد



و در آن نقش نگاه کردم چنانك همی آمدم هر جا که گوسپندی بودی<sup>۴</sup>  
 همی روی بمن نهادی و بسوی من آمدی<sup>۵</sup> تا که شبانان بدیدند<sup>۶</sup> و هر چند  
 که گوسپند را زدند نتوانستند که باز گردانند<sup>۷</sup> تا از حد بگذشت و  
 گوسپندان ابواء شدند<sup>۸</sup> شبانان فریاد بر آوردند و درمن افتادند و گفتند  
 که بهمه<sup>۹</sup> حال جادوی کرده و طلسمی داری<sup>۱۰</sup> از گفته ایشان دلنهی که  
 شدم<sup>۱۱</sup> سوگندان<sup>۱۲</sup> خوردم که مرا از این علم معرفتی<sup>۱۳</sup> نیست و در این  
 حال من نیز شکفت مانده ام و هیچ خبر ندارم الا این یاره موم<sup>۱۴</sup> و بدان

بقیه حاشه از صفحه قبل

و مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و زحل را نحس اکبر و مریخ  
 را نحس اصغر گویند.

در انظار کواکب نیز گویند نظر تربیع و مقابله نظر عداوت و نحس است. و نظر  
 تثلیث و قسادیس نظر مودت و سعد است. و نظر مقابله را در عداوت و نحس  
 اقوی از تربیع دانند. و تثلیث را در مودت و سعادت اقوی از قسادیس شمارند.  
 و در نظر مقارنه گویند با کواکب سعد در سعادت و با کواکب نحس در نحسیت یفزاید.  
 تربیع آنست که مابین دو کواکب ۹۰ درجه یعنی ربع دور فاصله باشد. و در مقابله  
 مابین دو کواکب ۱۸۰ درجه یعنی نصف دور فاصله است. و در تثلیث ۱۲۰ درجه  
 یاثلث دور و در قسادیس ۶۰ درجه یا سدس دور.

و مقارنه آنست که دو کواکب در يك نقطه مجتمع شده باشند.

و اما قوت و ضعف کواکب را تا ۱۷۴ صنف شمرده اند نود قسم قوت و هشتاد و  
 چهار قسم ضعف که شرح طولانی است خواهند گان رجوع کند بکفایة التعلیم و  
 دلیل المنجمین و شرح یست باب ملاحظه.

۲ - هرمین ، خ . در اصل ( اهرمن ) نوشته است .

۳ - همین دیلم ، خ .

۴ - که بودی ، خ .

۵ - بهم ، خ .

۶ - سوگند ، خ .

۷ - علمی و معرفتی ، خ .



خشم در هم مالیدم . چون آن نقش تپاه شد و باطل گشت در حال کوسپندان باز گشتند . و بعد از آن بدفعات رقتم و موم بر آن صورت نهادم هیچ تأثیری نکرد .

و از اینجا معلوم میشود که وقت را تأثیر تمام است و همه بیکسان نباید شمردن . و در اختیار کارها که مردم پیش گیرند در هر کاری تأمل کنند و در هر باب بنگراند و دلائل نگاه دارند تا مقصود زود حاصل شود و در عمل خطا نیفتد .

### مقالت اول - در طبایع حروف

حروف<sup>۱</sup> ابجد را بچهار قسم کرده اند ، حروف آتشی و خاکی و بادی و آبی را جدا کرده اند ، و فتح را بآتشی و ضمّت<sup>۲</sup> را بخواکی و کسر را بیادی و جزم را بآبی داده اند<sup>۳</sup> چنانکه نموده میشود .

حروف آتشی - ا و ی ل م ن ع .

حروف خاکی - چ ز ک س ف ت ح .

حروف بادی - ه ر ش ث ذ ص ط .

حروف آبی - ب د خ ظ غ ض ق<sup>۴</sup> .

۱ - خ (حروف) ندارد .

۲ - خ (ضمّه) اختلاف رسم الخط .

۳ - خ (داده اند) ندارد .

۴ - قاعده تقسیم حروف بیست و هشت گانه را بطبایع و عناصر اربعه و کواکب سبّه و بروج اثنا عشر و سایر امور مربوط بفنون فربیه با اختلاف عقاید و سلیقه ها در اعتبار دایره ابث و ابجد و اعظم و اجهب و غیره در مقدمه شرح دادیم و گفتیم که ماخذ و مقیاس اعمّاء مؤلف این کتاب دایره اجهب است . و چون این مفتاح را در دست داشتیم نسخه را که در ضبط و تمییز حروف متعلق بهر عنصری بسیار متشوش و بقیه حاشیه در صفحه بعد



## مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب

بدانك يك حرف آتشی و يك حرف از خاکس و یکی از بادی و

بقیه از صفحه قبل

مغلوط بود بصحت باز آوردیم و یقین داریم که اصل صحیح همین است که در متن آورده ایم. در کتاب **حل المشکلات** ابوالمعاسن ابن ساوجی که از کتب معتبره اهداد و طلسمات است هم تقسیم حروف را بطبایع اربعه و استخراج اسامی کواکب از روی طبایع باسم و رسم از کتاب کنوز المعزّمین (رساله حاضر) با تعریف و تصحیفی که مخصوصاً لازمه این نوع کتب و نوشته هاست نقل کرده است. باری مبنای اعمال این کتاب بردایره اجهب است و اینکه در مقدمه فصل نوشته است «حروف ابجد را بچهار قسم کرده اند» مسامحه مؤلف کتاب است یا سهو نسخ. و در سایر نسخ کتاب اصلاً اسمی از حروف ابجد نیست بلکه مینویسند «بیست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم» یا «حروف بیست و هشتگانه را بچهار قسمت کنند».

اما حروف بیست و هشتگانه دایره اجهب و تقسیم آن بعناصر اربعه باین قرار است:

ا ج ه ب و ز ر د ی ک ش خ ل س ث  
ظ م ف ذ غ ن ت س ض ع ح ط ق

چون آنرا چهار چهار طرح یعنی بچهار قسمت کنیم هر بخش آن هفت حرف میشود که بترتیب عناصر از بالا باین حرف ازل را باتش و دوم را بیاد و سوم را آب و چهارم را بخاک دهند.

حروف آتشی ، ا و ی ل م ن ع

« بادی ، ج ز ک س ف ت ح

« آبی ، ه ر ش ث ذ ص ط

« خاکی ، ب د خ ظ ط ی ض ق

اما در حرکات حروف چون مطلبی را که در این فصل نوشته بعد هم در مقاله پنجم مینا تکرار و تأیید کرده است روا نداشته ایم که از پیش خود در آن تصرف کنیم اما نوشته این نسخه با سایر نسخ کتاب و همچنین با دیگر کتب اهل فن مغالف است. معروف این است که حروف آتشی را فتحه و بادی را ضمه و آبی را کسره و خاکی را سکون دهند. و در نسخه های دیگر کتاب نوشته شده است که حروف حار را نصب و یابس را رفع و رطب را مجرور و بارد را مجزوم کنند. و در بعضی نسخ برعکس رطب را مجزوم و بارد را مجرور کنند.

نکات و عقیده خود را در این باره بشرح در مقدمه نوشته ام والله العالم.



یکی از آبی گرفته ایم و بزحل داده ایم ، حاصل آمد حروف زحل :  
ا ج ه ب .

و حرف <sup>۱</sup>دوم از آتشی و دوم از خاکی و دوم از بادی و دوم از آبی  
گرفتیم و بمشتری دادیم حاصل آمد حروف مشتری : وزرد .

و حرف سوم از هر طبایع گرفتند و بمریخ دادند حاصل آمد حروف  
مریخ : ی ک ش خ

و چهارم از هر یکی گرفتیم و بشمس دادیم حاصل آمد حروف شمس :  
ل س ث ظ

و پنجم از حروف هر طبیعی گرفتیم و بزهره دادیم حاصل آمد حروف  
زهره : م ف ذ غ

و ششم هر طبیعی را گرفتیم بعطارد دادیم حاصل آمد حروف عطارد :  
ن ت ص ض

و هفتم از هر طبایع گرفتیم و بقمر دادیم حاصل آمد حروف قمر : ع  
ح ط ق

اینست حروف کواکب که از هر طبیعی حرفی بهر کوکبی داده <sup>۲</sup> پس در

۱ - حروف ا ح

۲ - تقسیم بیست و هشت حرف بکواکب سبعة نیز براساس دایرة اجهب است که در  
حواشی قبل نوشتیم .

چون بیست و هشت حرف را بهفت کوکب قسمت کنیم بخش هر کوکب چهار حرف  
خواهد شد . - قاعده این است که کواکب سبعة را از بالا بیابین یعنی از زحل بقمر  
رہایت کنند پس چهار حرف اول را بزحل و چهار حرف دوم را بمشتری و چهار  
حرف سوم را بمریخ دهند و همچنان تا چهار حرف آخر بقمر افتد . و بترتیب دیگر  
بقیه حاشیه در صفحه بعد



وقت حاجت با کوکبی که عمل کنند همین چهار حروف بنویسند بجای آن  
کوکب<sup>۱</sup>

### مقالت سوم - فی دُخنة الکواکب

بدانک هر کوکبی را دُخنه ایست که وقت حاجت بکار برند مقصود زود  
بر آید، اینست بخور هر کوکبی جدا گانه نوشته شده.  
بخور زحل: قیر<sup>۲</sup> و خرده سُرب و اشنه<sup>۳</sup> و بلاد در جمله با هم برابر.  
بخور مشتری: کافور و صندل سرخ و خرده مرجان و عازوی ستبربی  
سوراخ و زعفران آب ندیده جمله با هم برابر.  
بخور شمس: کندر و روی<sup>۴</sup> مشک رندش عاج کل سرخ جمله برابر با  
روغن شبرم<sup>۵</sup> بیند و بسوزد.

بخور زهره: پوست ترنج و زعفران رندش سیم و مس با هم بوزن برابر  
بگلاب بندد.

بخور عطارد: برگ ریحان لاجورد و سوده دار فلفل<sup>۶</sup> برگ ترنج جمله

---

بقیه حاشیه از صفحه قبل

که در متن آورده است حروف طبایع را ملحوظ دارند پس حرف اول هر کدام را  
برحل و حروف دوم را بشتری دهند تا حروف هفتم چهار طبع بفرایند.

نسخه ها در ضبط حروف کواکب نیز بسیار مغشوش و منطوط بود و ما بقیاس صحیح  
که منظور مؤلف کتاب بوده و در مواضع و نسخ دیگر هم تأیید شده است آنرا  
بصواب باز آوردیم و الله اعلم بالصواب.

۱ - اسامی از کوکب، خ.

۲ - قیره، خ.

۳ - اشنه: نام گیاهی است که آنرا دوا له نیز گویند.

۴ - کندر رومی، خ.

۵ - شبرم از نوع گیاههای شیردار است که بتوعات گویند، در بعض نسخ (شبره).

۶ - سوده فلفل، خ.



بوزن برابر بآب زعفران بشدد .

بخور قمر : سئد روس کهریاء کوفته شد . لادن جمله اجزا  
برابر بآب مورد بشدد و بسوزد<sup>۱</sup> .

پس باید که عمل هر کوکبی که کند بخور آن کوکب بر آتش نهد تا  
مقصود بر آید .

### مقالات چهارم - در لباس و زینت کواکب

بدانك هر کوکبی را جدا گانه جامه بی باید پوشید . بطاوار آن کوکب  
باید بر آمد و خانمی که بدان کوکب تعلق دارد . در دست باید کرد چنانك  
گفته میشود ، و روی بدان برج باید کرد که آن کوکب در آن باشد . و  
بخور مذکور سوختن ، و حاجت خواستن تا مقصود زود حاصل شود .

زحل باید که در وقت حاجت خواستن جامه کبود و دراز پوشد و در  
انگشتی در دست کند یکی از آهن و یکی از سرب ، و بر آن نقش کند  
این حروف را فط و روی بآن برج کند که زحل در آن بود و دُخنه  
مذکور بسوزد و حاجت خواهد .

مشتری وقت حاجت باید که جامه زرد و سفید پوشد و بطور رهبانان  
و عابدان بر آید و انگشتی عقیق در دست کند و برو نقش کرده این  
حروف را حج و در برابر مشتری بایستد و دُخنه مذکور بسوزد .

مریخ باید که قبای سبز پوشد و بطور خداوندان سلاح<sup>۲</sup> بر آید شمشیر  
کشیده در دست و انگشتی از آهن در دست کند برو نقش کرده این

---

۱ - در دُخنه ها و بخورات کواکب نسخه های این کتاب و دیگر نوشته های ارباب  
فن مختلف است هر يك بنظر و سلیقه خود چیزی را گاسته یا افزوده اند قمر مسلم  
متفق علیه این است که باید دُخنه و بخور هر کوکبی با خواص<sup>۳</sup> و احوال و منسوبات  
آن کوکب تناسب داشته باشد .

۲ - خداوند سلاح ، خ .



حروف م د برعود سوزی دُخنة مذکور بسوزد .

شمس جامه فاخر پوشد زرد و سرخ و بطور پادشاهان بر آید و انگشتی زرد در دست کند بروی صورت آفتاب نقش کرده و در مجمره زرد [دخنة]<sup>۱</sup> آفتاب بسوزد .

زهره باید که جامه بنفش فاخر بپوشد و تاج بر سر نهاده و از هر گونه جواهر برو بسته و بطور زنان بر آید و انگشتی مس در دست کند برو نقش کرده این حرف را ب د و دخنة مذکور بسوزد .

عطارد باید که در آعه<sup>۲</sup> پوشد و دستار گرد ببندد و گشاده روی باشد و بطور دبیران بر آید و دخنة مذکور بسوزد و خاجث بخواهد .

قمر باید که جامه سیم کون پوشد بوی خوش داده و بطور کودکان و پیکان و رکابداران بر آید و انگشتی سیم پوشد و صورت ماه برو نقش کرده و دخنة ماه بسوزد و بعمل مشغول شود .

اگر در عمل خطا نیفتد و اوقات و ساعت خوب رعایت کرده شود مقصود همان ساعت حاصل آید .

### مقاله پنجم - در تکسیر اسم خود با اسامی کواکب

چون خواهی تکسیر کنی اسم خود را با هر کوکبی که خواهی باید که در ساعت آن کوکب بخور آن کوکب بسوزی و جامه های آن کوکب بپوشی و خاتم او در دست کنی چنانکه گفته شد و احتراز کنی از آنکه آن کوکب راجع یا در هبوط و وبال نباشد و یا در تربیع و مقابله کوکب نحس نباشد . چون اینها معلوم کرده باشد<sup>۳</sup> اسم خود بنویسد و بعد اسم والد خود بنویسد

۱ - بقیاس علاوه شد .

۲ - اصل ( ذراعه ) .

۳ - باشی : خ . و همچنین ( بنویسی ) و ( دهی ) بصیغه خطاب .



و بعده حروف کوکب مطابق بنویسد<sup>۱</sup> و هر سه را با هم امتزاج دهد  
چنانك كواكب را از حروف کرده بود.

پس حرف اوّل هريك بگیرد و بنهد و حرف دوم هريك بگیرد و بنهد  
و حرف سوم هريك بگیرد و بنهد و حرف چهارم هريك بگیرد و بنهد.  
و هر اسمی را از حروف تمام شود و اسمی دیگر را هنوز حروف باقی مانده  
باشد آن اسم تمام شده را باز از سر گیرد تا آن اسمهای<sup>۱</sup> دیگر تمام شود.  
و هر اسمی که تمام شود و دیگر اسمها را حروف باقی مانده باشد آن  
اسم را باز اعاده باید کرد تا همه تمام شود.

و بعده همه را با هم جمع کند و معرب و معجم سازد چنانك گفته شد<sup>۲</sup>  
آتشی را فتح و خاکی را ضمت و بادی را کسر و آبی را جزم چنانك در  
اسم حسین و والده اش فاطمه و کوکب مشتری (وزر د) حروف<sup>۳</sup> نموده میشود.  
مثال : ح س ی ن ف ا ط م ه و ز ر د.

حرف اوّل هريك ازین اسماء گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ح ف و)  
و حروف دوم هريك گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (س ا ز) - و حروف سوم  
هريك گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ی ط ر) - و حرف چهارم هريك  
گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ن م د).

بعده اسم حسین چهار حرف بود تمام شد و فاطمه را که پنج حرف است  
يك حرف باقی ماند<sup>۱</sup> پس يك حرف از اوّل اسم حسین گرفتیم و نهادیم  
و يك حرف از اوّل حرف مشتری گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ح ه و).

۱ - اسمهای : رسم الخط نسخه اصل .

۲ - شده : خ .

۳ - و حروف : خ . حروف مشتری را اینجا و حروف تکسیر را در مثال ، محض امتیاز  
بین الهالین گذاردیم .



پس همه را با هم ترکیب کردیم و معرب و معجم ساختیم حاصل آمد  
حروف از اسم حسین و فاطمه و کوکب مشتری حفوسا بطر نمود جهو<sup>۱</sup> .  
و در اعراب نهادن اگر دو جزم در پهلوی هم واقع شود يك جزم را  
کسر کنند تا توان خواند .

پس در هر کوکبی که عمل خواهی چنین باید کرد و هر کوکبی  
را علیحده باید معلوم کرد<sup>۲</sup> و ساعت او بخور او<sup>۳</sup> بر آتش باید نهاد .  
و آن کوکب باید که خوش حال باشد<sup>۴</sup> و با طوار آن کوکب باید بر آمد  
و جامه های آن کوکب باید پوشید<sup>۵</sup> چنانکه در بالا ذکر کرده شده است  
و چنین که گفته شد اسم خود را با کوکب مطلوب امتزاج دهد و آن  
مقدار عدد که جهت آن کوکب تعیین کرده شده است بخواند این ارقام<sup>۶</sup>  
که بیرون آورده باشد<sup>۷</sup> و در برابر آن برج بایستد که آن کوکب  
درو باشد و دست بردارد و حاجت بخواند .

و هر کوکبی را علیحده عددی جهت خواندن گفته خواهد شد و حاجت<sup>۶</sup>

۱ - نسخه اصل در مثال عمل تکبیر بسیار منقو و منشوش بود و چون مناج نصیج  
در دست داشتیم مطابق قاعده یی که در این کتاب و سایر کتب قن نوشته شده است  
الخلاط را بصحت باز آوردیم و این عمل در دیگر مواضع مشابه نیز که قاعده صحیح  
در دست بوده انجام گرفته است .

۲ - یعنی بخور مخصوص کوکب .

۳ - یعنی در شرف و بیت و نظر تلبث و تدیس و نظایر آن که با اصطلاح متعجمان  
خوش حالی کوکب است .

۴ - ارقام را : خ .

۵ - یعنی حروف و ارقامی را که بتکبیر استخراج شده است بعد مقرر بخوانند .

۶ - حاجت عطف است بر عدد . یعنی حاجت مناسب هر کوکبی نیز گفت خواهد شد .



که از هر کو کب چه حاجت بخواند<sup>۱</sup> و هر کو کبی را جهت چه مهم باید تکسیر کرد و چند بار باید خواندن .

**فایده** - اگر کو کب خود<sup>۲</sup> بداند بهتر آنست که اوّل اسم خود بنهد و بعد حروف اسم کو کب خود بنهد<sup>۳</sup> و بعد حروف کو کبی که بندو حاجت باشد بنهد و عمل تمام کند چنانکه در اسم حسین و فاطمه و مشتری گفته شد<sup>۴</sup> و بخور هر دو کو کب سوزد و حاجت از هر دو کو کب بخواند . و اوّل باید که معلوم کرده باشد که هر دو کو کب را با هم اندک دوستی هست پس این عمل کند . و اگر بخدّ اندک پس بنام خود و والدۀ خود و کو کب مطلوب عمل باید کرد .

**مقاله ششم** - در بیان نمودن که هر کو کبی را

**جهت کدام مهم باید خواند و چند بار باید خواند**

**زحل** - هفت بار بخوانند جهت فتح قلاع و بدست آوردن خاندان قدیم و ملک گرفتن و بر لشکر اعدا مظفر و منصور شدن .  
**مشتری** - شش بار بخوانند<sup>۱</sup> جهت قوت اسلام و رواج شرع و ظهور عدل و ماندن ایمان سلامت و در چشم خلائق با عظمت و شوکت بودن .  
**هریخ** - پنج بار بخوانند جهت قوت بر اعداء و جهت هلاک دشمن و فتح لشکر .

**شمس** - چهار بار بخوانند جهت دوام سلطنت و خلافت و در پادشاهی مستدام ماندن . و هر دشمنی که خواهد دشمنی کند مقهور گردد<sup>۲</sup> و آنچه

۱ - مقصود کو کب طالع شخص است هنگام ولادت .

۲ - خ ، (عمل تمام کند) علاوه دارد .

۳ - بخواند : خ .

۴ - کردن : خ .



تسخیر کند در دست آید و در دست آسان در آید .

زهره - سه بار بخوانند<sup>۱</sup> جهت عیش و کامرانی و طرب ولذت<sup>۲</sup> و در چشم  
خلایق خاصه زنان عزیز و گرامی بودن و دائم بانشاط و خرمی نشستن  
و خوش دلی .

عطارد - دو بار بخوانند<sup>۳</sup> جهت مزید خزائن و جمع شدن اسباب و مال  
بسیار بدست آوردن و ملك زیاد<sup>۴</sup> شدن .

قمر - یکبار بخوانند جهت دفع سحر و مکر و جادوی و غدر و جهت صحت  
بدن و تندرستی و آنچه بدین ماند .

و این اعداد بر طریق ترتیب<sup>۵</sup> کواکب نهاده شده است که زحل بر آسمان  
هفتم است هفت بار و مشتری بر آسمان ششم است شش بار و قمر علی هذا که  
قمر بر آسمان یکم است يك بار بخوانند .

بعضی حکما بر آنند که جهت هر کوکبی که تسخیر کنند هفت بار  
یا سی و سه بار بخوانند و هر سه قول<sup>۶</sup> راست است<sup>۷</sup> .

---

۱ - بخوانده خ محتمل است که در نسخه های قدیم همه جا (بخوانند) صیغه مفرد برسم الخط  
قدیم دال فارسی بوده و در نسخه های بعد باشتباه (بخوانند) بصیغه جمع نوشته شده باشد  
اما صیغه جمع در این نوع عبارات معمولتر است بدین سبب آنرا در متن اختیار کردیم .  
۲ - قوت ، خ .

۳ - بخواند ، خ .

۴ - و ملك نیز زیاده ، خ .

۵ - ترکیب ، خ .

۶ - خواندن هفت بار یا سی و سه بار برای هر کوکبی دو قول و با آنچه ابتدا شرح داد  
جمعا سه قول میشود .

۷ - ح « باقی والله اعلم » علاوه دارد .

## مقالات هفتم چند عمل در حجب

چون خواهی که کسی را مستخر خود گردانی اول باید که کوکب طالع آن کس معلوم کنی و بدانی که راجع نباشد و هبوط و وبال و نظر های بد نداشته باشد و خوشحال باشد چنانکه پیشتر گفته شد<sup>۱</sup> پس در ساعت کوکب مطلوب بنخور او بر آتش نهی و باطوار آن کوکب بر آبی و جامه های آن کوکب و خاتم آن پیوشی<sup>۲</sup> و بعده اسم طالب بنهی<sup>۳</sup> و بعده اسم مطلوب بنهی و بعده اسم کوکب مطلوب بنهی و تکسیر کنی هر سه اسم را با هم تا ارقام بیرون آید چنانکه در اسم محمد و فاطمه و کوکب طالع فاطمه زهره مفذغ<sup>۴</sup> نموده میشود.

مثال اسم طالب محمد م ح م د اسم مطلوب ف ا ط م ه اسم کوکب مطلوب م ف ن ذ غ حرف اول هریک گرفتیم و نهادیم و حرف دوم هریک گرفتیم و نهادیم و سوم و چهارم هریک گرفتیم و نهادیم چنانکه پیش گفته شد<sup>۲</sup> و هر اسم تمام شد باز اعاده کردیم تا دیگر اسمها مرتب شود حاصل آمد از هر سه اسم مقم حاف مطذ دمنغ مهم<sup>۴</sup>

و هر جا که دو جزم واقع شد یکی را کسر کردیم چون بنام خود و بنام مطلوب و کوکب او این ارقام بیرون آورده

۱ - شده ، خ

۲ - بنی ( م ف ن ذ غ ) که حروف زهره است .

۳ - چنانکه گفته شده ، خ .

۴ - در نسخ دیگر این کتاب مثال بوجود و فاطمه و حروف کوکب زهره که مناسب

محبت و سعادت است زده اند و حروف استخراج شده با اعراب و اصحاب معروف باین

قرار است ، مقم حاف مطذ دمنغ مهم .



باشد<sup>۱</sup> و وقت خوب معلوم کرده باشد و شرطها<sup>۲</sup> بجای آورده باشد<sup>۳</sup> چهار کاغذ از این ارقام بنویسد و بخور بدهد<sup>۴</sup> و چهار صورت بسازد از موم یا کیزه و در شکم هر صورتی پاره یی بخور آن کو کب با يك کاغذ از این ارقام که نوشته باشد<sup>۵</sup> بنهد و بر هر صورتی سی و سه بار این ارقام بخواند. یکی را در آتش اندازد<sup>۶</sup> و یکی را در خاک پاک که قدم بر آن نرسد دفن کند<sup>۷</sup> و یکی را در باد بپاویزد جایی که او را دایم باد بجنباند و یکی را در آب یا کیزه<sup>۸</sup> اگر روان باشد بهتر<sup>۹</sup> بیندازد. در ساعت آنکس حاضر شود و مسخر گردد بهرامری که تو فرمان کنی مقصود حاصل آید. اگر در عمل خطا نیفتد و اوقات کواکب خوب معلوم کرده شود هنوز عمل تمام نشده باشد که آنکس حاضر گردد و مراد بر آید.

**نوع دیگر** - اینست که این شرطها بجای آورده بر چهار پاره کاغذ

این ارقام بنویسد بمشك و زعفران و بخور کو کب مذکور بسوزد و يك آجر آب فارسیده را در آتش اندازد تا سرخ شود<sup>۱۰</sup> پس بخور در میان کاغذها پیچد و بر آن نهد<sup>۱۱</sup> تا بسوزد و سی و سه بار این ارقام<sup>۱۲</sup> بخواند

۱ - خ ، در اینجا وجله بند (باشی) .

۲ - و این شرطها ، خ .

۳ - خ (باشد) ندارد .

۴ - یعنی هنگام نوشتن ارقام دخنه و بخور کوکب مطلوب بسوزد .

۵ - يك کاغذ این ارقام نوشته باشد ، س .

۶ - و آنرا بخور در میان کاغذها پیچیده و بالانهد ، خ . مقصود این است که کاغذها را با بخور روی آجر سرخ شده بسوزد .

۷ - یعنی ارقام مغم حاف مطه دمخ مهم که از تکسیر حروف زهره که کوکب مناسب محبت است با نام طالب و مطلوب ( محمد و فاطمه در مثال مزبور در متن ) حاصل شده است با امرباب و اعجام و حرکت و سکون حروف بقاصه حروف ناری و هرائی و مائی و ارضی .



همان ساعت مقصود حاصل آید .

### قسم دوم

در چگونگی خواقم سبعة سیاره و خواص آن و تصویر آن

بدانك این علمی به شریف است و بزرگ . باید که هر که بدین شغل مشغول گردد بر طریق آزمایش و ازوجه بازی نکند و بیابا کیزگی تن و نیت صافی پیش گیرد و دل در خدای بندد تا راست آید و مقصود زود حاصل گردد . اگر نه بر این جمله کند تمام نشود ، و باشد که زیان باز دهد . و باید که بداند ناقضای حاجت و کشادگی کار او بکدام کوکب تعلق دارد بشرایطی که گفته شد ، باید که آن کوکب حظی تمام داشته باشد . و هر چند قوی حال و نیکوتر بهتر و دلیل مؤ گدتر .

و احتراز باید کردن از آنچه آن کوکب راجع یا در هبوط و وبال باشد و یا در احتراق ، و تربیع و مقابله مریخ<sup>۱</sup> هم نا پسندیده است .  
و در ساعت خانم ساختن چنانك گفته شد بخور آن کوکب بسوزد و با طوار آن کوکب بر آید<sup>۲</sup> .

زحل - سنگ شبه از قسمت زحل است . روز شنبه این سنگ بستاند<sup>۳</sup>  
و قمر در برج جدی یا دلو باشد و بزحل ناظر<sup>۴</sup> . و از آن نکینی بسازد بدین

---

۱ - نظر تربیع و مقابله در همه جا نظر دشمنی و عداوت است اختصاص به مریخ ندارد و تخصیص بذکر برای شدت نفوس است در تربیع و مقابله مریخ .

۲ - خ : این عبارت را علاوه دارد « انشاء الله تعالی که حق تعالی جوینده این علم را بمقصود رساند بفضل و کرمه » .

۳ - بستان : مس .

۴ - و زحل ناظر : خ مقصود نظر نجومی است . و در این مورد بخصوص نظر عداوت تربیع و مقابله اولی از نظر محبت تلبیث و تدبیس است والله العالم .



طریق نقش مردی ایستاده و ماهی در دست گرفته و سوسماری در زیر قدم  
او و انگشتی از سرب .....<sup>۱</sup>

پایان نسخه (س)

---

۱- نسخه (س) یعنی نسخه کتابخانه مدرسه سه سالار که اقدام نسخ کنوزالمعین دسترس  
ما بود همین جا ختم می شود اما مطابق تقبلی که در دیباچه کتاب شده (قسم دوم در  
چگونگی خانم کواکب سبغتاره و خواص آن و تصویرهای ایشان) نسخه فی الجمله ناتمام  
است. از دوی مجموعه که این کتاب را با رساله های دیگر متضمن است خوب معلوم  
می شود که از این کتاب مقداری مفقود بوده و همچنان با کتب دیگر در يك مجموعه  
تجلید شده است در جرع شود بمرقی نسخه (س) در مقدمه نگارنده والله الموفق وهو العین.

## بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس و ستایش خدای را<sup>۱</sup> که آفریننده جهانست و بدید آرنده زمین و زمانست<sup>۲</sup> و هست کننده طبایع<sup>۳</sup> و ارکانست . و درود بر پیغامبران حق که گزیده خلقاتند خصوصاً<sup>۴</sup> بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه .

چنین<sup>۵</sup> گوید مؤلف این کتاب<sup>۶</sup> ابوعلی بن سینا<sup>۷</sup> که جماعتی<sup>۸</sup> از دوستان و عزیزان<sup>۹</sup> که بر علم نیرنجات و طلسمات و رقیه و آنچه بدین تعلق دارد<sup>۱۰</sup> داعیه تمام داشتند و روزگار خود بدو صرف میکردند و هیچ قایت نمی یافتند بکرات و مرّات از من<sup>۱۱</sup> استدعا کردند کتابی

۱ - حمد و ستایش خدای را ، ش - سیاس و ستایش بی قیاس خدای را ، ض - مرآن خدای را ، م . . - نسخه (ب) اصلاً مقدمه ندارد .

۲ - کون و مکانست ، ض .

۳ - افلاک ، ض .

۴ - خصوص ، ض .

۵ - اما بعد چنین گوید ، م .

۶ - این مختصر ، ش .

۷ - شیخ الرئيس ابوعلی سینا رحمه الله ، ش .

۸ - چون جماعتی ، ض .

۹ - دوستان عزیز ، ش .

۱۰ - بدین مانند ، م .

۱۱ - ما ، ض .



موجز مفید ساختن<sup>۱</sup>. چون حقوق بسیار بر من<sup>۲</sup> ثابت داشتند<sup>۳</sup> بر مقتضی  
 التماس آن طایفه این مختصر را<sup>۴</sup> تألیف کردم و نامش کنوز المعزمین<sup>۵</sup>  
 نهادم، و از یاران درخواست کردم که این کتاب را بدست نااهلان نادان<sup>۶</sup>  
 ندهند و از باری تعالی توفیق خواستم بر اتمام آن والله المعین<sup>۷</sup>.

## القول فی مؤامرة الاعمال<sup>۸</sup>

وفیه سبعة فصول

الفصل الاول فی ذکر الاعمال وما تعلق به

الفصل الثاني فی منسوبات الکواکب

الفصل الثالث فی عداوة الکواکب بعضها علی بعض<sup>۹</sup>

الفصل الرابع فی دخنة الکواکب السیارة<sup>۱۰</sup>

۱ - ش (ساختن) ندارد.

۲ - ما، ش.

۳ - حقوق با ثبات میکردند، ض. - و حقوق بر ما داشتند، م. - و حقوق وافر بر ما داشتند، ب.

۴ - کتاب را، ب. - رساله را، م.

۵ - در نسخه (ض) کنز المعزمین. و در سایر نسخ (کنوز المعزمین) است.

۶ - و نادان، ش.

۷ - ولی الاجابة، ض. - انه ولی الاجابة، م.

۸ - باب اول فی جواهر الاعمال، ض. - عنوان باب اول در این نسخه مثل (قسم اول)

نسخه (س) است اما (جواهر الاعمال) ظاهراً تحریف (مؤامرة الاعمال) است. مؤامره

که در لغت بمعنی مشاورت آمده در اصطلاح فن نجوم و احکام و اعداد و طلسمات بمعنی

استخراج و استنباط احکام نجومی و اعدادی متداول است. - در نسخه (ب م) عناوین

فصول را بفارسی نوشته است.

۹ - فی عداوة الکواکب و محبتها، ض.

۱۰ - ض (السیارة) ندارد. - ب، در بخور کواکب سیاره.

الفصل الخامس في شرح حروف ابجد<sup>۱</sup>

الفصل السادس في خواص الحروف وآثارها<sup>۲</sup>

الفصل السابع في تركيب الاسماء

## الفصل الأول

چون خواهیم که عمل دوستی و محبت کنیم آغاز کنیم بر روزها و شبها  
مشتري و زهره<sup>۳</sup>

آن زهره روز آدینه و شب سه شنبه باشد . اما عمل آن اول ساعت  
کنیم و هشتم<sup>۴</sup> ساعت ، خواهیم از روز و خواهیم از شب ، که تأثیر زهره  
بیشتر<sup>۵</sup> بدان وقت یافته اند .

و آن مشتري روز پنجشنبه و شب دوشنبه باشد ، و عمل اول ساعت  
و هشتم ساعت<sup>۶</sup> همچنانک در زهره باد کردیم .

و نیز باید که قمر منصرف باشد از تدیس و ثلث و یا مقارنه

---

۱ - في شرح الحروف : ض .

۲ - وتأثيراته : ش .

۳ - کنیم : ض . خواهیم که عمل محبت آغاز کنیم اول از روزها و شبهای زهره و  
مشتري آغاز کردیم : ب . . درباره علامت همزة (شبهاء مشتري) و نظایر آن که یا  
کوچک ابر است در حواشی دیگر گفتگو کرده ایم .

۴ - هم : ش تحریفت .

۵ - نیز : ش تحریفت .

۶ - ش «عمل اول ساعت و هشتم ساعت» ندارد . و روز پنجشنبه روز مشتري است  
و شب دوشنبه و ساعت اول از آن روز و شب از آن کواکب است و ساعت اول و هشتم  
تأثیر آن زیادت باشد و براد نزدیکتر : ض .



مشتري<sup>۱</sup> و متوجه باشد بمقارنه و تسديس و تثليث زهره تا عمل بر وفق  
مراد باشد.

اما چون از جهت بغض و عداوت عمل کند<sup>۲</sup> بشبها و روزها مریخ  
و زحل کند و ساعات<sup>۳</sup> ایشان .

از آن مریخ روز سه شنبه و شب شنبه و از آن زحل روز شنبه و

۱ - مشتري باشد : ش .

۲ - کند : ض .

۳ - ساعات : ب - و در ساعت : ض .

راجع بنظر تسديس و تثليث و مقارنه وغيره در حواشی ديگر توضيح داده ايم .  
اما انصرافی با اصطلاح منجمان عبارتست از حالت کوکب بعد از اتصال . - چون  
کوکب قريب بعد نظر یا تناظر باشد آنرا متصل و اين حالت را اتصال گویند .  
و چون بعد از تمامی احوال از منظور الیه در گذرد آنرا منصرف گویند . و هر کدام  
را اقلی است که در کتب فن از قبیل کفاية التعلیم و کتاب التفهیم و شرح بیست باب  
بشرح نوشته اند .

در باب ارباب ساعات و ایام و لیالی در مقدمه مفعلاً گفتگو کرده ايم و اینجا برای توضیح  
مطالب کتاب باختصار میگوئیم که چون ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را از ساعت اول  
روز یکشنبه هفت هفت طرح کرده ساعت اول را بشمس و ساعت دوم را بزهره و  
همچنین سایر کواکب سیمه بارهایت ترتیب از علوی بسفلی دهند و رب<sup>۴</sup> ساعت هر روز  
و هر شب را رب<sup>۴</sup> ساعت اول آن روز و شب دانند روز یکشنبه بآفتاب افتد و بر ترتیب  
ایام دوشنبه بلاء و سه شنبه مریخ و چهارشنبه بعطارد و پنجشنبه بشتري و جمعه بزهره  
و شنبه بزحل تعلق یابد . - و از لیالی شب شنبه مریخ و شب یکشنبه بعطارد و شب  
دوشنبه بشتري و شب سه شنبه بزهره و شب چهارشنبه بزحل و شب پنجشنبه بشمس و  
شب جمعه بمر متعلق شود .

و چون ساعتی متعلق بکوکبی گردید ساعت هشتم بعد از آن نیز بر ترتیب کواکب  
سیمه متعلق بهمان کوکب خواهد شد . مثلاً ساعت اول یکشنبه تعلق بآفتاب دارد .  
ساعت هشتم و یازدهم و بیست و دوم بعد از آن هم نوبت بآفتاب می افتد و بر این قیاس  
در سایر کواکب سیمه .

شب چهارشنبه است ، اول ساعتش و هشتم ساعت <sup>۱</sup> .

ولیکن <sup>۲</sup> باید که قمر منصرف باشد از مقابله و تربیع <sup>۳</sup> زحل ، و متوجه باشد <sup>۴</sup> بتربیع و مقابله مریخ .

چون اختیارش بجای آورده شود بی هیچ شکی مطلوب مبسر گردد انشاء الله تعالی <sup>۵</sup> .

## الفصل الثانی

آنچه بزحل منسوبست <sup>۱</sup> فلاّحان و دهقانان و ارباب قلاع و اصحاب خاندانهای قدیم و هندوان و کوه نشینان و پیران و جهودان و چاه کنان

۱ - ش (ساعت) ندارد .

۲ - لك ، ش - اما ، ش .

۳ - ش (تربیع) ندارد .

۴ - بود ، ش .

۵ - ب « انشاء الله تعالی » ندارد . و بحق باید که در هیچ کار مخصوصاً این نوع افعال ترك استنا نکنند یعنی از بن دندان انشاء الله بگویند . - مطلب متن را در هر نسخه عبارتی نوشته اند از جمله ، اما باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و تثلیث زهره و متصل بود بهشتی بنظر تسدیس و یا تثلیث و یا منصرف باشد از تسدیس و تثلیث مشتری و متصل بزهره بنظر تسدیس و تثلیث تا عمل بی شك بر وفق مراد باشد اما چون از جهت بغض و عداوت کنند باید که در روزها و شبهای زحل و مریخ کند و در ساعت ایشان یعنی ساعت اول و هشتم اما روز سه شنبه و شب شنبه از آن مریخ بود و روز شنبه و شب چهارشنبه از آن زحل است و چون عمل دوستی کنی باید که قمر منصرف باشد از تربیع و مقابله زحل و متصل بود بتربیع یا مقابله مریخ تا مراد بی شك حاصل شود انشاء الله تعالی ، ش ب .

۶ - منسوبند : م ب .



و کاریز کنان و تونیان<sup>۱</sup> و خشت زنان و مردم سیاه .  
 اما آنچه بمشتری منسوبست قاضیان و عالمان و دانشمندان<sup>۲</sup> و اهل  
 مدارس و اصحاب ورع و مردمان شریف و وزیران و خواجگان بزرگ<sup>۳</sup> .  
 اما آنچه بمریخ منسوبست : امرا و انراک و ارباب سلاح و سرهنکان  
 و اهل شوکت و جرّاحان و قصّابان<sup>۴</sup> و جلّادان و آنچه بدین ماند .  
 اما آنچه بآفتاب تعلق دارد : پادشاهان<sup>۵</sup> و ملوک و سلاطین<sup>۶</sup> و امیران<sup>۷</sup>  
 بزرگ قدر و بزرگ نسب<sup>۸</sup> .  
 اما آنچه بزهره تعلق دارد : زنان<sup>۹</sup> و خادمان و مطربان و اهل غنا و  
 اوتار و امردان و مخنّشان<sup>۱۰</sup> .  
 اما آنچه بعلق بمطارد دارد : وزیران<sup>۱۱</sup> و اصحاب دیوان و بازارگانان<sup>۱۲</sup>  
 و عاملان ولایت و متصرفان<sup>۱۳</sup> و نقّاشان و اهل قلم .

۱ - تونیان ، ض .

۲ - فقیهان ، ض .

۳ - اصحاب دیوان چون وزیران بزرگ ، ض .

۴ - ش (قصّابان) ندارد . - ب (حرامیان) علاوه دارد .

۵ - ش (پادشاهان) ندارد .

۶ - سلاطین ، ض .

۷ - امرای ، ش .

۸ - ض (و صاحب شوکت) علاوه دارد .

۹ - خاتونان ، ض .

۱۰ - اهل طرب و مخنّکان ، ض ب .

۱۱ - وزرا ، ش .

۱۲ - تجّار ، ش .

۱۳ - و مثال و متصرفان ، ش .

اما آنچه تعلق بماهتاب<sup>۱</sup> دارد : عوام الناس و بیگانگان و رسولان و  
جاسوسان و صاحب خبران و صیادان

### الفصل الثالث

بدانکه آفتاب<sup>۲</sup> زحل است و زحل ضد قمر است . و قمر و مریخ  
متصل اند<sup>۳</sup> و مشتری ضد مریخ و زحل است .  
اما دوستی کواکب بایکدیگر چنانست که<sup>۴</sup> زحل و زهره دوستانند .  
و عطارد و آفتاب دوستانند . و عطارد منترج است<sup>۵</sup> یعنی بهر کواکب که  
اتصال کند مزاج و طبیعت آن کواکب گیرد .  
و مضادات کواکب بحسب جواهر و طبیعت<sup>۶</sup> و افعال<sup>۷</sup> باشد ، و بنسبت  
بامقام<sup>۸</sup> و مرکز زمین<sup>۹</sup> . و اگر شرح مضادات کواکب و احوال آن گوئیم  
از فایده باز مانیم<sup>۱۰</sup> .

۱ - قمر ، ش ب .

۲ - زحل ضد قمر است و مریخ متصل است ، ش . و قمر و مریخ متضادند ، ب  
تعریفست .

۳ - ش (چنانست که) ندارد .

۴ - هم برجست ، ش تعریفست .

۵ - ش : جواهر طبیعت .

۶ - بحسب طبیعت و افعال ، ش .

۷ - ماه ، ش .

۸ - ش (زمین) ندارد .

۹ - علمای نجوم درباره نضاد و دوستی و دشمنانگی ذاتی و اصلی کواکب بایکدیگر ،  
عقاید مختلف دارند . از جمله عقیده بی است منسوب بهندوان که قوت و ضعف را اعتبار  
کنند و برای این مقصود جدولی ترتیب داده اند که در کفایة التعلیم و کتاب التفهیم  
بنیه حاشیه در صفحه بعد



## الفصل الرابع

- بخور زحل : میعه و زعفران و قردمانا و قشور الکندر .  
 بخور مشتری : میعه و سندروس و عود و صمغ و حب الفار .  
 بخور مریخ : کندر و صبر و افیون و دارفلقل .  
 بخور آفتاب : زعفران و میعه و لبان و جلنار .  
 بخور زهره : عود و شکر و قسط و زعفران و لادن و قشر الخشخاش .  
 بخور عطارد : اشنه<sup>۱</sup> و کمون و قشر اللوز<sup>۲</sup> .  
 بخور ماهتاب<sup>۳</sup> : حب البان و اذخر و طلق و حب الخرنوب<sup>۴</sup> .

۱ - اشق ، ض . در بعض کتب اهل فن<sup>۵</sup> هر دو گیاه اشق و اشنه را جزو بخور عطارد نوشته اند .

۲ - قشور الجوز ، ض در کتاب السرائر المکتوم حب الکتان را نیز از بخور عطارد نوشته و در نسخه (ب) در متن آورده است « قشر اللوز و فی السرائر المکتوم حب الکتان » که خواننده در بادی نظر توهم میکند نام گیاهی است تعریف شده .

۳ - قمر ، ب .

۴ - حب خرفوت ، ض .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نقل شده است . - و دیگر عقیده منسوب بر ویبان است که گویند دشمنانکی زحل با آفتاب و ماه است ، و دشمنانکی مریخ با مشتری و زهره ، و مضادات مشتری با مریخ و عطارد ، و دوستی عطارد با آفتاب ، و امتزاج عطارد بطوری که شرح آن در متن دیده میشود . عقیده سوم منسوبست باهل قیاس که عداوت و محبت کواکب را مربوط بطبیعت و جوهر و افعال و احوال کواکب دارند . مثلاً گویند کواکب سعد از قبیل زهره با کواکب نحس مثل مریخ دشمن است . و همچنین ستاره اهل عفت ( مشتری ) با ستاره اهل فسق ( زهره ) دشمن است .

صاحب کنوز المزمین مابین عقاید جمع کرده در ابتدا عقیده دومیان را آورده و سپس بقول اهل قیاس اشاره نموده است . برای شرح مطالب رجوع شود بکتاب التفهیم ( ص ۴۰۰ ) تصحیح نیکارنده و کتاب کفایة التعلیم ابوالمعاسن غزنوی رحمه الله .

این جمله اجزا متساوی<sup>۱</sup> جمع کند و بگوید<sup>۲</sup>. پس بوقت حاجت بخور  
آن کوکب را بکار دارد که بشخص مطلوب منسوبست.

### الفصل الخامس

بدانك بیست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم، قسمی از آن<sup>۳</sup>  
حار نهادیم، و قسمی یابس نهادیم، و قسمی رطب، و قسمی بارد.  
پس دو حرف از قسم حار بر گرفتیم<sup>۴</sup>، اول بزحل دادیم و دوم به  
مشتري. و دو حرف دیگر از قسم یابس بر گرفتیم<sup>۵</sup>، اول بزحل دادیم،  
دوم بمشتري. و دو حرف دیگر از قسم رطب بستدیم، اول بزحل دادیم،  
دوم بمشتري. و دو حرف دیگر از قسم بارد بستدیم، اول بزحل دادیم  
دوم بمشتري.

تمام شد حروف زحل و مشتري. حروف زحل این است ا ج ه ب -  
و حروف مشتري این است و ز ر د.  
باز آغاز کردیم بحروف مریخ و آفتاب. پس دو حرف از قسم حار

۱ - مساوی : ب .

۲ - کتند و بگویند : ض . در نسخه ( م ) نوشته است « این اجزا بدین وزن ترتیب  
کنند زحل از هر یکی هفت درم مشتري از هر یکی پنج درم مریخ از هر یکی یک درم  
شمس از هر یکی دو درم زهره از هر یکی سه درم عطارد از هر یکی دو درم قمر از  
هر یکی نیم درم بگویند و عمل کنند » اوزان العاقی کاتبان است نه مربوط باصل  
کتاب والله العالم .

۳ - ش ( آن ) ندارد .

۴ - بستدیم : ب

۵ - بستدیم : م



بستدیم ، اول بمریخ دادیم و دوم بآفتاب . پس دو حرف دیگر از قسم  
یابس بستدیم ، اول بمریخ دادیم ، دوم بآفتاب . باز دو حرف از قسم  
رطب بستدیم ، اول بمریخ دادیم دوم بآفتاب . و باز دو حرف از قسم بارد  
بستدیم اول بمریخ دادیم و دوم بآفتاب .

تمام شد حروف مریخ و آفتاب . حروف مریخ این است ی ک ش خ  
و حروف آفتاب اینست ل س ث ظ

باز آغاز کردیم بحروف زهره و عطارد . پس دو حرف از قسم حار  
بستدیم ، اول بزهره دادیم و دوم بعطارد . پس دو حرف از قسم یابس  
بستدیم اول بزهره دادیم ، دوم بعطارد . باز دو حرف از قسم رطب بستدیم  
اول بزهره دادیم ، دوم بعطارد . و دو حرف از قسم بارد بستدیم اول بزهره  
دادیم و دوم بعطارد .

پس تمام شد حروف زهره و عطارد . حروف زهره اینست م ف ذ غ  
و حروف عطارد این است ن ت ص ض .

چهار حرف دیگر ماند بقمر دادیم . حروف قمر این است  
ع ح ط ق .

۱ - در مقدمه فصل لازم بود که حروف طبایع را معین کرده باشد . و چون این تقصیر  
شاید در اصل کتاب بوده و در بعضی نسخ مثل نسخه ( ب ) و ( ض ) در خانه کتاب  
الحاق شده است . درباره تقسیم حروف بیست و هشت گانه بعناصر و طبایع اربعه در  
مقدمه و حواشی نسخه دیگر توضیح داده و گفته ایم که مأخذ و مبنای اصوال صاحب  
کنوزالمعین بر دایره اجهب است یعنی ،

ا ج ه ب و ز ر د ی ک ش خ ل س ث ظ م ف ذ غ ن ت ص ض ع ح ط ق  
که چهارده حرف اول را اساس و چهارده حرف دوم را نظیره می گویند . -  
بنیة حاشیه در صفحه بعد

## الفصل السادس

از اجسام گوئیم و نفوس<sup>۱</sup> - هر چه در عالم عنصری از اجسام متکون شود همچنانکه او را طبیعتی واجبست<sup>۲</sup> او را نیز اسمی واجب باشد<sup>۳</sup> . و آن اسم از طبایع چهار گانه خالی نباشد . که طبایع دو فاعل آمد و دو منفعل<sup>۴</sup> . در هر جسمی که حرارت باشد یبوست لازم آید . و در هر جسمی

۱ - و این را اجسام و نفوس گوئیم : ش .

۲ - واجبست هر جسمی که تکوین یافت او را نیز اسمی واجب باشد : ش .

۳ - مقصود دو قوه یا دو کیفیت فاعله یعنی حرارت و برودت است و دو قوه یا دو کیفیت منفعله یعنی رطوبت و یبوست . و مقصود از رطوبت در اصطلاح حکمای طبیعی قدیم سهولت قبول و ترك اشكال است نه باه و نری محسوس و بدین سبب میگویند که هوا از طب از آبست . و همچنین مقصود از یبوست تعثر قبول و ترك اشكال است نه جفاف و خشکی ظاهری .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل

پس بیست و هشت حرف را بچهار قسمت و چهار چهار طرح کرده بترتیب عناصر حروف اول را بآتش ( حار ) و حروف دوم را بهوا ( یابس ) و حروف سوم را باب ( رطب ) و حروف چهارم را بظلمت ( بارد ) داده اند .

حروف حار : ا و ی ل م ن ع

د یابس : ج ز ک س ف ت ح

د رطب : ه و ش ث ذ س ط

د بارد : ب د خ ظ غ ض ق

پس حروف طبایع را بکواکب سبعة بترتیب از بالا میابین یعنی از زحل بقمر قسمت کنند تا حروف کواکب بیرون آید چنانکه در متن نوشته شده است .

و همان حروف را نیز بیروج دوازده گانه قسمت کنند و بهر برج سه حرف دهند که بعض حروف تکرار شده باشد مثلاً حمل ( ا ج ه ) ثور ( ه پ و ) جوزا ( و ز ر ) . و در بعض بیروج حروف را تکرار نکنند تا دادن سه حرف از ۲۸ حرف بهر برجی درست در آید والله العالم .



که برودت باشد رطوبت لازم آید.

پس با حرارت یبوست مشار کست بفعل . و با برودت ، رطوبت  
همچنان . پس ما چون حروف شخصی و کوکب شخصی، که بشخص مطلوب  
منسوبست<sup>۱</sup> معرب و معجم کنیم ، و اگر در اول حروف مجزوم افتد بجزش  
عوض کنیم یا مقلوب کنیم ، حروفات معرب و معجم برابر افتد و راست  
آید<sup>۲</sup>. و این معنی در بعضی اسما افتد و در بعضی نیفتد<sup>۳</sup>.

### الفصل السابع

چون خواهیم که عمل محبت کنیم یا بغض<sup>۴</sup> اول حرف از نام طالب<sup>۵</sup>  
و نام مطلوب و حرف اول از آن کوکب که بشخص مطلوب منسوبست  
بتانیم و ترکیب کنیم و علی هذا القیاس تاجله حروفات مرکب شود ،  
پس معرب و معجم کنیم . و آن چنان باشد که هر حرف که حار<sup>۶</sup> باشد  
منسوب کنیم ، و حرفی که یابس باشد مرفوع کنیم ، و حرفی که بارد باشد

۱ - پس ما چون شخصی و کوکب که باشخص مطلوب منسوب بود ، ض

۲ - برابری آید ، ش

۳ - و در بعضی نه ، ش .

۴ - عمل محبت یا بغض کنیم ، ش

۵ - خود ، ض .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

اما ملازمه حرارت با یبوست ، و برودت با رطوبت ، شاید مقصود احوال مرضی ظاهری  
باشد و گرنه این ملازمه بالذات مسلم نیست چه عقیده قدما در عناصر یا ارکان  
اربعه این است که آتش گرم است و خشک و هوا گرم و تر ( = حار و رطب ) و آب  
بارد و رطب و خاک بارد و یابس . - پس حرارت با رطوبت و برودت با یبوست نیز در  
طبایع اصلیه موجود است ( رجوع شود بشفاء و کلیات قانون ابوعلی سینا و شرح نفیسی ) .

مجرور کنیم و حرفی که رطاب باشد مجزوم کنیم . چون این حرفهٔ معرب و معجم شود ، این رقیهٔ عمل مطلوب باشد . آنرا میخواند و آن بخور که بکوکب شخص مطلوب منسوب بود آن وقت بآتش میاندازد ، مقصود حاصل شود بفرمان خدای عز و جل<sup>۱</sup> .

مثالش<sup>۲</sup> خواستیم که حروف نام محمود و فاطمه و حروف زهره که بشخص مطلوب منسوبست معرب و معجم کنیم . حروف محمود بنهادیم م ح م و د - و حروف فاطمه بنهادیم ف ا ط م ه - و آن کوکب منسوب یعنی که از بهر محبت نهاده اند م ف ذ غ .

پس حروف اول از نام محمود و فاطمه و زهره بستیدیم برای این شکل مقم . باز حرف دوم از اسما بستیدیم برای این شکل حاف . باز حرف سوم از اسما بستیدیم برای این شکل مطد . باز حرف چهارم بستیدیم برای این شکل و مغ . حروف کوکب تمام شد و حروف محمود و فاطمه از هر يك يك حرف مانده بود . پس حرف اول از زهره باز پس آوردیم ، و حرف اول از زهره بآخر محمود و فاطمه جمع کردیم دهم . و این همه اسما<sup>۳</sup> که آوردیم رقیهٔ عمل مطلوب باشد ، معرب و معجم کنیم برای این شکل :

مَقَمُّ حَافٍ مَطِیدٍ وَمَغِّ دِیَمٍ

۱ - انشاء الله تعالی ، ش

۲ - مثال ، ش .

۳ - اسماها ، ش .

۴ - اعراب حروف مطابق عقیدهٔ صاحب کتابست که حروف حاز را فتح و بایس را خسته و رطب را کسره و بارد را سکون دهند اما قول مشهور با نوشتهٔ کتاب اختلاف دارد چنانکه در مقدمه نوشته ایم .



این جمله که گفتیم در عمل آرد و بخور میسوزاند بی<sup>۱</sup> هیچ شکی  
مراد<sup>۲</sup> حاصل شود انشاءالله تعالی . اما باید که<sup>۳</sup> در آن مدت که عمل  
میکند<sup>۴</sup> بروزه باشد<sup>۵</sup> و غذای حیوانی هیچ نخورد<sup>۶</sup> و جامه پاکیزه و نمازی  
در پوشد و در خانه خلوت رود چنانکه کس مزاحم او نباشد تا بی تشویش  
عمل کند و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید<sup>۷</sup> والله اعلم بالصواب .

### پایان

---

۱ - که بی ، ض .

۲ - غرض ، ش

۳ - ب ( که ) ندارد .

۴ - خواهد کرد ، ش

۵ - روزه دارد ، ب م

۶ - کم خورد ، ش .

۷ - ش ، و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید ، ندارد .

حکیم علی ضیاء احمد

⊕ رسالہٴ تنویر المغمضین (خود آموز و آموز فنِ علومِ غریبہ)

⊕ نوشتہ : شیخ الرئیس ابو علی سینا علیہ الرحمۃ

⊕ حروفِ محبین : نگار

⊕ چاپ : فاروق

⊕ تیراثر : ... ۱ جلد

⊕ ناشر : سلندری

⊕ کلمہٴ حقوق برای ناشر محفوظ است



ک

۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸.

ط

۱۹. ۲۰. ۲۱.

ز

۲۲. ۲۳. ۲۴.

ح

۲۵. ۲۶. ۲۷.

خ

۲۸. ۲۹.

ذ

۳۰. ۳۱. ۳۲.

ر

۳۳. ۳۴. ۳۵.

س

۳۶. ۳۷. ۳۸.



# حکیم حاجی علی اضیاء احمد صابری

- فاضل طب و الجراحت • رجسٹرڈ نیشنل کونسل فار طب حکومت پاکستان
- فاضل قانون نظریہ مفرد اعضاء • سابقہ فزیشن قرشی ہیلتھ سروس لاہور

**0301-6914588**

## الحممدواخانہ

386۔ فاطمہ جناح روڈ تلیانوالہ محلہ سائیوال



[www.facebook.com/AlHamdDwakhana](http://www.facebook.com/AlHamdDwakhana)